

شکر شکر شوند همه طولین سپند

قدار

زین

حبیب بنفکار مسینه نو

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - دحلے نو



یادآوری چند نکته

- مقالات ارسالی باید تایپ یا با خط خوش نوشته شود و شامل پیاورقی‌ها، توضیحات و فهرست منابع در پایان باشد.
- مقالات ارسالی برای فصل‌نامه باید چاپ نشده باشد.
- فصل‌نامه مقالات دریافتی را باز پس نخواهد داد.
- حق التألیف مناسب به مقالاتی که در این فصل‌نامه به چاپ برسد، پرداخت خواهد شد.
- فصل‌نامه در انتخاب مقالات آزاد است.
- مطالب منعکس شده، الزاماً نظر مدیریت فصل‌نامه نیست.

قندپارسی

مدیر مسئول

رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

مدیر مجله

دکتر شریف حسین قاسمی

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو

شماره ۴، بهار ۱۳۷۱ (۱۹۹۲)

مشاوران:

پرفسور ندیر احمد

پرفسور سید امیر حسن عابدی

پرفسور عبدالودود اظہر دہلوی

قند پارسی

ناشر: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

۱۸ - تلک مارگ، دہلی نو - ۱۱۰۰۰۱

تلفن: ۳۸۲۲۳۲-۴

فهرست مطالب

*	مدير	پيشگفتار
۲-۱	...	۱- پیام آقای دکتر سید محمد خاتمی
۷-۳	آقای محمد باقر کریمیان	۲- «فردوسی»
۸	«غالب دهلوی»	۳- غزل
		۴- پیوندهای مشترک ادبیات سانکرت و فارسی دری
۱۸-۹	دکتر رضا مصطفوی	۵- تاثیر عرفان در شعر نظامی گنجوی
۲۸-۱۹	دکتر اسماعیل حاکمی	۶- غصنهای دراماتیک شعر پروین
۴۰-۲۹	محمد رضا محمدی نیکو	۷- «بیدل» و مثنوی‌هایش
۵۲-۴۱	م. بیات	۸- سیری در قصه‌نویسی معاصر ایران
۵۸-۵۳	حسن محمدی	۹- «خواجوی کرمانی» و مرشد او
۸۲-۵۹	پرفسور نذیر احمد	۱۰- خدمات پژوهشگران و دانشمندان هندی به زبان و ادب فارسی
۹۵-۸۳	دکتر رضا مصطفوی	۱۱- تقلید از غرب
۹۶	«اقبال لاهوری»	۱۲- چهارمین نویسی
۹۸-۹۷	دکتر شریف حسین قاسمی	۱۳- رباعیات «امیر خسرو»
۱۰۹-۹۹	پرفسور سید وحید اشرف	۱۴- غزل
۱۱۰	نظیری «نیشاپوری»	۱۵- تاریخهای وفات
۱۱۲-۱۱۱	پرفسور محمد ولی‌الحق انصاری	

۱۶. الرسالة العدالة الدواني
معاون به محمود شاه بهمنی
دکتر محمد زبیر قریشی ۱۱۹.۱۱۳
۱۷. انسان‌بینی در مثنوی
اعتقادی فردوسی
دکتر محمد اسلم خان ۱۲۸.۱۲۰
۱۸. «عرفان حافظ» شرحی دیگر
بر «دیوان حافظ»
خانم دکتر ذاکره شریف قاسمی ۱۳۶.۱۴۹
۱۹. سهم شهر آباد در تحول زبان
و ادب فارسی
دکتر اختر مهدی ۱۴۲.۱۳۳
۲۰. «مثنوی باسطی»
دکتر سید محمد یونس جعفری ۱۸۰.۱۴۳
۲۱. معرفی کتاب
مدیر ۱۸۸.۱۸۱
۲۲. اخبار فرهنگ‌نگاری و ادبی
مدیر ۲۰۳.۱۸۹
۲۳. انتشارات مرکز تحقیقات فارسی
... ۲۰۴

پیشگفتار

بسمه تعالی

چهارمین شماره فصلنامه، قندپاوسی خدمت خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود. قندپاوسی با تلاش فراوانی بچاپ می‌رسد و معترفیم که باوجود اهتمام فراوان میسر نشد که تمامی اشتباهات چاپی اصلاح شود. هدف ما این بوده است که مقالات دانشمندان و استادان هندی را در فصلنامه بیاوریم و همچنین بعضی استادان ایرانی لطف کرده مقاله‌های علمی و تحقیقی خودشان را ارسال فرمودند که در فصلنامه منتشر و مورد پسند خوانندگان هندی قرار بگیرد. علاوه بر این بعضی مقاله‌ها که در مجله‌های ایرانی چاپ شده بود و بنظر می‌رسید که برای علاقه‌مندان فارسی در هند مفید است، در فصلنامه به چاپ رسید.

منتظر هستید که چاپ مجله بدون یاری و تعاون و راهنمایی‌های سازنده شما ممکن نیست. امید است یاری‌های استادان فارسی در هند و ایران غنای این فصلنامه را بیافزاید. ما همیشه منتظر پیشنهادات اصلاحی شما هستیم و آنرا برای بهبود این فصلنامه لازم می‌دانیم.

قبلاً اعلام کردیم که در این فصلنامه متن پاره‌ای از آثار مفید و مختصر فارسی را که تاکنون چاپ نشده، بچاپ می‌رسانیم. از استادان و دانشمندان فارسی در هند و ایران درخواست می‌شود که علاوه بر مقالاتی که برای چاپ در قندپاوسی می‌فرستند، اگر متن مختصر رساله یا کتابی را بزبان فارسی تصحیح فرموده و بروش تحقیقی آماده کرده‌اند ارسال فرمایند و بر غنای مجله بیافزایند.

در تلاش هستیم که این فصلنامه را مرتب و بصورتی بهتر از پیش تقدیم خوانندگان گرامی کنیم و شما نیز می‌دانید که این امر بدون همکاری فعال و همت شما دوستان هندی و ایرانی ممکن نیست.

پیشو

مجلس
تجلی
مجلس
تجلی

پیام آقای دکتر سید محمد خاتمی

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی، جمهوری اسلامی ایران
به‌نامت بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی

بنام خداوند جان و خرد

بزرگداشت «حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی»، علاوه بر تکویم یک شاعر و اندیشمند و سخنور بزرگ و ستم‌شیز، یادوارهٔ اوج شکوفایی تمدن اسلامی در قرون چهار و پنج هجری نیز هست و می‌تواند دستمایهٔ تحرک و رنسانس و نوزایی امروز و آینده باشد.

در همان حال، اشارات و تصریحات و تأکیداتی که در کتاب گرانسنگ شاهنامه، در زمینهٔ مقابله با ستم از یکسو و خردگرایی از سوی دیگر آمده است، یادآور این معناست که همواره در تاریخ بشری در مقابل خود کامگان، اندیشوران و هنرمندانی می‌زیسته‌اند که اگر به دلیل فشار و اختناق به صراحت نمی‌توانستند روبروی ستمبارگان زمانه بایستند، باری، با زبان هنر، پیامگزار روزگار خویش بوده‌اند.

می‌دانیم «فردوسی»، در روزگار اختناق محمودی می‌زیسته است و می‌دانیم که این سلطان جابر، بارها به کشور پهناور هند لشکر کشیده و به دروغ تحت عنوان غزا، بر مردم هند ستمها روا داشته است.

«فردوسی»، به عنوان یک اندیشه‌ور بیدار زمانهٔ خویش و در لباس هنر، تنها عامل ذلت و خواری مردم روزگار خود را در حکومت جابران می‌بیند و خود می‌گوید که تنها برای یافتن این پرسش دست به تحمل رنجی دراز دامن و سی

ساله زده است که درباب پیشینیان وی چگونه حکومت رانده‌اند که او و مردم زمانه او به خواری سلطه سلطان محمودها، دچار آمده‌اند؟

پرسید از او از کهنان جهان روزان نامداران فرخ مه‌ان
که گیتی از این پیش چون داشتند که ابدون بما خوار بگذاشتند
خدمت بزرگ دیگر او، پاسداری از حریم زبان شیرین فارسی است که به ویژه
در روزگار او، نماد وحدت مردم و وسیله حفظ و گسترش میراث‌های فکری، در
بین امت بوده است.

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب
بنا کردم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیاید گزند
نسخ خطی متعددی که از «شاهنامه» در کتابخانه‌های هند وجود دارد،
حکایت از نفوذ عمیق و ریشه‌دار این اثر عالی در بین روشنفکران و نوده مردم هند
نیز دارد. تأثیر «شاهنامه فردوسی» بر شاعران و ادیبان هندی واقعیت مهمی است
که باید توسط محققان و پژوهشگران بدقت مورد بررسی قرارگیرد. در واقع تشکیل
این سمینار و مجالسی از این قبیل جهت بحث درباره فرهنگ و ادبیات فارسی و
مشاهیر آن یک ضرورت و مایه خوشوقتی جمهوری اسلامی ایران است.

بنده، گردهمایی دانشوران ایران و هند در این سمینار را بزرگ می‌دارم و
اوزر داشتم که می‌توانستم از این محفل علمی و ادبی غیبت نمی‌داشتم، گرچه قلباً
در جمع شما حضور دارم.

توفیق سمینار هزاره «شاهنامه فردوسی» را در رسیدن به اهداف فرهنگی و
ادبی آن از خداوند خواستارم.

محل امضاء

.....

«فردوسی»

آقای محمد باقر کریمیان

رأیزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلنو

سخن از حکیم ابوالقاسم «فردوسی» فرد لرزنا عبادت و حکمت برای جوان
می و ما فرصت کوتاه انهم در حضور استاد سخن و نامه به سادگی سر نیست.
زمانه، مکان و گزینشهای از اندیشات و مرور کردن، نتوانست از سیرت بنا
حفاظت محمود و استواربش در رای و یادآوری از اصحاب و آئین ایران قبل از
اسلام و نیز شهرت و بزرگی این فرد سخن در سبب مردمان بویژه در سدافاره عهد
چشم ببوشم.

گوشی اثر انوعای تمهیدت دیگری به عنوان بل ارتقاء می در کشور بزرگ
ایران و هند نمی بود، این خود به تنهایی بار همه را به دوش می کشید.

ایا می توان فرد دیگری همچون «فردوسی» یافت که شایسته و آئین و
اخلاق ملی را در مضمون از تاریخ که ساز به اعلام سوامع اصولی در قبال
حکومت پیدادت داشت، فرهاد کشد؟

می گویند: نویسن تاریخ حدائی و انضام کامل قائل ایرانی و قائل هندی
ساز دشوار است. احتمالاً این انضام مقارن سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد شاید می
بیش از آن روی داده است.

اما هرگز نتوانسته اند بگویند که منتر کتاب دینی، و سبب فرهنگی، تاریخی
و ارتباط مدام و همیشگی این دو گروه حتی برای سالیانی کوتاه به کلی از سیرت
است.

نحوه نگارش در جهان و اسطوره‌های کهن به یاد مانده و نوع گریزش اندیشه به شکلی صورت‌آور در این کشور محفوظ مانده است و «فردوسی» پیام‌آور همیشه این وحدت و یگانگی شده است.

اهورامزدا خدای فرزانه یگانه را یاد می‌کند که نشان دهد، هر آنی جدیدی زایشی در گذشته داشته است مثلاً پل حیوت یا صراط و ستیزه نیکی و بدی، خیر و شر، روشنائی و تاریکی را در این عبادت‌های زرتشت بشنوید:

از همان آغاز دو گوهر وجود دارد
که به صورت در همزاد جلوه می‌کنند
اولی خیر، دومی شر است؛ در پندار، گفتار و کردار
آنکه خالق و فرزانه است از بین دو گوهر نیکی را اختیار می‌کند.
آنکه بی‌خود است افسوس! بدی را
این دو گوهر چونکه مخالف یکدیگرند
اولی حیات می‌بخشد، دومی مرگ می‌آفریند

گوهر نیکی که آسمان از حمایت می‌کند، طرفدار عدل است. کسی که بخواهد بر سیئه اعمال خود مرود و قنایت خدای فرزانه باشد، همینطور عمل خواهد کرد (پست، بند ۲۰)

با عقیده انجمن با آنلی دو روز حشر و مجذور نیکی‌گاران برای ورود به ملکوت اهورامزدا یا گریزاتی اندک، انطباق کامل با این شریعت: «وَرْدَ مِسْکَمِ لَا وَارِدَقَا کَانَ عَلٰی رَبِّکَ خُتْمًا مُّقْبَضًا» داد.

و انطباق عقیده حسابرسی پس از مرگ با عبور از پل حیوت و تصریح بر اینکه این پل در مورد اشخاص شیر یا ریزک می‌گردد و تبدیل به نیغای می‌شود، تغییر معروف اسلامی: «لَا رَیَّ مِنْ الشَّعْرِ وَاحِدٌ مِنَ السَّیْفِ» یادآور می‌شود.

«فردوسی» نقشی بی‌هتا در تقارب اندیشه‌ها معمول داشته است.

در داستان ضحاک یا ازای دهاک طرغنگ شرق، بریزه ایران و هند را می‌بایم که ستیز روشنائی و تاریکی، دانشی و نادانی، آهورا و اهریمن را در زمینه فلسفه اسلامی هستی و نیستی و اینکه هر چه خبر است از هستی و شر از نیستی است، شکل یافند.

اگر خوب واری شود ملوک در عرفان را نیز به روشنی می‌توان در آن یافت.

در یکی از مقالات شمس می‌خوانیم:

عقلی دیدم ترسان و گریزان، پیش‌رفتم مرا ترسانیدند و بیم کردند که: زنهار ازدهائی ظاهر شده است که عالمی را یک لقمه می‌کند. هیچ باک نداشتم و پیش رفتم. دری دیدم از آهن، پختا و درازی آن در صفت ننگند، برو لقل نهاده پانصد من، یکی گفت: در اینجا است آن ازدهای هفت سر زنهار گردد این در مگرد، موا شورت و حمیت به جلیبد، بر دم و قفل را در هم شکستم در ایدم گری دیدم زیرش نهادم و فرو مالیدم در زیر پای و بکشتم.

به سهم حدیث در این جمع احساس کردم یادآوری نکاتی چند از حکمت این کتاب بزرگ را معده گیرم و برای رسیدن به مقصود از بزرگانی که هفت‌گوش «فردوسی» اند، استمداد جویم:

۱. مرحوم «افیا»، اشای گرامی هند و ایران شاید در توضیح بیان بسیار بلند و دقیق مولای متقیان که می‌فرماید تَلْکَمَا مِیْرْتَمْرَه بَاوَهَامْکَم مَخْلُوقِ مَشْکَم و مردود الیکم است که می‌فرایند:

تراشیدم منم از صورت خویش به شکل خود خدا را نقش یسمن

مرا از خود بیرون رفتن محال است به هر رنگی که هستم خود پرستم

۲. سنائی در مقام مرتبت بلند خدا شناسی و وهیابی به حضرت ربوبی چنین می‌گوید:

یا تو حیدت هر کسی نگفته بلکه توحید هر کسی مجتهد
و مولوی نیز در این زمینه گفته است:
یاد او اندر خور هر عرش نیست حلقه او خیره هر گوش نیست
۳. برخی سیدان و بعضی علمای اثنای آنجا که به عرفان و شهود، اعتقاد را کمی
جدا می‌دارند، بیان می‌کنند: علی حساب الحقیق علی آن می‌گویند شریعت شکل دارد و
بطریق علی الا واحد بعد واحد.

سپرده‌ای سزگشده ممکنه اشراق تیر دم ابرساره دارد؟ مواعظ الطیلسی دار
لا یطاعها القوم المصطفون و حرام علی الامم المطفلة ان تلج ملکوت السموات که
بیانش کاملاً می‌رساند حرق حجج الزامی است.
اینگاه با توجه به این نکات به مطلق تعهدنامه بازگشته و توجه دیگری به آن
داشته باشیم که اگر آن توجه محقق گردد ما است ضامح حکیم (فردوسی) نیز
برایمان روشن می‌شود.

سبام خداوند جهان و خرد گز این برتر اندیشه بر نگذرد
در مصراع اول خداوند سبحان یاد شده و با به اصطلاح فلاسفه حسب
این امری شدت گرفتار و ما امرنا الا کشف بالضرر یا قبل بصره فیه سر
و سرور و به تعبیر دیگر قوه قلبیه در نظر است که برترین شایسته شری از مقام
جمع الجمعی یا احذیت در اصطلاح عرفان است.

و فیلسفای مصراع دوم به پیروی از ولی الله الاعظم علی این امر طالب قلب
الک الملحیه والثناء به دلالت التزامی از این برتری تعریف به دلیل سویه نام
گذاشته است. برای توضیح مختصر مصراع دوم به طور قرأت دیگری از حدیث
معروف و ما عرفناک علی معرفتی پرداخته و به اشاره عرض می‌کنیم که اگر خواننده
شاید و ما عرفناک علی معرفتی آنچه را که شناختیم و به ساد و صحیح نام می
نبردانه شو و اعتراف به جهل قدر شناخت نیست حقیقت را بار یافته‌ایم و دلیل این

در کلام بلند می‌خرف، نصفه قند، حرف ربه است، تا کنون مگر دیده‌اید انسان جلوهٔ جامع یا نبود جامع یا مظهر کامل حق را کسی نتواند مانند. پس خداوند معرفت جویش را مننی بر معرفت نفسی کرده است که ما در شناخت آن نیز جاهلیم.

و نام و نشان و گمان برتر است نگارندهٔ بر شده گویهر است
 نتوان نداند کسی از را چو هست میان بشدگی را بی‌بایدت بست
 هر انکس که دارد قلی و رای و دین پس از سرگ بر من کنند الطرین
 سه اندیشه یابید بدر سیز راه گبه او برتر از نام و از جایگاه
 بدیست ایست رای و جان و زمان ستود الطریننده را کسی توان

در پایان چه بهتر آنکه از سخن باز ایستم و داستان زیبای خرد و پندار نیک

«فره‌دوسی» را به خود او واگذارم که پس از قرن‌ها جستجو آزاد معن شجاع ما شهادتی واضح‌تر از «فره‌دوسی» نخواهیم یافت:

خبرت دین بد ابد گناه من است چنین است آشپز و راه من است
 دلت گم سواد خطا عیال است تو را دشمن نامر جهان خود دل است

غزل

بیا که فاعدهٔ آسمان بگردانیم / قضا بگردش وطل گران بگردانیم
 ز چشم و دل به تماشا نشخ اندوزیم / ز جان و دل بحدارای زیان بگردانیم
 بگوشهٔ بنشینیم و در فراز کشیم / بکوچهٔ بر سر ره پاسبان بگردانیم
 اگر ز شعله بود خیر و دار ندیشیم / وگر ز شاه رسد ارمغان بگردانیم
 اگر گلیم شود همزیان سخن نکنیم / وگر خلیل شود میهمان بگردانیم
 ندیم و مغرب و ساقی ز انجمن دانیم / یکار و یار زنی کاروان بگردانیم
 گهی به لایه سخن با ادا پیامیزیم / گهی به بومه زبان در دهان بگردانیم
 ز جوش سیند مهر را نفس فروشدیم / بلای گرمی روز از جهان بگردانیم
 بجنگ باج سنانان شاعزاری را / نهی سبد ز در گلستان بگردانیم
 به صلح بال فشانان صبح گاهی را / ز شاعزار سوی اشیان بگردانیم
 ز حیدریم من و تو ز ما عجب نبود / گمر آفتاب سوی خاوران بگردانیم

یمن وصال تو یاور نمی‌کند «غالب»

بیا که فاعدهٔ آسمان بگردانیم

ای دل به بوی غنچه‌ای از بوستان هند
جان را نثار کن به ره دوستان هند

پیوندهای مشترک ادبیات سانسکریت و فارسی‌دری

دکتر رضا مصطفوی

دانشگاه علامه طباطبائی - تهران

می‌گوییم در روزگار آن قدیم دو برادر بودند جوان که از خانه پدری بیرون آمدند و هر کدام به راهی رفتند. یکی به سوی مشرق و دیگری به جهت مغرب. بدنها گذشت. دوری شان به اندازه‌ای بود که نه آنان و نه فرزندانشان دیگر نام و نشانی از دیگر برادر و فرزندانش نداشتند. بناچار کمتر از پدر یاد می‌کردند و از آن گذشته شیرین و اغوش گرم خانوادگی نیز چیزی به یاد نداشتند و می‌رفت تا همه چیز به فراموشی سپرده شود. تنها و تنها سرودی چند از آن روزگاران گذشته به یاد مانده بود که گاهی آن را با نوا می‌سرودند. سرودی که سینه به سینه از پدران به آنان رسیده بود و آنان نگاه نگاه آن سرود موروث را با خود زمزمه می‌کردند. پس از مدتی دست روزگار آن برادرزادگان را بهم رساند. آنان ابتدا همدیگر را نشناختند تا این که یکی از آنان آن سرود خانوادگی کهن را ترنم کرد و به یاد روزگاران خوشی وصال به زمزمه آن پرداخت. عموزاده چون شنید مطمئن شد «هر دم یک جان باشد اندر در بدن»، دلهاشان به تپش افتاد و چون مطمئن شدند که خون و رگ و ریشه آنها از یک آبشخور سرباب گردیده، همدیگر را در اغوش گرفتند و بر سر و روی یکدیگر بوسه زدند و جان در قدم هم نهادند. ما همان برادرزادگانیم که اکنون به همدیگر رسیده‌ایم.

زبان مشترک گذشته‌ها و پیوندهای زبان سانسکریت به فارسی دری از پیوند
علاقه آن دو عموزاء، بیشتر و نیز دیکتر می‌نماید.

بحث ما در این گفتار مخصوصاً به تعدادی از کتابهای اختصاصی دارد که
عمداً ما با تصرفی اندکی از سانسکریت به زبان فارسی وارد گردیده و البته این جدا
از نامرات کتابهای است که ایرانیان دربارۀ هند نوشته‌اند. مثلاً کتابهای حاشیه
تحقیق ما دلایل شهر عالی‌قدر اروپایان بر روی که فلسفه هندو را در احراق افشار
داد و با سرگذشته این معشر ملحق خراسانی که به فارسی رفته و علم نجوم و
حساب و هندسه را از عربستان اخذ و به دست ما بعدها در کشورهای اسلامی
و صعبی رواج یافته از این بحث جداست.

برگشتن خدمت ادبیات هند به ادبیات جهانی مربوط به ادبیات نمایی هند
است. اغلب داستانهای کتابهای مقدس هندوای از زندگی حیوانات سخن می‌گویند
که به چنانسی از اخلاص و پندآموزی همراه شده آن دقیقاً می‌دانیم که این
مکانها و داستانهای منقول از زبان جانوران از چه تاریخی و چگونه حلقه اخلاقی
به خود گرفت است. بی‌شک مقصود از بیان این نوع داستانها رساندن انسان به
بندام و آگاهی انسانی بود. بسیاری از آنها در طول تاریخ و دورنگاران گذشته در
احوال و انسانها مؤثر واقع گردیده و در تظیف اندیشه‌ها و افکار مللهای پس از
خود سهم بسیار مؤثر داشته‌اند. در این گونه داستانها تنها استعاره و
استعاره انسانها نبوده که آنها را مقید و سودمند جلوه داده بلکه گهگاه خود
حیوانات نیز سرگرم بحثهای فلسفی اخلاقی شده‌اند و بسیاری از غرور انسانها را
به طنز در آورده و از آنجایی نیز از زبانکاری‌های مریضان و صفت برآورد
رنجیده‌اند و به انتقاد پرداخته‌اند.

در بیان صورت ادب و همکار و بر مبنای دری منسوب وجود دارد که از ادبیات
سانسکریت و هندی سرچشمه می‌گیرد و با لاف پیوندهای مشترکی با آن دارد.

این مقال و مجال اندک تنها به بارهای از این پیوندها اشارت می‌کنیم.

یکی از نکاتی که مباحثی مروجان قدیم به آن اشارت دارند این است که اصل کتاب گلبله و دمنه موجود فارسی که سالها از کتب دوسی مخضر ادب کلاسیک به شمار می‌رفتند و می‌رود به دستور انوشیروان ساسانی و سبط پزشکی ایرانی مد نام بر رویه از هندوستان به ایران آورده شد و به زبان وایج آن زمان یعنی پهلوی ترجمه گردید و در قرن دوم هجری قمری وسیقة عبدالله بن عقیق ادیب ایرانی از پهلوی به عری برگردانیده شد. رودکی آن را به نظم درآورد و در قول کشم و سبط ابراهیم‌عالی نصرافه بن محبت بن عبدالحمید منشی در زمان بهرام شاه غزنوی به فارسی دوی برگردانیده شد و البته بنابه گفته نصرافه منشی: «کتاب گلبله و دمنه پانزده باب است. از آن اصل کتاب که هندوان کرده‌اند ده باب است» و بعد می‌گوید: «و آنچه از جهت پارسیان بدان الحاق افتاده است بر پنج باب است» (۱).

برای پژوهشگران زبان و ادب فارسی هیچ شکی نیست که بخش مهمی از گلبله و دمنه موجود فارسی‌داری که از آنهاست متون ادب محسوب می‌گردد، اصل سانسکریت دارد و متعلق به مردم هند قدیم بوده است و در متع اصلی آن بهابهارانا و پنچانترا است که بعدها مطالب زیادی بر آن افزودند و بدان پایگاهی رسید که هیچ یک از داستانهای دیگر هندی بدین اندازه شهرت و اشتهاور نیافت. ده زیر به بعضی از دلایل این موضوع اشاره می‌کنیم:

۱. نام برهمنان هند پس در پس در کتاب آمده است.

۲. ما وجود نام جاسورن زیادی که در کتاب آمده از جانوران افسانه‌ای ایرانی که تصویر آنها بر روی سنگهای لندیسی و ساختمانهای تاریخی ایران حکاکی شده اثری نیست.

۳. از جشنهای ایرانیان مانند نوروز و غیره که اهمیت بسیار زیادی داشته

بیاضی شده و بسیار بعد می‌ماند که در گشایی که اهل ایرانی داند بیاضی از این
ایجاد شود.

گرنه تأثیر مذاهب هند و سنه‌ها و آداب و رسوم هندی به کثرت دیده می‌شود و
داستانهای مربوط به مراثیها و زاهدان ریاض به چشم می‌خورد مثلاً در باب هفتم
کلیله به داستان زاهد مستجاب الدعوه بر می‌خوریم که غلیبازه موش بجای او
برای او می‌آورد و از ابتدا می‌خواهد او را به خانه برد و سپس می‌آید که شاید
بود که اهل خانه از او به روح الفشد. دعا می‌کند تا پروردگار او را به دختری
خوش اندام بدل کند، جانب توجه اینجاست که در پایان همین داستان پس از
ماجرای آنی که پیش می‌آید، زاهد دعا می‌کند تا از موش بگردد، حق تعالی اجابت
می‌کند و دختر همچنانکه بود تبدیل به موش می‌گردد.

علاوه بر مطالب مربوط به مراثیها و زاهدان پاره‌ای آداب و رسوم هندیهای
قدیم نیز به صحر بارزی در کتاب اشکار است. مثلاً شیر و لشکر از خوردن
گوشت جانوران پرهیز می‌کنند و شیر خوردن میوه‌های جنگلی را بر گوشت
جانوران ترجیح می‌دهد.

در کتاب کلیله و دمنه نام بسیاری جانوران و پرندگان هندی موجود است
که ریشهٔ سانسکریت دارد مانند دمنه یا دمنکا (۱) و شیریه یا شوروکا (۲) و
قبیله (۳) (نهی نیا) و جانب این که بعضی این جانوران مانند بوزینه و واسو از
جمله حیوانات بومی مناطق گرمی چون هندوستان است. (۵)

ناگفته نماند که بابهای افزوده شده بر کتاب کلیله و دمنه که وسیلهٔ ایرانیها
فراهم آمده بر از جهت اختلاط بر مضامین اخلاقی و مفید، بسیار سودمند است و
ما بر این قسمی را که ایرانیان برای شناساندن کلبه و دمنه به جهان داشتند هم
از جهت ترجمه کردن آن به زبانهای پهلوی و عربی و هم از جهت آرایشها و
افزایشهایی که در آن داده‌اند، نباید از یاد برد.

کتاب کلبه و دسه بعدها در ادب فارسی تأثیری بی‌سابقه و کنون‌پذیر داشته تا بدان پایه که مدتی گوییم گوناگون مورد تقلید اهل ذوق و ادب بوده و بدون شک کسب و کثافتی در ادب پهلوان فارسی دیده می‌شود که تا مدتی حد مورد اقتضای و توجه و تقلید ارباب ادب قرار گرفته باشد. کتابهایی که در زیر می‌آید و هر یک به نحوی متأثر و یا مقتبس از کلبه و دسه است، این موضوع را بحسب تأیید می‌کند.

اینها که بالغ بر چهل کتاب می‌گردد، غیر از کثافتی است که سراینده‌گان آنها کلبه و دسه را به نظم درآورده اند و نیز غیر از ترجمه‌های گوناگون کلبه به زبانهای عربی و ترکی است: (۶)

اخلاق محسنی، اخلاق ناصری، الآداب الوجیز، الأوامر العالییه، بختیارنامه، بزم و رزم، بستان المقول، تاج المآثر، تحارب الأمم (فارسی)، تحفة الرزوا، ترجمه محاسن الصفا، ترجمه مللی و محلی، ترجمه یمینی، ترجمه الأعصار، التملی الترملی، جهانگشای جویی، چهار مقاله، ذرة الاحبار، راحة المصدر، رسالة ساطرة قلی و ملی، روضة اولی الاثبات، روضة الحق، سبط العلی، سنداد نامه، صفه العلی، فرائد السلوک، روزان نامه، مرصاد العباد، المعجم فی آثار ملوک المعجم، المعجم فی معاییر افعال المعجم، معیار الصدق، مکارم اخلاق، مشاهد مستعدالدین جویی، مشاهد عمیدالدین امجدی، نامه تیر، نسایم الاحبار، نهیة الملوک، نفثة المصدر، وسائل الرسائل.

داستانهای پند پای ترجمه محمد بن عبدالله بخاری یکی دیگر از ترجمه‌هایی است که از کلبه و دسه عرصه این مقلع شده است. مدتها از آن بی‌خبر بودیم تا این که استاد فقید دکتر خاندلوی امرا از روی نسخه‌ای در ترکیه چاپ و منتشر ساخت. بیشتر اروش کتاب از آن جهت است که چون عبارت پوداریهای کلبه و دسه ابوالمعالی را ندارد، به اصل کتاب این مقلع نزدیکتر است. و بنا بر این با

اهل سانسکریت آن نیز تشابه بیشتری دارد.

ایرانیان ادب دوست و فرهنگ پرور در طول تاریخ کهسال خود با ادبیات هند آشنی فراوان داشته‌اند و هر وقت و هر جا اثری بر هنر و محتوا و اخلاقی یافته‌اند به زبان خود برگردانیده‌اند که یکی دیگر از آنها که از ادب سانسکریت سرچشمه می‌گردد، کتاب طوطی‌نامه است. حماد بن محمد مترجم کتاب در قرن هشتم و حدود سالهای ۶۱۵-۷۱۴ هـ به نسی سانسکریت سوکده‌میثانی (۱۷) برمی‌خورد و تصمیم می‌گیرد، بعضی داستانهای آنرا به فارسی دوی برگرداند. در این کتاب میر تنها انسان نیست که سخنی می‌گوید. طوطی و شیر و مار و شغال و دیگر حیوانات و حتی نبات و جماد نیز سخنی می‌گویند. انسانها گاهی به صورت انسانهای دیگر و یا به طالب حیوانات در می‌آیند تا به خواسته‌هایشان برسند و این اقتقاد به همزیستی با حیوانات و جمادات و تعبیر شکل‌های حتی به صورت پرنده، این اندیشه را قوت می‌بخشد که دیگر، موجودات دشمن ادیان نیستند و حتی دیوان نیز خصوصیت نمی‌ورزند. پس دشمن او کیست؟ و لابد باید دشمن او خود او باشد و بنا بر این با توجه به این که اساطیر اروپائیان هند باستان با اساطیر ایران کهن وجوه مشترک دارد، می‌توان دریافت که چه مقدار زیادی از بار فلسفه کهن شرقی در این کتاب گمراه‌انقدر جمع شده است. مترجم کتاب برای زیباتر جلوه دادن داستانها به الهه‌های ماستاسی هند چاشنی‌هایی نیز زده و لباس نری بر آن پوشانیده است. این کتاب علاوه بر ارزش ادبی از دیدگاه مردم شناسی و جامعه شناسی هم مفید بنظر می‌رسد و در بردارنده اطلاعات ذیقیمتی درباره پیشینه‌های مردم آن روزگار مانند طب، نجوم، تجارت، موسیقی، خنیاگری، و غیر اداب و رسوم مختلف همچون خواستگاری، عروسی، عزاداری، سفر و مهمانداری و غیره است. (۸)

از جمله آثار دیگر ادبیات سانسکریت که به ادب فارسی دوی راه یافته مشنوی

دلی و دس استا. قبضی دکشی. اثر از سانسکریت برگردانیده و به سال ۱۰۰۳ هـ به خواهلش اکبر شاه در چهار هزار بیت به نظم درآورد.

«ترجمهٔ مهابههارانا» یعنی بزرگترین منظومهٔ کهن موجود در جهان به زبان سانسکریت در سال ۱۰۳۴ هـ ق وسیلهٔ میر عبّاس‌الدین علی قزوینی مشهور به نقیب خان انجام گرفت. این ترجمه که در ایران چاپ و منتشر شده در املشاد بسیاری از اطلاعات مربوط به فرهنگ هندی در ایران سهم مؤثری داشته است.

«سندبادنامه» یکی دیگر از داستانهای عربی هندی است. معنوی در مروج الذهب این کتاب را الاثار السندباد حکیم معاصر کوش یاد شده است و این اندیم نیز این مطلب را ناپید و از دو تحریر سندبادنامه یاد کرده است. سندبادنامه ابتدا به پهلوی و سپس به عری برگردانیده شد و در قرن چهارم به فرمان مروج بن سغور سامانی وسیلهٔ ابوالقاسم قباوری از پهلوی به فارسی ترجمه گردید. پس از قباوری دو تهذیب از سندبادنامه انجام گرفت، یکی وسیلهٔ شمس‌الدین محمد ذقانی سروری شاعر به شری مصروع و عربی و دیگری وسیلهٔ انهری سمرقندی کاتب که هر دو در قرن ششم می‌زیسته‌اند.

«هزار و یک شب» نیز از جملهٔ کتبهائی است که پیش از اسلام از هندوستان به ایران برده شد. متن فارسی آن که هزار افسانه نام داشت در قرن سوم هجری م عربی ترجمه گردید. در قرن چهارم به مصر برده شد و پس از آنکه داستانهای بر آن افزودند در حدود قرن دهم در مصر به صورت کتاب الف لیلة و لیلة کنزیه درآمد. ترجمهٔ فارسی الف لیلة و لیلة به سال ۱۲۵۹ هـ ق وسیلهٔ عبداللطیف طبوخی تبریزی انجام گرفت. اشعاری را که به کتاب زیست داده سروش اصفهانی سروده و یا از دیوان دیگر شاعران برگزیده است. هزار و یک شب نثری روان و دلنشینی دارد و هر داستان آن را با داستانهای پیش و پس چنان تلفیق کرده‌اند که خواننده را به خوبی به دنبال نمود می‌کشد. این کتاب نیز در میان کتب داستانی

ادب فارسی‌دوی همواره مقام والائی داشته و از امهات متون داستانی محسوب می‌گردد.

پیوندهای مشترک میان ادبیات ایران و هند، منحصر به آنچه گذشته، نیست. بسیاری از متون ادب داستانی هند که با اندیشه و ذوق و سلیقه ایرانیان سردیگن بوده و مورد علاقه خاصی آنان قرار می‌گرفتند، در درازی روزگار به فارسی گردانیده شده است. مثلاً بسیاری از داستانهای پروان (PULHAN) کتاب مقدس هندوان ترجمه فارسی دارد که از جمله می‌توان «پانچات سال»، «مرات الحقائق»، «رامایانا» و «انگشتری گمشده» را یاد کرد که بعضی در سیدقاره هند و پاکستان به وسیله فارسی‌اموختگان آن سامان به زیور چاپ آراسته گردیده و پاره‌ای هنوز در میان نسخه‌های خطی آن دیار به صورت دستنوشته مانده و انتظار چاپ را می‌کشند. کتاب «دربای اسار» ترجمه «کناسرت ساگر» است که کتابی به زبان سانسکریت درباره داستانها و افسانه‌های اخلاقی هندوان می‌باشد و برگردان فارسی آن بوسیله الهی پرفسور حامدی، استاد دانشگاه دهللی به انجام رسیده ولی مدتهاست در چاپخانه‌ای در دهللی در انتظار چاپ بسر می‌برد. «سنگھاسن بتی‌سی» هم با همین نام و هم با عنوان القلوب در زمان جهانگیر به فارسی ترجمه گردید و قصه «راجا مگرمناجیک» یکی دیگر از ترجمه‌های فارسی داستانهای هندی است. قصه کامروپ و کائنات و قصه گل‌اکام و نیز «عشق کامروپ» و داستان «متوهر و مدھومالشی» ترجمه‌های فارسی دیگری از کتابهایی با همین عناوین در زبان گننده داستانی هندوستان است که کتاب اخیر ترجمه دیگری نیز به نام «مهر و ماه» دارد و بالاخره قصه بلوهر و جوزاسف از قصه‌های بودائی ربیع در هند محسوب می‌گردد که به فارسی ترجمه گردیده است. (۹)

در این اواخر باز هم بعضی دیگر از داستانهای هندی به فارسی برگردانیده شده که به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می‌شود. «اوکرم اروشی» بمبائیان

۱۷. پیوندهای مشترک ادبیات سانسکریت و فارسی‌ری
شاعر معروف کالیداسی به زبان سانسکریت بوده که پرفسور حامدی به فارسی
ترجمه کرده و شورای روابط فرهنگی هند آن را به سال ۱۹۵۹ چاپ و منتشر کرده
است.

«جوگ بشت» کتاب مذهبی هندوان از یک مترجم ناشناخته به زبان فارسی
است که هم به همت پرفسور حامدی و دکتر تارا چند به سال ۱۹۶۸ از سوی
دانشگاه علیگره به چاپ رسیده و انتشار یافته است. داستان «بدمات» سروده
حامی از شاعران ادبیات هندوستان که شعر و نویسندگان فارسی دان آن را
به زبان فارسی برگردانده اند و اخیراً ترجمه فارسی آن را پرفسور حامدی برای
چاپ آماده کرده و باید فرهنگ ایران به سال ۱۳۵۱ شمسی چاپ و منتشر کرده
است.

فصل «لورک و مینا» یا «عصمت نامه» یکی دیگر از داستانهای هند است که
در قالب یک مثنوی عاشقانه به فارسی برگردانده شده و به همت پرفسور حامدی و
مركز تحقیقات فارسی و ایرانی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلوی به
سال ۱۹۸۵ به چاپ رسیده است.

گوناگون سحر آنکه ذهن پویا و پژوهنده ایرانیان از دیرباز به دلیل همین
خاصیت پژوهندگی‌اش و علاقه‌ای که به فرهنگ و ادب مردم جهان و مخصوصاً
فرهنگ کهنایی چون فرهنگ هند داشت، معیاری از آثار گرانقدر انبیا به زبان
خود برگردانیده و بعد هم به دیگر ملل و اقوام جهان سپرده است. شکی نیست که
اگر این گامهای استوار و نالاشدای مشعر ایرانیان برای ترویج علوم بود، شهرت و
آوازه‌ای که ادبیات نمایی هندیان در جهان بدست آورده و تأثیری که در ادبیات
جهان داشته تا بدین پایه و مایه نبود.

پاورقیها:

۱. کتبه و ادب به تصحیح محسن مینوی از انتشارات دانشگاه تهران، ص ۳۷۸.

* DAMANAK

* SANTIYAR

* HITAWI

* ر.ک: مقدمه کتبه و دست.

* ر.ک: مقدمه استاد میوی بر کتبه و دست، فهرست کتابها نیز از همانجا نقل گردید.

* SURA-SAPTATI جزء شصت به معنی طوطی و جزء دوم به معنی هفتاد و بر روی

هم به معنی هفتاد طوطی است.

* ر.ک: مقدمه کتابچه جواهرالامصار، طوطی نامه از انتشارات بنیاد فرهنگه ایران.

سال ۱۴۰۲

* ر.ک: ۱۹۹۲ میلادی همدانی از تحریرات فارسی، عنوان رساله دکترای آقای دکتر شجاع احمد فریسی در دانشگاه دهلی به سال ۱۹۹۲ به راهنمایی پرفسور عابدی است. در اینجا شایسته لازم می‌رود از آقای دکتر محمّد اسلم خاں و دکتر شریف حسین منصور احمد، محترم اعضای دانشگاه دهلی که مرا از وجود این رساله که البته هنوز در دسترس من نبود، آگاه گردانید و هم تحفه دستنویس آن را در اختیارم گذارند، سپاسگزارم.

فهرست مآخذ:

۱. بحر مدایی که نام استاد در باورهای سال گردید و نیز کتابهایی که نام آنها در متن مقاله آمده از کتابهای زیر نیز استفاده شده است:

۱. میرزا...

۲. درباره کتبه و دست.

۳. فرهنگ تحریرات فارسی

۴. کتبه...

۵. کتبه و دست...

۶. میرزا...

تأثیر عرفان در شعر «نظامی گنجوی»

دکتر اسماعیل خاکسی، تهران

در میان خدماتی که دانشمندان و سخن‌گستران چیره‌دست ایرانی به عالم اسلامی کرده‌اند، شاید خدمت عرفای ایرانی از همه جالبتر و ارزشمندتر باشد، زیرا از اواخر قرن اول هجری توجه خاصی از طرف ایرانیان معتقد به ماسی اسلامی ابراز می‌شد که از مایه‌های فواید و قواعدی که مورد اطاعت مسلمانان بود، توجهی به مایه‌ها و جلوه‌های آن‌ها، راهی پیدا کنند و از میان غبار تن که به قول «حافظ» حجاب چهره جان می‌شود نور پاک حقیقت را مشاهده نمایند. این است که از اوایل قرن دوم هجری مثنوی روحانی در این کشور رسوخ یافت که منای آن بر شریعت و روحانی نفس و مطلوب آن رسیدن به حقیقت مطلق بود و پیروان این مذهب را صوفی و اهل عرفان نام نهادند. در باب منشأ این فکر عقاید گوناگونی ابراز شده است. از جمله یکی این که: عرفان و تصوف چنان که در ایران منجلی است، بر اساس شریعت اسلام و احادیث و آیات قرآنی نهاده شده است و گفتار پیامبر بزرگ اسلام و سولات منفیان را که به فقر یعنی به بی‌نیازی از تجملات ظاهر فریست دنیا و لذت گذران آن فخر داشت و کردار آن حضرت را سرمشق و راهمایی واقعی عرفای ایرانی می‌دانند. برای روشن شدن مطلب، تجلی فکر بزرگان سخن‌گستر این سرزمین را در عالم عرفان باید از خلال آثار آورنده آنان مورد بحث و بررسی قرار داد.

شعر عرفانی فارسی در آغاز امر بیشتر جنبه ذوق و حال داشت و عبارت بود

از ترانه‌ها با قطعات کوفتایی همراه با عشق و اشتیاق که بیشتر در خانه‌هاها بر زبان شیوخ می‌گشتت یا به فوالات برای شماع داده می‌شد، لیکن شعر عرفانی به صورت قصائد نثری، مبحث یا حکمت و موعظه و عربیهای لطیف و منوهای نظم از حکیم سنائی طبریزی است. بهترین شاعری که بعد از سنائی توانست در ایجاد منظومه عرفانی و حکمی و اجتماعی موفقیتی یابد، «حکیم نظامی گنجوی» است که معجزه‌ی الاسرار او را باید از جمله بهترین نمونه‌های این گونه آثار دانست. تأثیر سنائی در معجزه‌ی الاسرار «نظامی» که اشارتی به کتاب حدیقه‌ی بی در مقدمه آن نیز آمده است، کاملاً آشکار است. معجزه‌ی الاسرار که از جهت ماده تا اندازه‌ای به حدیقه‌ی سنائی شبیه است، از جهت طراوت و عذوبت لفظ غالباً بر آن برتری دارد و با این همه از جهت عمق فکر و قوت معنی البته به پای آن نمی‌رسد.

معجزه‌ی الاسرار اندیشه‌هایی است در پیوسته با پیوسته و یک مقاله واضح به زهد و عرفان که در طی آن شاعر از هر چیزی سخن رانده است. او اربابش آدم و احوال عالم، از یوسفی دنیا، از استقلال آخرت، از نومد و تحریر و مقولات دیگر با این همه قصه‌های کوتاه اما غالباً پرمایه و دلنشین او سخنان تلخ و عتاب الیود را در مختلف اندرهای محض و اعطاف و برخی شاعران دیگر شنیده‌ای کرده است. در این قصه‌های کوتاه زبان شیرین و اندیشه زرف از تأثیر سوانی کرده است. مثلاً داستان نوشیروان که شکایت مظلوم خورش را در آغاز سلطنت او زبان چندان می‌شود، از جهت قدرت تأثیر کم‌تأثیر است. پیروزی هم که به شکایت، دامن شعر را می‌گیرد چنان شد و تغییرا سخن می‌گوید که سحر را چاره‌ای جز عیبت و شمه نمی‌ماند. شبی که سگ مرده‌ای را با یک گروه مردم عیب‌جوی در رهگذری می‌بیند، می‌پرسد و با سخن مؤثر زیبایی دلانگه‌ای «چیه» را که در نظر دیگران حرم عیب و زشتی ندارد، نشان می‌دهد، در طی این گونه قصه‌ها شاعر افکار لطیف و تازه بیان می‌کند و اسرار معرفت را چنان که در طی سائهای عزالت و شامل

دریافته است، باز می‌نماید. در مخزن الاسرار که شاعر هنوز نا حدی جوان است، گویی شعر را رسیدنی برای بیان حکمت و اخلاق می‌داند و تحقیق و اندرز را بهانه شیوه‌ای می‌شمرد که لایق شأن شاعری است. نزد وی شاعری در پیشگاه کبریا اگر چه خود در رهت پیغمبر نیست اما از مقام قرب نیز چندان دور نیست و ناچار از هدف او - اوشاد و تعلیم - بهره‌ای دارد.

در حقیقت این قصه‌ها که در طی سالهای دراز اثرهای تلخ و خاموش - زندگی را شور و لطف و رؤیا می‌بخشد، از هر دستی بوده، قصه‌های عیون‌انگیز و قصه‌های مخصوص اخلاق و تحقیق که سرگذشت‌های روحانی بوده. سرگذشت راهبان، نوبه‌کاران، واعظان، فیلسوفان و از همه آنها ذوق غریب و میل دهد و تفکر برانیزد. این گونه قصه‌ها بود که اندیشه‌های ریاضت‌آمیز مخزن الاسرار را رنگ و جلوه می‌داد. ابیات نغز و بلبل او در معانی حکمی و توحید و نعت الحنی خاص و لطافتی سرا دارد. حقیقت این که در مقام توحید و نعت عظمت مخصوص به سخن بخلیده مانند ابیات زیر که از مقدمه مخزن الاسرار و در توحید پروردگار است:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر تویی سلیمت گنائات ما به تو قائم چون قائم بذات
هستی تو ضرورت پیوسته به تو به کس و کس به تو مانده نه
آنچه تغییر نپذیرد تویی آنچه نمرده است و نپذیرد تویی
ما همه لایق و بقا بر تو است ملک تعالی و تقدس تراست

«نظامی» با سرودن نظم‌هایی اثر خود مخزن الاسرار منظومه‌ای اخلاقی - عرفانی به وجود آورد که شامل ابیاهات شعری گوناگون است. وی در این اثر از تائیدات، تمثیلات، کنایات و همه حیاهات ادبی سود جمعی است تا از مجموع آنها منظومه‌ای کامل و محال از نقص بیارد، وجود ممتاز «نظامی» آوردن معانی

مسند و دانش نیروی تحلیل قوی، احسانات و ابدان صرف دینی، شیوه بیای دقیق، چیره‌دستی در فن داستان‌سرایی، انتخاب و طرح موضوعات، نظم فلسفی و تفاهیم اجتماعی است.

منوی سخن‌الامرار مرکب است از بیست یا بیست و یک مقاله و محتویات آن موافق و منطبق دینی توأم با شفایه عرفانی است که بواسطه مثالها و حکایات گوناگونی توجیه داده شده است. می‌توان گفت این کتاب از طریقی خاصه دوره زندگی خشک و زهدانه شاعر را می‌نمایاند و از طرفی هم طبقه دوره عدیدی از خلق دیگر آثار از می‌شود و یکی را که در واقع هر اختصاصی اوست یعنی مسک و اسکان تاریخی و به ویژه داستان و ناسیک به وجود می‌آورد. همان‌طور که «تگونه» شاعر الهامی نخست احسانات شد جوانی را در خود غلبه داد و سپس داستان «زهر» را نوشت. همان‌طور هم «نظامی» را مشاهده می‌کنیم که در محور الاسرار خود را در برابر منظومه خویش می‌نهد می‌داند و اشتباهی داستان را از لحاظ حکایت به حال خود را می‌گذارد و مانند یک داستان نوینی و تالیست خود را برای وصف حال و شرح عواطف فلسفی و غم و شادی بشری و تفویض و تصویر شهوات است و بلند الهامی که هدف هر است، آماده می‌سازد. برخی او صاحبان تذکره «حکیم نظامی» را در تصوف مریه «احیای فرخ و سجانی» دانستند. آقای دکتر سبحانی خطا در ارزیاره نوشته است: «همراه این قول صحیح باشد با غلط، تعلق خاطر «نظامی» به تصوف و برای افکار صوفیانه از اشعار او لایح است و زندگانی وی نیز با زهد و اعتکاف همراه بوده است.»

مقالات پیستگانه این منظری به ترتیب عبارتند از:

در آفرینش آدم، در اندرز پادشاه به مصداققت عدل، در حوادث عالم، در رعایت از رعیت، در وصف پیری، در اعتبار موجودات، در تعقیب آدمی بر حیوانات، در بیان آفرینش، در ترک موجودات دنیوی، در نمودار آخرالزمان.

۲۳. _____ تأثیر عرفان در شعر نظامی گنجوی

در سبزه‌اشی دنیا، در وداغ منزل خاکه، در نگوشتی جهان، در نگوشتی عقلت،
در نگوشتی رشکسرا، در چاه‌کروی، در پرستش و تحرید، در نگوشتی دو دوید،
در استغیال اجوت و در رقاحت امثالی نغصه که در حسن طر مغالیه، حکایاتی به
متناوب نقل می‌کند.

مخزن الاسرار شامل ۲۲۶۰ بیت است که در بحر سریع منظوم موقوف
مفعولن مفعولن فاعلات (فاعلان) سروده است.

«نظامی» در مخزن الاسرار که معروف به عرفانی و اخلاقی شاعر است،
شخصیت خود را به خوبی نشان داده است. منای کتاب بر راهیابی چند است و
همین راهیابی که به عرفانی بدان داده است، توجیه «نظامی» در این منظومه به
دل است که همه عارفان آنرا محلائی حقیقت دانند. شاعر پس از ذکر مقدمات، با
سؤال «در توصیف شب و شناختن دل» بحثی را آغاز و بعد با خود در بار خلوت
می‌کند:

خلوت اول: در پرورش دل - و از این خلوت شعرای می‌گیرد.

خلوت دوم: در عشرت شانه. از این خلوت نیز شعرای می‌گیرد.

پس از این دو خلوت به ذکر بیست مقال می‌پردازد و در واقع مقالات
سنگانه محصولاتی است که از این خلوتها به دست آورده است.

شاعر کتاب را با نام خدا آغاز می‌کند و سپس به مناجات می‌پردازد:

بسم الله الرحمن الرحیم هست کلید در گنج حکیم

ای همه هستی را تو پیدا شده خاکه ضعیف از تو توانا شده

پس از مناجات دوم به بحث حضرت عیسی مرتضی (ع) می‌پردازد. انگاه همین

مطابقه مخزن الاسرار با حدیقه سنائی دیانته سخن را در «فصلت سخن» می‌کشد
و پس از آن در «توصیف شب و شناختن دل» داد سعی می‌دهد. در مقالات اول
کتاب، به المریض ادم اشاره می‌کند و در مقالات دوم از دادگیری و نوع دومتی و

محبت به دیگران سخن می‌گوید:

عمر به خوشودی دلها گدار تا ر تو خوشبود بود کردگار
 سایهٔ خورشید سواران طمعه دلخ خود و راحت یاران طلب
 درد شناسی کی و درمانده‌ی ثبات رساند به فرماندهی
 غمخ شو از مهر و و کین سرد باش چون نه و غورثید جوانمرد باش
 هر که به نیکی عمل آغاز کرد نیکی او روی بدو باز کرد
 گلسد گرسنده از روی قیاس هست به نیکی و بدی حق شناس
 پس از آن دیگر مقالات کتاب به ترتیب با عبارتی: در حوادث عالم، در
 رعایت از رعیت، در وصف پیروی، در اعتبار موجودات و... می‌آید و مقالات بیستم
 با نام «در وفای اسای عصر» پایان بخش این منظومه است که یکی از ابیات آن
 چنین است:

شکر که این نامه به عنوان رسید پیشتر از عمر به پایان رسید
 در این جا به این نکته باید اشاره کنیم که شعر تعلیمی و عرفانی فارسی یکی
 از گسترده‌ترین اقلام شعر و ادب ماست و در این زمینه، آثار برجسته‌ای مانند:
 بوستان، حلیه، مخزن الاسرار، مشکوی و جام جم اوجده داریم. موضوعاتی که در
 اشعار تعلیمی آمده‌اند، عبارتند از: اخلاق، مذهب، سیاست، فنون و غیره، اشعار
 اخلاقی مهم‌ترین نوع اشعار تعلیمی هستند و این آثار در بسیاری از موارد با عرفان
 تراز شده همان گونه که در مخزن الاسرار «نظامی» و آثار مشابه دیده می‌شود. در
 ادبیات فارسی برای نوع تعلیمی نامهای مختلفی به کار رفته است از قبیل: تحقیق،
 زهد، بند، حکمت، وعظ و تعلیم. گاه پاره‌ای از انواع شعر تعلیمی با نوع دیگر
 یعنی شعر الهامی برآمده مشترک پیدا می‌کند و به تعبیری می‌توان آن را شعر انسانی
 نامید که در آن موضوعاتی از قبیل: بشر دوستی، حب وطن، ارادینخواستی و محبت
 خانواده و نظایر آنها مطرح می‌شود. همچنین است شعر مذهبی که هم می‌تواند در

اشعار غنائی ذکر شود و هم از انواع شعر تعلیمی به حساب آید.

در یک تقسیم‌بندی موضوعاتی از لیل، مدح، عجز، عطف، رثا و عرفان با ادبیات غنایی منطبق می‌شوند و ماحلی از قبل، بند و حکمت و ادبیات مذهبی از مقوله شعر تعلیمی به حساب می‌آیند. مکتب عامی که «نظامی» در انواع شعر به وجود آورد، موجب شد تا تعدادی از شاعران بعد از وی از آثار او تقلید کنند و هر کدام یک‌پا با چند اثر از حمصه «نظامی» در استقبال کنند. از میان گروه کثیری از شاعران که به تقلید از مخزن الاسرار پرداختند نام این چند تن مشهورتر از سایرین است:

۱. «انیر غرر دهلوی» (درگذشته به سال ۷۲۵هـ) صاحب مثنوی مطلع الانوار.
۲. «خواجری کرمانی» (درگذشته به سال ۷۵۰هـ) که نظیری بر مخزن‌الاحرار برده است با نام روضة الانوار.
۳. «عبدالقیه کرمانی» (درگذشته به سال ۷۷۳هـ) صاحب مونس‌الابرار.
۴. «عبدالرحمن جامی» (درگذشته به سال ۸۹۸هـ) صاحب مثنوی تحفة الاحرار.
۵. «عرفی شیرازی» (درگذشته به سال ۹۹۹هـ) صاحب مجمع‌الابکار.
۶. «لیلی دکنی» (درگذشته به سال ۱۰۰۴هـ) صاحبیه مرکز ادوار.

تجام این مشنوبیه‌های یادشده به تقلید و شیوة مخزن الاسرار «نظامی» برده شده‌اند و حاوی نکات اخلاقی، مذهبی و عرفانی‌اند.

در یک نگاه کلی به حمصه «حکیم نظامی» باید گفت: قسمت اعظم کلام «نظامی» منطبق به اخلاق است. گذشته از مخزن الاسرار که مخصوص تعظیفات اخلاقی است، او در مشنوبیه‌های خود در موارد متعدد از اخلاقی سخن گفته است. از حیث ابراز احساسات انسانی که لطیف‌ترین‌السام شعر است، شاید بتوان گفت هر میان‌دما غیر از «الردوسی» کسی دیگری نداشت است یا «نظامی» پراوری کند. «نظامی» در عرفان و سیر و سلوک یکی از پیشوایان بزرگ و دارای مراتب بلند

است. از چپه از اشعار وی استنطاق می‌شود این است که وی مرثیات و مقامات
ناحسی و فلسفی را طلی کرده و به ریاضت، نفس را رام ساخته است.

در باکی اخلاق و عصمت و نفرا نظیر «حکیم نظامی» را در میان شعرای عالم
نمی‌توان پیدا کرد. در تمام آثار وی یک لفظ رکبیک و یک سخن زشت پیدا
نمی‌شود و یک بیت معنا بر زبان او نگذشته است. در این گونه روش پرهیزگاری و
حیا برای «نظامی» در میان شعرا هیاسندی پیدا نمی‌شود مگر «حکیم ابوالقاسم
فردوسی» که در اثر بزرگ او هم از اول تا آخر یک کلمه رکبیک دیده نمی‌شود.
«نظامی» در علوم متداول عصر خویش دست داشته و در عرفان و ریاضت به مقام
شیخوخت و کمال رسیده و در اعتقاد به مبانی اسلام و ایران دوستی نیز پایدار و
می‌نظیر است. گذشته از سخن‌الامراء در مشوهای دیگر حکیم نیز از قبیل هفت
پیکر، خسرو و شیرین، لیلی و محزون و اسکندرنامه مطالب اخلاق و عرفانی و
اندیشه‌های حکمی و فلسفی به چشم می‌خورد. مانند این ابیات:

بکی مرغ برگزیده منشست و خامش بر آن که چه افزود و زانکه چه گشت؟
نور آن سرخس و این جهان کوه شو چو رفتی جهان را چه اداره شو
(اسکندرنامه)

شیدستم که افلاطون شد و روز به گزیده داشتنی چشم جهان‌سوز
بزمیدم از کاین گزیده از چیت بگفتنی چشم کس بهبوده نگریت
از آن گزیم که جسم و جان دمنواز بدخیم خو کرده‌اند از دیر تکه ساز
چند خوانده گشت از انسانیم همی گزیم بدان روز خدایم
(خسرو و شیرین)

گذشته از همه (سج گنج)، اشعار پراکنده دیگری نیز از «حکیم نظامی»
بر جای مانده است مانند: قصاید، غزلیات، قطعات و رباعیات. از میان غزلیات
مختصری که به وی نسبت داده شده است، برخی مانند اکثر غزلیات شاعران قرن

ششم هجری مطبوع و شواست و در آنها چاشنی عرفان کاملاً محسوس و مشهود است.

غم مخور یارا که حق فریاد غمخواران رسد
 یار کنار افتاده را یاری هم از یاران رسد
 دولت جیارید خواهی خمیز و شمع را زنده دار
 خفته نابینا بود دولت به بهداران رسد

تبرا کن دلا از خود پرستی جو اندر حلقه مردان نشستی
 شراب شوق اندر جمیع مردان جو کردی نوش فاو غ شو ز هستی
 ز یار انصاف جستن هست پندار ز خود انصاف ده فکر یار هستی
 خوری خوتابه صد سال اندرین راه همه با دست اگر بگردل بختی

درین چمن که ز پیری خمیده شد کمرم ز شاخه‌های بقا بعد ازین چه بهره برم
 گذشت عمر و نگردم بجزر گنه کاری میان مردم از آن روی مانده پیش سرم
 خبر ز معنی و آگاهیم ز صورت نیست که ولت از دل ز دیده معانی و فورم
 به اب اشک ندامت توان مترد این حرف ولی چه سود قفا نیست شایع قدوم

با استفاده از:

۱. حقه نظامی به تصحیح وحید دستگردی.
۲. مجمع سخن تألیف دکتر ذبیح الله صفا.
۳. شعرالمجم: شیلی نعمانی، ترجمه قنر داعی.
۴. تاریخ ادبیات رپیکا، ترجمه دکتر میس شهابی.
۵. تاریخ ادبیات فارسی انه، ترجمه دکتر شفق.
۶. هفت اسمان تألیف مولوی احمد علی.

۸. باکاروانا حله: دکتر زرین کوبی.
۹. سیری در شعر فارسی: دکتر زرین کوبی.
۱۰. مجله دانشکده ادبیات (۱۳۵۸)، مقاله دکتر فرشید ورد.
۱۱. مجله خرد و کوشش (۱۳۵۲) مقاله دکتر شفیعی کدکنی.
۱۲. تبلیات عرفان در ادبیات فارسی: دکتر سررنگر.
۱۳. تحلیل هفت پیگر لغاتی: دکتر محمد معین.

چو شبنم میخدم گریبان بگلنگشت چمن رفتم
 نهادم روی بر روی گل و از خمیشتن رفتم
 تو ای گل بعد ازین با هر که میخواست دلت بنشین
 که من چون لاله با داغ جفايت زین چمن رفتم
 دلی می‌باید و صبری که اود سبب دیدارش
 لغاتی گز دلی داری تو باش اینجا که من رفتم

بابا لغاتی (متوفی: ۹۲۵ هـ.)

محصولات‌های دراماتیک شعر «پروین»

محمد رضا معتمدی نیکو

برای مقدمهٔ این نوشتار، به بررسی پیشینهٔ نمایشنامه‌نویسی و نمایش منظوم در ایران نیاز داریم. زیرا در این‌باره می‌توان بگفت که منابع اصلی رجوع کرد. اما ما چاره‌ی یادآور شویم که آغاز درام‌نویسی در ایران به اواخر دورهٔ قاجار و سپس مشروطیت بازمی‌گردد و به هر صورت باید انشایی ایرانیان با نمایشنامه‌های اروپایی و اجرای آنها در ایران را ابتدای نمایشنامه‌نویسی و درام در این سرزمین دانست. (۱)

در کنار نمایشها و درامهایی که پدید آمد، می‌توان ظهور محصولات دراماتیک را در پاره‌ای آثار شاعران پارسی‌تک، اگرچه تک و توک در آثار گدازندگان نیز چنانچه محصولات بی‌یافت می‌شود، اما بسیار اندک است و درست‌تر آن است که ظهور و رشد این محصولات را در شعر شاعران مشروطه به این سو، متأثر از غیر درام بدانیم.

یکی از بهترین نمونه‌ها، منظومهٔ افسانه، از مرحوم «سیاح‌یونیس» است. این منظومه که سرودهٔ ۱۳۰۱ ه. ش است، دیالوگ‌هایی نمایشی را دربروی ما قرار می‌دهد. در شخصیت یکی «عاشق» و دیگر «افسانه». هر کدام از زبان خود سخن می‌گویند:

عاشق: تو یکی قصه‌ای؟

افسانه: آری آری.

قصهٔ عاشق بی‌قراری.

ناامیدی، پر از اضطرابی

که نه اندوه و شب زنده‌داری

سألهای در علم و اندوه رست

هوس حیات را بعد از آنکه دیگر «بیمه» مثل مرغ آیین هم می‌بینم که در

امجا دیالوگها بین مرغ و مردم رت و بدل می‌شود:

... مرغ می‌گوید: جدا شد تا دوستی

خلق می‌گویند: باشد تا جدا گردد

مرغ می‌گوید: وها شد ندش از هر بند، زنجیری که برها کرد

خلق می‌گویند: باشد تا وها می‌گردد

مرغ می‌گوید: به سامان باز آمد خلق بی‌سامان.

دیالوگهای یک حصلت دراماتیک است که این گونه خود را در شعر پیدا

می‌کند. از متروحه تا امروز می‌توان این گونه حصلتها را در شعر بسیاری شاعران،

از جمله «پروین اعتصامی» باز یافت.

در شعر «پروین» سه حصلت دراماتیک عمده می‌توان یافت:

یکم - شخصیت سازی:

در صنایع بدیع فارسی از استعاره مکتبه سخن رفته است. استعاره مکتبه آن

است که بر حروف استعاره بصری، مثلاً به را حذف کنند و مثلاً را بیاورند. اما

به همراه نشانه‌ای از مضمون به.

مثلاً در کلام: «متحانه می‌کشد حیات» تا از مردم غلطی بکند ای وای آمد بروی

«اقبال لاهوری»

و این بیت «حیات» به صورت استعاره کنایی به کار رفته است: «بر حیات

و تشبیه به آدمی با اندازی کرده که سألها در کیمه و متحانه ناله و زاری می‌کند

تا هم انجام نامطلوب شود و وایای زاری به جهای آید. مثلاً به که آدمی یا

خامد است. حیات شده و تشبیه یعنی «حیات» آورده شده، به همراه تشبیهایی از

مثله که «عمر» و «مالک» هستند. البته در استعاره مکتبه، مثله می‌تواند انسان، جانور، گیاهان و حتی اشیای بی‌جان باشد.

استعاره مکتبه را گاهی با «تشخیص» که از ضایع بدیع عرب است، یکی می‌دانند و نیز مترادف *Personification* انگلیسی می‌شمارند. در حالی که «تشخیص» و *Personification* دامنه محدودتری از استعاره مکتبه دارند و مثله این دو نوع، همچنان که از نام شان برمی‌آید، فقط انسان فردی می‌گردد. در واقع «تشخیص» و *Personification* فقط بخشی از استعاره مکتبه هستند. مراد ما در اینجا تنها همان بخشی از استعاره مکتبه است که مثله به آن انسان است. به عبارت دیگر «تشخیص» دو شعر «اپروین» را بررسی می‌کنیم.

اشکار است که تشخیص و شخصیت‌سازی دو شعر، با شخصیت‌پردازی در نمایش از رومی تا ایمان فرق دارد. در «تشخیص» ما با یک تشبیه سروکار داریم، اما در شخصیت‌پردازی سخن از افزودن شخصیتی است به عنوان یک کاراکتر، یعنی انسانی با همه جزئیات. «شکسپیر» در افزودن «هملت»، کاری به تشبیه و استعاره ندارد، بلکه انسانی خلق می‌کند. با همه ابعاد وجودی یک انسان و حتی در بعضی خفایا، دقیق‌تر و کامل‌تر از یک انسان.

می‌توان پرسید اگر چنین تفاوتی بین «تشخیص» و شخصیت‌پردازی وجود دارد، پس اصلاً بحث بر سر چیست؟ برای پاسخ بدین سؤال به مضامینی که پیشتر گفته شد باز می‌گردیم. درباره استعاره مکتبه گفتیم که آوردن مثله است به جای مثله به، یا همراهی مثله و علامتی از مثله به. درباره «تشخیص» نیز می‌گوییم که انسان محدود (۲)، یک شیء یا یک مفهوم است به وسیله شخصیت‌پرداختن انسانی به او. چه سخن گفتن باشد، چه سکوت، چه خشم و چه مهر. حال اگر شاعر به جای آوردن یک نماد از مثال‌های مثله به، چید مثله، یا به جای یک صفت انسانی، چه صفت بیاورد؛ شخصیت‌سازیش کمترش می‌یابد و به کاراکترسازی

نرمی می‌شود.

در اینجا رنگهای دربارهٔ تمثیل نیز باید گفت. «مرحوم علی اصغر حکمت» در کتاب نفیس «امثال قرآنی» می‌گوید: «اگر تشبیه و تمثیل با شرح و تفصیل و با فروغ و روانی چند بیان شود به صورت حکایت از زبان حیوانات و نباتات و احوار و امثال آن اخذ شود که وفور آن حکایت در خارج محال باشد، آن را به نحوی تمثیل و یا مثل و به فرانسه Fable گویند.» (۳)

در این نقل قول تمثیل به دو معنا آمده: نخست - به معنی تشبیه، دوم - به معنی نقل حکایتی از زبان حیوانات و نباتات و احوار، که Fable نام دارد. فابل همان تمثیل حیوانی است که «کلبه و دله» نمونه بارز آن است. «فابل... در مفهوم جدید و دقیق‌تر عبارت است از حکایتی کوتاه، چه به نظم و چه به نثر، که به قصد انتقال یک دوس اخلاقی یا سودمند گفته شده است. در این حکایت اخلاقی شخصیتها اغلب حیواناتند، اما اشیای بی‌جان، انسانها و حقایق نیز ممکن است در آن ظاهر گردند.» (۴)

بدین ترتیب می‌توان گفت که اغلب حکایات «پروین اختصاصی» فابل است. در آنچه که از امثال قرآن نقل کردیم، گفته شده بود تشبیهی که شاخ و برگ بگیرد، فابل خوانده می‌شود. اکنون بر این نکته می‌افزاییم که قسمتی از این شاخ و برگ داستانها، همان شخصیت‌سازی است. صفات انسانی را که به غیر انسان منت داده می‌شود، بر حسب اهمیت، می‌توان تقسیم‌بندی کرد به:

الف - عقل: «اوسط» صفت میرهٔ انسان از حیوان را نطق می‌داند. پس هر حیوان و حتی هر موجودی - که سخن بگوید، انسان است. در تمثیل این صفت عاقلانه از هر صفت دیگر «انسان‌نماینده» است. بسیاری از افعال دیگر مثل عروغ، طبع، سخن چینی و حتی سکوت، از این یک صفت ناشی می‌شوند.

ب ـ حالات، عواطف و افعال. بدون هیچ احدا در استغرابی می‌پردازم که در تشبیه، صفات دیگر انسانی بشر از سطح به کار گرفته‌اند.

در اشعار «پروین» هیچ این هر دو وجود دارد. فی‌المثل در قطعهٔ «بید» (۵)، شاند و آینه هر دو با هم سخن می‌گویند. در عین حال آینه موجودی است با ذاتی سعد و فرخنده، ولی شانه زحمتکش و نگویند سخت است و به شغل ازبستگی هم می‌برد. در قطعهٔ «دکان ریال» (۶)، رویه فردی ریاکار است و ماکینا موجودی ساده دل و ساده، در قطعهٔ «دیدن و نادیدن» (۷)، «مژگان» فردی طاعن و لاثم است و «آینه» پاسبانی هشیار و بیدار.

«پروین» در پرورش شخصیت‌های خود، به روان‌شناسی آنها نیز می‌پردازد و این دقت و بصیرت، بر لطف آثار او بسی می‌افزاید. در قطعهٔ «پیام گل» (۸)، گل از آب روان خواست کند که به قبل پیام برود که گل منتظر است تا در آبی و او را بسوی. در اینجا عشوهٔ معشوقی در کار است و گل با بلبل به مواجهه سخن می‌گوید، بلکه دیگری را پیغامبر می‌کند. پیغامبرش نیز دیدنی است: آب روان. بید است که زلالی و روانی آب جوی، چه لطف و حمیمیتی به پیغام گل خواهد بخشید؟ همچنین گل از آب خواست می‌کند که اگر بلبل به خاک افتاد، غبار از پروانهٔ تنویه و بدب شکوه عشق متقابل خود را نیز افشا می‌کند.

در قطعهٔ «برگ گریزان» (۹) وقتی باد حراسی وریدن می‌گیرد، برگ‌گی کوچک فرو می‌افتد و با شاخه، عتاب می‌آورد که چرا مرا از دست نهادی. اما پیش از آنکه افتاد برگ را بگوید، نشان می‌دهد که چگونه برگ کوچک خود را در میان شاخه پنهان می‌کند و می‌داند این گونه دست حرا را بدو نخواهد رسید.

«پروین» با ظرافتی بی‌مانند سحران و حالات شخصیت‌های خود را می‌پردازد و در بیان حالات و با نقل سخنانش ناگفته‌ای نمی‌گذارد.

دوم - ایجاد وضعیتهای دراماتیک:

وضعیت دراماتیک، وسیلهٔ ایجاد درام است. مثلاً انبار باروتی منتظر یک جرقه است. این وضعیتی است که حادثه، ناگزیر از دل آن طلوع خواهد کرد، ازدواج «افلوری» میاهومست یا «درد موبای» سفید پوست در شرایط نامساعد اجتماعی، یک وضعیت دراماتیک است و باید در پی آن، منتظر یک حادثه بود. در «اشیگه سولوگل» دوبرو شدن اشیگه با دستوری کرئون، منی بر آبیکه جنازهٔ برادر اشیگه نباید به خاک سپرده شود، یک وضعیت است.

در آثار «پروین» ما با چنان وضعیتهایی دوبرو هستیم اما شاعر با قراردادن در شخصیت و افشای تضاد آنها یک وضعیت شاعرانهٔ نمایشی ایجاد می‌کند. دودرویی نیر یا سیدار (۱۱۰)، پایه و دیوار (۱۱) مردمک و مزگان (۱۲)، دلو و طناب (۱۳)، زاغ و کوتر (۱۴)، سر و سنگ (۱۵)، سلیمان و ملخ (۱۶)، خواستگاری باز از مرغ خانگی (۱۷)، رفتن گربه به دیدار موش و دعوت او به دوستی (۱۸)، پیغام گنج به سنگ گله که برای ما بفرست (۱۹)، خفتن جویان، خاللی از اینکه گرگی در گنبد است (۲۰) و بسته شدن راه مست به وسیلهٔ محاسب (۲۱)، همه و همه از همان آغاز، نوید ماجراها و حادثه‌هایی را می‌دهند.

پاره‌ای از این وضعیتهای شخصیتها، سابقه‌ای در ادبیات دارند. مثل دودرویی مست و محاسب، گربه و موش، سلیمان و ملخ و... اما بسیاری از آنها زادهٔ تخیل خود «پروین» هستند و بی‌سابقه، مثل سر و سنگ، مزگان و مردمک پایه و دیوار، و ماش و شمس.

جهانبینی «پروین» به نوعی مبتنی بر تضاد است. تضاد بین همهٔ اشیا که تاکنون آنها را واحد می‌دانسته ایم، مثل دلو و طناب، او با کشف اختلافات پنهانی که بین این داستان قدیمی وجود دارد، آنها را در یک صحنهٔ نمایشی دودرو قرار می‌دهد و از دل این برمیخیزد، یک نکتهٔ اخلاقی استخراج می‌کند.

پایه و دیوار ناکشود متمم و مکمل هم بوده‌اند و دوستی سابقه‌داری برایشان تصور می‌شده است، اما «پروین» دیوار را وامی‌دارد که موجود پسندی برآورد و گردن تکبر برافرازد و بگوید منم که همه کسی در پناه من ایمن می‌نشینند. اگر شاه و اگر گدا، منم که در همه برلها و بارانها پایدار ایستادام و علم که علم نا پایۀ سر بریز و خاکسار به غشم آید و او را هشدار دهد که این قدر به خویش مدار. همه سبکی تو به روی من است و اگر پایه‌ای نباشد، دیواری هم نخواهد بود. آن‌گاه شاعر حکیم، از پس صحنه پیش می‌آید و نتیجه می‌گیرد که در جهان، هر کسی را وظیفه و علمی است و هر نقطه، پروگاری دارد و هر پرگار، ذابره‌ای و همه هستند که همه هستند.

«پروین»، مادرانه و پرعطوفت، اجازه می‌دهد که درستان صمیمی «پروین» سر به دامن مهربان او بگذارند و ناگفته‌های قدیم خود را باز گویند و درد دل‌های خود را در میان بگذارند. در دست او سوزن از نخ تکه می‌کند و نخ از سوزن و سرانجام رشتی هر دو حرف‌های خود را زدند، با پند مادر در می‌یابند که هر توانایی نیازمند ناتوانان است و باید باهم مهربان باشند. (۲۲)

سوم - گفتگوی دراماتیک:

گفتگوی دراماتیک، مهاجم است. گفتگویی است که سکوت نمی‌طلبد، بلکه به پاسخ دامن می‌زند؛ همچون موج، موج گفتگوهای بعدی را به همراه می‌آورد. نوعی حمل است، زیرا شخصیت‌های نمایش، بسیاری اوقات از این طریق رودررو قرار می‌گیرند. به عبارت نمونه‌ای بیاوریم. به این قسمت از نمایش پدر اثر استریندبرگ (۲۳) دقت کنید:

سرهنگ: یک کلمه دیگر راجع به حقایق می‌خواهم بگویم. اما تو از من منوچری؟

لورا: بله، هر وقت تو برتری و مردی خردت را می‌خواهی به من تحمیل کنی.

سرهنگ: پس تو مخالف جنسی مودی؟ اگر اینکه می‌گویند، بشر از میمون بد و حیوان آمده است، حقیقت داشته باشد، لابد ما از دو نوع مختلف به وجود آمده‌ایم. ما ابداً مثل هم نیستیم.

لورا: مفهودت از این حرف چیست؟

سرهنگ: من می‌دانم که در این جنگ و پیکار، جنگ نفر باید معلوم شود.

لورا: کدام پیک؟

سرهنگ: کسی که ضعیف‌تر است البته.

لورا: بحق با کسی است که قوی‌تر است.

سرهنگ: البته، برای اینکه قوی‌تر است.

لورا: پس حق با من است.

سرهنگ: مگر میدانی که قدرت در دست تو است؟

لورا: بله، قدرت قانون و این همان قدرتی است که با آن لوردا تو را تحت نظارت خودم می‌گیرم.

سرهنگ: تحت نظارت؟

لورا: آن وقت می‌توانم بچهام را همان طور که دلم می‌خواهد، بدون اینکه به خیالات و تصورات موهوم تو گوش بدهم، تربیت کنم.

سرهنگ: اگر من باشم چه کسی معارج تعلیم و تربیت او را خواهد داد؟

لورا: حقوقی تقاعد تو.

او این قسمت سرهنگ می‌خواهد بگوید من قوی‌ترم اما لورا، همسر سرهنگ، قانون را در مقابل او قرا می‌دهد.

سرهنگ قدرت عالی خود را به رخ می‌کشد ولی لورا حقوقی تقاعد سرهنگ را پیش می‌کشد. کشمکش دو میور که هر کدام می‌گویند قدرت بزرگتری را در مقابل حریف قرار دهند، دیالوگی مهاجم و نمایشی آفریده است.

دیالوگهایی این گونه در تاریخ ادبیات ما کم نیستند. گفتگوی فرهاد با خسرو پرویز در منظومه «خسرو و شیرین نظامی» نمونه‌ای برجسته است. (۲۴)

«پروین» نیز در بسیاری از گفتگوهای قطعاتش چنین دیالوگهایی می‌آورد. قطعاتی مثل «دزد و قاضی» و «مسکت و هوشیار» ازجمله آن است. در قطعه «دزد و قاضی» دزد را به بدکرداری متهم می‌کند ولی دزد، قاضی را به گناه منافق می‌نامد. قاضی می‌کشد صبح دزد را بگیرد و او را به اعتراف ناگزیر کند ولی دزد، خود را همکار قاضی معرفی می‌کند.

گفت قاضی: کاپی‌خطکاری چیدود؟ دزد گفت: از مردم آزاری چه سود؟
گفت: بد کردار را بد کیفر است گفت: بد کار از منافع بهتر است
گفت: هانا! برگردی شغل خویشتن گفت: هستم همچو قاضی راهزی
باقی ابیات را بدون توضیح می‌آوریم. ببینید چه گفتگوهای مهاجم و متهم کننده‌ای رد و بدل می‌شود. این عین عمل نمایشی است:

گفت: آن لعل بدخشانی چه شد؟ گفت: می‌دانیم و می‌دانی چه شد
گفت: پیش کیست آن روشن نگین؟ گفت: بیرون از دست از آستین
می‌زم گهر من ره خلق، ای رفیق! در ره شرعی تو لطاف الطریق
قطعه «مسکت و هوشیار» پی‌شده از شاهکارهای گفتگو در ادب فارسی است.

معتصب معنی بد ره دید و گریبانش گرفت

مسکت گفت: ای درست! این پیراهن است! الفار نیست

از همان اول مسکت در مقابل معتصب، او را متهم می‌کند که با انسانها مثل حیوان رفتار می‌کند.

گفت: معنی، زان صیب الفتان و خیزان می‌روی

گفت: جرم راه روشن نیست، ره هموار نیست

و بدین گونه ست و پیرانیهای ظاهری اجتماع را به رخ می‌کشد:

گفت: می‌باید تو را تا خانه قاضی بوم

گفت: رو صبح ای، قاضی نبوده شب بیدار نیست

محتسب قدرت قانون را پیش می‌کشد و ست: خلقت قاضی را:

گفت: نزدیک است والی را سرای، آنجا شویم

گفت: والی از کجا دو خانه خمار نیست؟

و در واقع چون ست، خود در میخانه بوده و اکنون از آنجا آمده است، به کنایه می‌گوید که از بهتر می‌داند که هم اینک چه کسانی در خانه خمار هستند و شاید که والی را هم آنجا دیده باشد!

پس از چند گفتگو، محتسب احساس عجز می‌کند و ناچار، نقاب بر می‌دارد و چهره واقعی خود را نشان می‌دهد:

گفت: دیناری بده پشه‌ها و خود را از رهان

گفت: کار شرع کار درهم و دینار نیست

و در اینجا ست برای‌ترین چهره قدرت را رودرروی محتسب قرار می‌دهد که همانا قانون خداوندی است.

است همه قطعات «پروین» چنین گفتگوهای نیرومندی ندارد. در آنها غالباً یک دیالوگ عمده و اصلی وجود دارد. دو شخصیت رودرروی هم می‌ایستند.

اولی تمامی سخن خود را در ضمن چند بیت می‌گوید و دومی هم در چند بیت پاسخ می‌دهد. چرا که «پروین» فی‌الواقع در حدود آفریدن نمایش نیست و از دیالوگ به عنوان یک عنصر کناری استفاده می‌کند. فی‌البتل در قطعه «کعبه دل» که از زیباترین آثار «پروین» است، کعبه در ضمن بیت و سه بیت، شرح کشاف دو شای خود می‌دهد و خود را می‌نماید که من خانه خدایم و دست ابراهیم خلیل مرا بر افراشت و اساس ارشاد خلق منم و عرشیان بر محمد بام من پرواز می‌کنند...

در پامخ او کعبه دل آهسته می‌خندد و در طبعش است، گریایی می‌ورود که شوهر چه هستی پیری جز آب و گل نیستی و من که کعبه دلم بسی از تو غریب‌ترم، ایواغیم غلیل تو را ساخت ولی مرا دست خداوند بنا نهاد. تو از خاکلی و من از جان پاک، تو خانه خدایی و من خانه جاهی خدا.

*

چون به فصلت مهمی که برشمرديم، صفای دیگری را نیز می‌توان در آثار «پروین» یافت که رنگ و بوی دراماتیک دارند، مثل «تقدیر گزینی».

چون این فصلت در همه آثار «پروین» غنومیت ندارد و «پروین» گاهی به صبر و گاهی به اختیار معتقد می‌شود و نیز از آن رو که تقدیر گزینی یک ویژگی ترویج است - نه به معنی عام، دراماتیک - بدان نمی‌پردازیم.

در پاپاد، ابیات نخستین قطعه‌ای را که آن شاعر نیک آندیش و نیک گفتار برای سنگ مرز خود سرود، می‌آوریم که حسن ختام باشد و ملح کلام.

اینگد خاک سیهش بالین است اختر چرخ ادب «پروین» است
گرچه جر تلخی از ایام ندید هرچه خواهی بخش شیرین است
صاحب آن همه گفتار امروز سائل فاتحه و یاسین است (۲۵)

پاورقیها

- (۱) بحث تحریر و شیوه حوالی شیرین گزینیهای دفن‌گان و مسخرگان، درباری به کنار.
- (۲) معنی دقیق نمودن، مورد نظر است.
- (۳) اطلاق از آن، حتی اسم حکمت، اشارات گمان معرفت، ص ۴.
- (۴) «امروز» «استادهای رمزی» دکتر تقی‌پور ساماوریان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ص ۱۱۵.
- (۵) «پروین اعظمی»، نشر ابوالفتح اعظمی، چاپ هفتم، ص ۷۹.
- (۶) همان، ص ۱۳۱.

«بیدل» و مثنوی‌هایش

م. بیات

شناخت عاطفی، فکری از معرفت اساسی است که هنرهای زیبا در وجود، قرار می‌گیرند. این وجه شناخت در فرهنگ و تمدن پارسی به کامل‌ترین شدت در ادبیات مثنوی است و بر تمام عرصه چنان این میراث فرهنگی غریب است که در شناختن و شناساندن آن کوشا باشند.

دکتر بینر متون نقد و بررسی آثار «بیدل» تحلیل‌ها در مجموعه عربیات صورت گرفته است. ۱۶۰ در «شاعر ایما» نیز (بررسی سبک هنری و شعر «بیدل») قضیه از مثنویات به گوش می‌رسد (۲۱) در حالی‌که کمیتی قابل ملاحظه از آثار «بیدل» را مثنویات تشکیل داده است. با توجه به عدم معرفی «مثنویات بیدل» (۲۳) (به واقع «اشعار عامه هفتی») (۲۴) بحث به عنوان مقدمه، خلاصه‌ای از مثنوی «ساقی‌نامه» «محیط اعظم» را که در بحر متقارب سروده شده است، بر اساس چهار سجد با نام «سخانه در پیمانه» فراهم می‌آوریم به نحوی که گمانه‌های مثنوی حفظ شود و در عین حال متکمل تذکره‌های «سخانه و پیمانه» شده به جهت تحقیقی برای جهت اختصار ساقی‌نامه‌ها که در متون ادبی پارسی به طبع رسیده باشد.

ابوالمهمانی مولانا عبدالقادر «بیدل» دهلوی:

میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی متخلص به «بیدل» در سال ۱۰۵۴ در عظیم‌آباد، بسا اهله متولد شد. در ریاضیات و طبقات معلومات کافی اندوخت. اساطیر هند را بخوبی مطالعه نمود و داستان مه‌سپارها را کاملاً به خاطر داشت.

در ۱۰۸۰ از عواج کرد و همزمان با ورود به شغل نظامی به خدمت شاهزاده محمد اعظم درآمد. شاهزاده پس از اطلاع از مقام شاعری «بیدل» از وی مدیحه‌ای درخواست می‌کند. این درخواست مناعت طبع «بیدل» را خندش دار کرده و باعث مباحثه وی در ۱۰۹۶ به دهلی گردید. شاهزاده از وی تفاهای مباحثه می‌کند. «بیدل» این رباهی را در جواب ارسال می‌دارد:

از شاه خود آنچه این گدا می‌خواهد افزونی مستحب رضا می‌خواهد
تا هست فقر سنگ حراش نکشد سرخیلی لشکر دعا می‌خواهد
«بیدل» این نمونه معرفت و محیط اعظم حقیقت، به سال ۱۱۲۲ در دهلی به سرای باقی شناخت. (۵) «بیدل» در مواصلاتش با لشکرالله خان، می‌ویسد: «در این روزگار جمعی از طراوت رنگ الفاظ نظری آب می‌دهند، رنگینی عبارت در نظر انصافشان برنده بر این تدبیر معنی زمزمه‌ای است محتجب ساز موهوم و عبارت سازی مشتعل بر لغات نامفهوم» (۶).

علی رغم بسیاری از شعرا که از منابع ادبی به عنوان نقابی بر چهل خود سود می‌جویند تفکر و بینش این شاعر سرنگ از سمبولهای بی‌معنی و خیالی صرف دور است، او از معذره شعری است که عقیده و اندیشه‌ای والا و جامع را در کمال آراستگی ارائه می‌دهد. فن تدوین کلام او بویژه در منظومیات، بی‌شابهت به یک نحیب غلیظی که از روش‌شناسی (متدولوژی) مدرن برخوردار باشد، نیست.

«بیدل» برخلاف جمهور عارفان شاعر که خارج از محیط ملموس به جولان مشغولند، عارفان را در میان کارگران معادن یا آهنگر خاندها یا در گروه بزرگ‌تران جست و جو می‌کند. (۷) ترویج او از وحدت، اهم از فلسفی و اجتماعی، آن زمان که با استدلال ریاضی سرزده می‌شود دیگر خیال نیست، بل پزواکی از نهانی‌ترین و اکتش‌های هستی است و در آن هستی وحدت به ثباتی مانده و پرمهرکت تبدیل می‌شود که همراه با لذت دریافت با مائهایی نواغان شکوفاترین و

پویانترین احساسات وجودی و متبلور و بارور می‌سازد.

اگر فرضی‌ورزی‌های ناپسندیده را کنار بگذاریم و به تصور ادبیات فارسی در سطوحی وسیع‌تر بنگریم، خواهیم دید که ادبیات پارسی در دوران صفویه درگیر تعصبات مذهبی و سیاسی شد و به افول گرایید. ابجاس که ستارگان خورشیدوش ادبیات پارسی از هندوستان سر برمی‌آوردند، (پیوندهای فرهنگی ایران و هند به قرون ششم قبل از میلاد بار می‌گردد) ۴۰ زبان پارسی در قرون ۸ تا ۱۲ به اوج شکوفایی می‌رسد. نگاهی گذرا به لغت‌نامه‌های پارسی در هند (۸) چند و چون پویایی ادبیات پارسی را در آن دیار نشان می‌دهد. (۹)

«بیدل» یکی از معروف‌ترین متفکران و شاعران این زمان است (ق ۱۱هـ) یکی از جهانی‌کننده، پیش از هر چیز در معرفی بیدل مطرح می‌شود با گسترده‌نگی شعر او در ایران است که دلایل متعددی را برای آن ذکر کرده‌اند. شاید عجیب به‌نظر آید اگر یکی از دلایل عمده را نفوذ قدرتها در هند تصور کنیم.

هنگامیکه امپریالیسم در کشورهای مستعمره نهادینه می‌شود، ملت‌ها و اقوام را به جدایی ظنی ترغیب می‌کند. (همان‌طور که در تلاطم حلیج فارس از ناشیونالیزم غربی سود جست) همچنین هراس امپریالیسم بیشتر از اتحاد فرهنگی ملت‌هاست «تنگ‌بینها... برای حفظ مصالح و تحکیم موقعیت خود در هند ناگزیر بودند میان واحدهای ملی تفرقه افکنده و این افکار نفاق‌آمیز را به آنان القا کنند و بگذارند... به فکر درمان درد مشترک خود باشند» (۱۰) چنانکه در آن سرزمین محرومی مشاهده شد و می‌شود. جدایی پاکستان غربی از شرقی (بنگلادش)، برمه، جدایی فلسطین سبک و... ادبیات از این نفاق مصون نمانده است و کم‌وبیش هنرمندان در اتحاد فرهنگی و ملت‌هاست که مشام‌ها بعضی با آگاهی‌ها به این جدایی دامن می‌روند. آیا فقط ما فارسی زبان هستیم؟ باید گفت اقوام دیگر ورای مرزها هستند که به این زبان تکلم می‌کنند و می‌خوانند و می‌نویسند. اما آن چیز

که محرک اشعاری ما شده است، خلافتی است که آنها نیز با آن می‌گامه می‌کنند.

اشارات: کلیات اشعار «بیدل» در سال ۱۲۹۹ در مطبع مطهری، بعضی به چاپ رسیده است. «پس از آنکه نسخ فلسفی آثار «بیدل» در اسبای مهاباد منسوخه خرقه‌ها و رمایه‌ها او در کتب دینی جا گرفت» (۱۶۱) در تاریخ شعر ناصیک می‌خوانیم: «حقیقت شاعری «بیدل»... آداب شمس‌الدین را بر آن داشت تا قریب ۱۵ و ۱۶ را سده «بیدل» بنامند» (۱۶۲)

صفت به نثر (کلیله) و سبک سخن را به دست پورسور مورانی (استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مایل، ایتالیا) می‌دهیم. اصحا که از زبان «بیدل» می‌گویند «ما از استعاره حقوقیانه و... که اصل و اساس فرقی وجود یک زیبایی خیالی بیرون از دنیای حقیقی است می‌داریم. باید حقیقت اشای مادی را بر دوست داشته باشیم و هیچ بشماریم و نطالقم بشماریم» (۱۶۳) و نسخه می‌گیرد: ««بیدل» حرف‌ها اشتغال بر لفظ و معنی و دانش لغات با مفهوم بعضی نویسندگان قدیمی... (۱۶۴) و تاریخ ادبیات فارسی که می‌تواند امرا و ثالیم شعر امیر فایده...» (۱۶۵)

کلیات «بیدل» چهار به چاپ رسیده است: ۱. چاپ سنگی ۱۲۹۹ مطبع مطهری بعضی (۱۶) از کلیات «بیدل» سال ۱۳۴۳، دیوهی وزارت کمال به گویند خلیل‌الله عطایی که در چهار جلد به چاپ رسیده است. (۱۶۶) این مجموعه نسبت به چاپ سنگی (بعضی) از کمال پیشتری برخوردار است. اما در همین سطح با بر دقتی و اشتغالات فاحشی رو برو می‌شویم. (۱۶۷)

باید اقرار کرد تا به امروز نسخه حقیقی که بر پایه‌ای صحیح استوار نباشد بر دستری قرار نگرفته است. (باگامده مقدمات آن را فراهم آورده است و تلخیص مشهور «محیط اطراف» میخانه در پیاده» در آن ردیف قرار نمی‌گیرد). همچنان که گذشته محققین و مستفیدین گرفتار در کتابخانه‌ای (پسیلوگرافی) «بیدل» با

کم لطفی بسیار به سامحه افتدا کرده‌اند. (۱۸)

کنند و حداقلی دیگر در چند سال اخیر در مورد «بیدل» به طبع رسیده که از اساسی منظم برخوردار نیست. (۱۹)
درآمدی بر «میخانه در پیما».

«اما ناگنوی نقد ادبی نداشته‌ایم»، دینت بخش اوراق بسیاری از کتب در باب نقد بررسی ادبیات فارسی این جمله است که اهنگ موروسی بر قانون تحول و تطور ادبیات فارسی است چرا که سبکهای مختلف به تنهایی نمایانده نقدی پویا و زنده است.

اغلب شعرا با حسیه‌های صوری اشعار دیگران رویاوری شده و چهره برافروخته‌اند و گروهی مفهوم محتوا را مورد بررسی (رد یا قبول) قرار داده‌اند. «بیدل» توانمندی و عیار شعر خود را چنین بیان می‌دارد:

شیدن اقتدر مست است از این المائۀ حیرت

که پسنداری ز سیر عالم دیدار می‌آید

ز جام مولوی گز جرعۀات میخشد ذریابی

گزین میخانه بوی طبلۀ عطار می‌آید (۲۰)

و به نقد هند جانۀ آثار متأخرین می‌پردازد. اولین مخاطب او در مقدمۀ «بوی» «محیط اعظم» ظهوری تشریفی است، که سراینده بهترین ساقی‌نامه شناخته شده است. (۲۱) «اما بعد بدانکه این میخانه ظهور حقایق است نه ساقی‌نامه ظهوری، و اینجوده از کیفیت ذقایی است نه زنگار فروش حصار بی‌شعوری، مدعا از این سبب غافلان را به معانی است تا بی‌مهابتی اسرار حقیقت را به لفظی چند محکم نه‌اند». روشی از نقد که با ابهام‌های قدرتمند بار معنا را به دوش می‌گذارد «حلالی در اندیشه این شهر کمال چون ماه نو باریک است و رلالی در شعای این محیط اعظم به آب حیرت نزدیک. سالک تا علی مراتب عرفان

تعمید از حادث استقام آن دور است و طالب نامه سرمیرال کمالان ترسد، از وصول
ای مقدار، نیای هیت معانی طبع صامت را به خروش پرورده و گوشه‌ای نغمه
تفاقی دماغ شیدا را به خوش آورده، صورت پذیری شاهد مقصودش بی‌آینه طبع
سکینه صفا و معنی نیایی بود مکتومش می‌شمع وای صائب خیال اینجا نوعی
گویا از حسن‌نیت مد از خروشان و مینای قلقل نوا از پس بگوشان است نه از
معنی نبوشان.»

از هر کلمه آغاز می‌خواهد هماهنگی طبع و انسان را با روشی منطقی
اشکار شود «طبعیت موزون حادث سرمیرال آگاهی است و ماسوی شمار پراگندگی
و گمراهی» (۱۳۶) در این منظوم سخن محور موضوع است، در هشت باب:
۱. خوش تقسیم حسستان (وجود)، ۲. جام تقسیم حریفان شهود، ۳. موج انوار
آفرینان ظهور، ۴. شور سرجه‌ی شراب بفساد، ۵. ولگ اسم از گلستان کمال،
۶. دم سرنگ نام‌های خیال، ۷. حل اشکال خم و بیج زبان، ۸. خشم طومار تک و
پوی زبان

خوش تقسیم حسستان وجود: وحدت با کلمه خوش آغاز می‌شود:

خوشی آن دم کند در سزمگاه قدم می‌ای بود پی‌نشسته کیف و کم
می، فراموشی و آگاهی می‌کند، این فراموشی در دستگاه اول است و وحدت مرا
از هر حلقه و سرا از جای چند (چون جلوه‌گری می‌کند، یگانگی وجود):

به صفتش نام و له و رنگش سواد لطیف و لطیف و بهاد و بهاد
به پای حشش مقدار حیر و شمر نه دست مبرومش نگهبان سر
آگاهی و غفلت یگانه‌اند، یگانه‌ی مجرد:

به اشوب و جت و نه افرونگ خیال به جز نشسته آن هم برون از خیال
فرود رفته در سینه زار احمد است در ازل پسون ازل در این
به معنی صفت بود و پستی‌سود به هر رنگ و رنگ شمیری نبود

پس در معنا همه چیز موجود بوده است و رنگ تغییر از مجاز برخاسته، لغوی
از معنا فاصدهای نداشته است، همان‌گونه که بسیاری از عرفا جهان را به بحب‌دلی
تشبیه کرده‌اند، هستی را بی‌شاهت به ساز و آهنگی موزون نمی‌دانند:

نی و لغت و مطرب و دلستان پس پرده ساز و حسدت لعلک
که ما گلهای گلستانگ موش از خم احدیت بد جوش می‌آید، به اهنگ کن.
شالوده و اساس این منبری یعنی سخن از اینجا می‌شود و در طول مسوی تمامی
تشبیهات به آلوده‌ای ما سخن می‌پیوندد. اگر تصورات و تعبیراتی را که پژوهندگان
تاکنون برای سخن قائل شده‌اند جویا شویم و جویندگانه سخن را در فرهنگ مثنوی
جستجو کنیم، تصدیق «ابیدل» را یکی از روشن‌بینانه‌ترین نظریات خواهیم
یافت. (۱۶۳) در جایی می‌گوید: «پس آفاق معنای سخن است اما ما مفتوح و اسان
سازات الی‌ده گمان تصریح و دھوخ (۱۶۴) از شعرش با به عارفی، ابدهات را
شعر حقیقی می‌دهد که به هر اصلی معتقد باشیم پیوند حقیقت و واقعیت را
نماینده خواهیم کرد:

خروجی به یحیی در آویختند فلک خاک شد تا زمین ریختند
از سگ جواهر آفتاب سینه‌شور عدم حاشا به عرق بافت نور
بگشایی را در کثرت تبیین می‌کند:

نفس تا دمه گلی سحر نام داشت شعر تا دمه مهر در جام داشت
و تمام اجزاء را با تشبیهات شیرین و استعارات لطیف وصف می‌کند:
در خبثت مبخاله مفتوح شد قدح دل، سر جسم و می روح شد
و اکنون از ساقی، سالاری می‌خواهد:

و زلفهای یوم بیهاد سالاری و درویشی حسن ادا گشودری
نصیب من حیرت آهنگ کن چو موج میم عدالم رنگ کن

مجنونم به قاصود ساز شعور و اسرار مستندان بزم ظهور
 عذراقت آمد آمد سخن شعور پاک می‌شامده، در فراز می‌دود و فریاد
 بر می‌آورد کند:

«ساز حقیقت از دست مجاز پرستان پی‌امون کمین‌گاه عند محشر فریاد و
 حسر معنی را نگاه لفظ اشایان می‌آزاک ضار الزد یک عالم بیده» (۲۵) گردیده
 است، از دور دوم جام می‌خندی:

در این دور چون لوبت آن تبید	به آن صاحب بزم وحدت رسید
جهان را به سرچرخ عرفان رساند	ز به مستی خمر خلقت وفاند
ز لفظ محمّد کسر آگه شوی	ادا لهم الحمد شوی
ازل تا اند عرض اظهار او	جهان باده و نشسته دهاد او

جام مرتفعوی:

علی داشت مرشار صهبای علم	که یک جره اوست دریای علم
می‌ای را گد شخص نبوت چشید	در آخر به شام ولایت رسید
یکمی کرد اسم نبوت بلیند	دگر طرح نام ولایت فکند

از دور چهارم:

به هر سر عرابی از آن باده است	به هر خرمن این برف افشاده است
به آن نشسته جسمی کند محروم شوند	ز غولی گذشتند و آدم شوند
ازین نشسته عطریت اگر بو برد	به عرفان ز قدمیان گو برد

از دور پنجم حکایت:

شنیدم که شیخ زمان بنایزید	شیی داشت با عشق گفت و شنید
که یازب چه آدم من برانفطبول	که یابید در آن بزم رنگ قبول
ندا آمد از حضرت ذوالجلال	که فرشت ان جا در عالم کمال
ز عرض عبادات علم و عقل	میراست آن کشور پی‌همل

مراپات اسباب هستی به جوش
رها اگر چنین کار حق می‌کند
از دور بیجم فسیه:

بیا ماقی ای قلمزم معرفت
به من ده که حسرتم ناهمپور
به جای می ناب غم می‌خورم
به رویی که دانشم تغییر اوست
که بی‌باده غیری جگر خورده‌ام
به من ده که می‌تانه ایم به جوش
در گشت بهانه

به محبت انای سرار شوق
به عالم که یک دست و پرامه است
مراعی کند قلقل از جوش مل
سحق کز لب شیشه بیرون شود
دور هست در کیفیت سخن:

مندی است پیچیده در گشائات
سخن چیست آن معنی بی‌نشان
به دل اثر افکن به لبه برقرن
چو برداری از شغلی امکان حجاب
سخن گو نرسد ز اشیا غیر
سخن گشت به لبه لبک و به
چه دنیا، ره لطافت سر کردنش
سخن خاک را رنگ جان داده است
که پر کرده از شوق طرف جهات
که جایی خموشیت جایی بیاد
در اندیشه معنی بیگفتن سخن
نیایی به غیر از سخن بی‌نقاب
جز اشکال و همی چه بسته نظر
سخن کرد افشای جهل و خرد
چه عقبی، به معنی نظر کردنش
چو امن خامشی را زبان داده است

بد وصف سخن نیست بهارای من مگر وصف خود خود بگوید سخن
اگر عقل و فکر وهم و ظن گفته است کسی هر چه گوید سخن گفته است
اسم را رسون از سخن شد دلیل نیاورد غیر از سخن جیموشیل
کتمان سخن چیست موزون شدن چه موزون شدن در سخن خون شدن
بندم لب از گفت و گوی دوشی برون تازم از رستگ و سوی دوشی
کنم صاف اسرار وحدت به جام همه نشسته می خوم والسلام

یادداشتها:

۱. کتابخانه که در مجموعه‌های فلسفی نیز به غزلیات روی آورده‌اند باید گفت بیدل
صلاح‌الدین سلجوقی اکمل ۱۶۳۴ در حالبکه اگر مایل به شناسائی اندیشه
شعرایی مانند «مولوی» و «بیدل» باشیم غزلیات آنها زبان گویاثری است.
۲. اشعار اینها (پروسی سنگ خدای و شعر بیدل) از محبت رضا شفیعی گذ کنی که
احاس بررسی را بر غزلیات قرار داده‌اند.
۳. ششم بر سر صفا در اشعار اینها نقطه یک است (غزلیات) از منتهی عرفان را
آورده‌اند.

«کیسه هیچ کس نقدی پر تا نکرده ارشکاد کیسه بری»
که هر گشت خط چایی است چون در منتهی عرفان وهم در یادداشت‌های صفاالدین
مبنی (ماخذ ایشان) کیسه هیچ کس تدبیر پی... آمده است.

۴. اشعار اینها، ص ۱۰۳.

۵. به اتفاق آراء (تذکره نویسان و محققین).

۶. اکلیات بیدل (اکمل)، ج ۱۲، وقعات، ص ۲.

۷. پروژه بعد از قرن ششم که ادبیات فارسی را متصرفه راهبری می‌گفتند.

۸. در کتاب «تذکره» ج. ۱، برهان قاطع، (فاطمه برهان، لغت برهان در دهکده) غیات اللغات
جهانگیری...

۹. اصطلاحاً استعاره قرار چنانچه به همین گونه که ناچاریم بر آنها نام ادبیات خدای و

- ایرانی بگذاریم» تاریخ ادبیات رینگا، ص ۱۸۸.
۱۰. اسرارنامه در دهکده (آدمی، همداد، ص ۷۵، ترجمه و تألیف سید علی حسینی).
۱۱. صدرالدین عینی: کلیات (۲) ص ۱۱۷.
۱۲. «تاریخ شعر تاجیک از قدیم تا امروز» زیر نظر براگینسکی، ص ۱۸.
۱۳. «دوین گمراهی» پرسش و جوابی دربارهٔ قیادت در ۷۷٪ پوخلونک کلیل و عروج شود به سی مقاله یا مجلهٔ ادبی، ش ۲۴ سال ۱۳۶۶، ص ۲۴.
۱۴. پیشین.
۱۵. «مقرر آن است نام این کتاب را گزیده‌ای از کلیات بنامیم».
۱۶. اگر بخواهیم به تعریف بین همین دو نسخه (کامل و منسخت) صادرات و ورزیم، آنگاه بازاری به وجود خواهد آمد که غرض از میان هم می‌شود.
۱۷. «شبان» (سها) قسمتی از چند چهارم این مجموعه متعلق به «دیگانه» است که از نظم و نظر ترتیب یافته است. غالب اشعار این قسمت در سه جلد دیگر هم آمده است از آن جمله تعداد ۲۲ غزل که در دیوان مکرر به چاپ رسیده است. از این تعداد (۲۲ غزل) فقط ۱۲ غزل باهم مضامین دارد و در ۵۰ غزل دیگر ۱۰۷ مورد اختلاف به چشم می‌خورد. از بعضی از غزلیه‌ها (یا ۹ بیت) دیگر گروه به چاپ رسیده است. توجه داشته باشید ۱۰۷ مورد اختلاف در ۵۰ غزل در یک مجموعه جلد اول و جلد چهارم می‌باشد. عجب کم‌ترین حد اول این کلیات تنها نسخهٔ مورد استناد اشاعر است! می‌تواند حتی آنکه دیدیم است که حصول یقین دربارهٔ اصالت متن، قریط تضادها و تعریض و تحلیل تضادها و ارزیابی است. «شبهه‌های مفید ادبی» دهبیبه دایچیز، ترجمهٔ دکتر غلامحسین یوسفی و محمد تقی صدیقی، ص ۵۰۴.
۱۸. «سنگ گهری» یا «گدازشاهی» صلاح‌الدین خلجی از این قرار است و می‌تواند گویای آن باشد. خود شهبازم که او با اعتماد به کدام نسخهٔ فارسی مصرع اول است را چنین می‌خواند: «ص ۳۱۶ (نصفهٔ سیار)» یا «نصفهٔ سوم» (۱۱) که تلافیه (بود) بود نه (داشت) و آن بهتر بود این مضامین بارها تکرار می‌شود.
۱۹. «مقاله‌ای تحت عنوان «مضی تا بی‌نهایت» (کبهان فرهنگ) سال پنجم شماره ۵ مرداد ۱۳۷۰ در حسن حسینی که در این مقاله این موارد به چشم می‌خورد. چند بیت از

مقدمه محیط اعظم آورده‌اند (جداتی است پیچیده در کائنات...) که به عنوان
 هر حال نیست می‌دهند (این دو عنوان در دو شعر مختلف مروده شده است) از
 «جد بیدل» نقل قول کرده‌اند و به صفحه ۵۷۵ ارجاع می‌دهند. مآخذ محل ارجاع
 ندارد و...

۱۰. مقدمه محیط اعظم «مخزنه در پیخانه».

۱۱. تذکرة المشاعر احمد گلچین معانی (که به حق نامی چینی را درجور است) صفحه
 می و پنج مقدمه مصباح.

۱۲. «کلیات بیدل» (کابل) ج ۱۴ چهارمصر، ص ۳۳

۱۳. دانشنامه صورت برصی سیوری اخبارین در می‌آید که سراسر هسنی و عملی از آن
 سرچشمه می‌گیرد. (مطبوعه و زمان) ص ۹۸ از تحت کاتبور ترجمه ثلاثی.

۱۴. «کلیات بیدل» (کابل)، ج ۱۳، نکته ۲۲.

۱۵. «کلیات بیدل» (کابل)، ج ۴، نکته ۳۸.

چه می‌پوشی میان سینه دل چینیست

خسرد چون سوز پیدا کسود دل شد

دل از ذوق تپش دل بود لبیکین

چو یکدم از تپش اشتاد تحمل شد

اقبال لاهوری (متوفی: ۲۹ آوریل ۱۹۳۸ م)

سیری در قصه‌نویسی معاصر ایران

حسن محمدی

ایران سرزمینی است که قدمتی دیرینه در اشکال و انواع مقولات هنری و فرهنگی دارد. تاریخ حیات فرهنگی این سرزمین چه در قالب تمدن ایرانی و ریز مجموعه‌ای از کانون تمدن‌های آسیایی و چه پس از پذیرش آنگاهانه آپس الهی اسلام از طرف مردم ایران و در قالب تمدن شکوفای اسلامی، تاریخی مشحون از اندیشه و فرهنگ و جلوه‌های گوناگون آن است. به ویژه فرهنگ و ادبیات عظیم اسلامی و عرفانی آن (که ادبیات و فرهنگ پیش از اسلام در مقایسه با آن بسیار ناچیز و ثانویاً هیچ است) در مقیاس ادبیات انسانی و فرهنگ‌های بشری از صفات و ویژگی‌های استثنایی برخوردار است که مقام و جایگاه آن را بالاتر و برتر از فرهنگ‌های موجود قرار داده است، البته مایه‌های غنی توحیدی و عرفانی و مبراگیری فرهنگ و ادبیات ما از تعالیم، ارشادات و تفاسیر ائمه (ع) و فرهنگ عقلانی و روحانی بزرگان و اندیشمندان شیعه که نوعی صحنه الهی و ماورائی به این فرهنگ داده است، از اساسی‌ترین عوامل برتری و شجاعت ویژه الهی ادب و فرهنگ اسلامی است. دلیل اصلی قوام، پایداری، اصالت و پویایی و توانمندی این فرهنگ و ادبیات نیز چیزی جز جهان‌بینی اسلامی و زیر بنای فکری دینی و الهی آن نیست.

آنچه که غری حافظ را جاودانه می‌سازد و منوی جلال‌الدین را فردیان آسمان می‌کند و حکایات سعدی را تجربه‌های جاوید حکمت‌عملی می‌کند، جهان‌بینی توحیدی و عارف قرآنی و نگرش الهی است که در آن نهفته است. حافظ ما تکیه

بر تعاليم وحى و تهذيب نفس و سلوك روحانى است كه غزل انسانى مى سراييد.
مولا در ترميم غرست انسان و بيگانگى كائنات، تكيه بر عقي ترين و پرماترين
فرهنگ عطفى و عرفانى دارد كه عقل و عشق و درك و وصل را به هم پيوسته و
بگامه نموده است و اين فقط بر بنياد جهان بينى توحيدى و فرهنگ اسلامى آن
مكن و ميور است.

در تاريخ ادبيات عرفانى و اسلامى ما كه در پيش شاخص هاى آن را به
گوناگونى شمرده بيان كرديم، ذخايرى از آثار و كتابات و نصي وجود دارد كه در
فلسفه تحليل و كتابات برگرفته از زلفى انسانها و حيوانات به آموزش مسائل
اخلاقي، حقيقت عيسى مى پردازد. اما در روند حيات ادبي و فرهنگى ايران ما
فهرستى كه از راه مشرولده ناسيدند و در واقع ما پيدايش زمينه هاى فكرى و
اجتماعى جديدى حتى پسر از «مشرطيت» نوعى انقطاع فرهنگى و تاريخى و
گسستى فكرى و فرهنگى پديد مى آيد كه تدريجاً به ظهور اشكال و فلسفه هاى
نورين ادبي و عبرى منتهى مى گردد. اين هويت فرهنگى نسبتاً متفاوت (مبتلاوت) ما
پسند فرهنگى و احسان هاى اعتقادى آن (زمان، ادبيات و اندیشه هاى نوينى را به
استاد مى آورد كه فضاي فرهنگى، عبرى و اعتقادى جامعه اسلامى را به فاصله
زمانى گوناگون به كفلى دگرگون و زير و زبر مى سازد. قصه يا داستان در شكل و
محتواى درين آن محصول همى تحول فرهنگى و تاريخى است.

براي شناخت ادبيات معاصر كشورمان (كه طبعاً نويى جديد يكي از ارکان
اصلى آن است) فهم و شناخت فلسفه وجودى، تعاريف و ساختمان قصه به لحاظ
فرم و محتوا ضرورى است. اما طبيعي است كه اين پرسش در ذهن مطرح شود كه
اصلاً چه ضرورتى براى فهم و شناخت ادبيات معاصر وجود دارد؟ پاسخ اين پرسش
پيشتر به مرفوع و جابجائى كه ما از آن به ادبيات معاصر نظر مى كنيم بستگى
دارد. از نظر ما فهم ادبيات معاصر از اين جهت ضرورت دارد كه ادبيات معاصر

ایران علاوه بر فرهنگ و اندیشه معاصر است و فرهنگ و اندیشه معاصر در کشور ما (مقصود از معاصر فاصله زمانی از فتح علی شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی است) به گونهای تمام عیار ظهور اندیشه و تفکر و سیاسی نظری حریک فرهنگی، تاریخی است که آن را «روشنگری» می‌نامیم. برای شناخت جلوه‌های ظهور و بقای فرهنگ و اندیشه روشنگری، هنر و ادبیات داستانی یکی از بهترین عرصه‌ها است، به خصوص که نویسندگان و «نویسندگان» وابسته به جریان روشنگری در این ولایت حیران بسیار داده و برای چند دهه هنر داستان نویسی را به ملک طلق خود بدل نموده بود. برای یافتن مریض‌های هویت فرهنگ و ادبیات انقلاب در این ولایت استفاده مطلوبه از این ابزار هنری وجود نوعی بیش کلی و آگاهی پیرامون تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و محتوای نقد نویسی و پیوندهای تاریخی و تشوینک آن با جریان تفکر غرب زدگی ضروری است اما ابتدا باید به تعریف چند مفهوم بنیادی پرداختیم.

اصالت در فرهنگ اسلامی و زبان فارسی، واژه جدیدی است که در یک قرن گذشته و از راه آثار نویسندگان عثمانی و ترجمه آثار آنان وارد زبان فارسی شده است. از ابتدای قرن دوم هجری که زبان فارسی‌داری شکل گرفت آنچه را که امروز «ادبیات» می‌نامیم، «علم ادب» می‌گفتند. واژه «ادب» در اصل از کلمه «دوب» زبان سومری ریشه گرفتند و از طریق زبان پهلوی وارد زبان عربی و فرهنگ و ادب فارسی گردیده است. واژه «ادب» در فرهنگ اسلامی به معنای فراگیری رسم و آداب است. جمع ادب، آداب است که در زبان فارسی به معنی رفتار و کردار شایسته و پستیده است.

ادبیات به معنای امروزی آن شامل مفاصلی چون: شعر، نمایشنامه، داستان، مقاله، طنز و... می‌گردد.

«داستان» یا «قصه» در مفهوم جدید آن (همانگونه که دیدیم) یکی از ابزار

و مقولات ادبی است. «داستان» یا «قصه» (در مفهوم امروزی) مشخصانی دارد که آن را از «حکایت» و «رمانس» و «فابل» جدا می‌کند. در واقع قصه، ساختمان و ارکان ویژه‌ای دارد که ما اشاراتی به آن خواهیم داشت. «فرهنگ اصطلاحات ادبی» تألیف «جورج شپیلی» داستان را اینگونه تعریف می‌کند: «داستان اصطلاح عامی است برای روایت یا شرح و گزارش حوادث. در ادبیات داستانی عموماً داستان مابین تلاش و کشمکش است میان دو نیروی متضاد و یک شای.»

نویسنده‌ای دیگر در تعریف «داستان» می‌نویسد:

«داستان یک سلسله وقایع حقیقی یا غیر حقیقی است که به طور زنده و میهنه یا حقیقت بیان شده باشد به نحوی که منجمله خواننده یا مستمع بتواند آنها را آنجا محسوس کند.» (۱)

داستان در مفهوم جدید آن بر چند عنصر تکیه دارد:

۱. زمان، ۲. مکان، ۳. علیت، ۴. شخصیت، ماجر و نقطه.

داستان در واقع مجموعه حوادث، کشمکش‌ها و وقایع و ماجراهایی است که شخصیت‌ها با شخصیت‌های داستان آنها را تجربه می‌کنند. محور اصلی داستان همان عنصر «شخصیت» است که در قالب حامی زمانی و مکانی و با بهره‌گیری از نظم فنی و منطقی ظهور می‌کند و عواطف، اندیشه‌ها، اتفاقات و واکنش‌های او به صورت تجربیاتی زنده و حسی بر تصاویر واقعی در فضای حوادث داستان شکل می‌گیرد و ساختار قصه (داستان) را می‌آفریند. طبیعی است که قصه برای انتقال تجربه و تصاویری که در ذهن خود دارد و برای برقراری رابطه‌ای فعال با خواننده باید به زبان او سخن بگوید و از تکلف و تصنع بپرهیزد. زبان متکلف و متعصب طریقه‌ها و گشای‌های لازم برای بیان عواطف و اتفاقات و تجربیات فردی و شخصی شخصیت‌های داستانی را ندارد و گفتیم که شخصیت از ارکان اصلی «داستان» به مفهوم امروزی آن است.

سیری در قصه‌نویسی معاصر ایران

حسن محمدی

ایران سرزمینی است که قدمتی دیرینه در اشکال و انواع مقولات هنری و فرهنگی دارد. تاریخ حیات فرهنگی این سرزمین چه در قالب تمدن ایرانی و زیر مجموعه‌های آن کانون تمدن‌های آسیایی و چه پس از پذیرش آگاهانه «بیت الهی» اسلام از طرف مردم ایران و در قالب تمدن شکوفای اسلامی، تاریخی مشحون از ادبیات و فرهنگ و جلوه‌های گوناگون آن است. به ویژه فرهنگ و ادبیات عظیم اسلامی و عرفانی آن آکنده ادبیات و فرهنگ پیش از اسلام در عین‌که با آن بسیار ناچیز و تقریباً هیچ است) در مقیاس ادبیات انسانی و فرهنگ‌های بشری از صفات و ویژگی‌های استثنایی برخوردار است که مقام و جایگاه آن را بالاتر و برتر از فرهنگ‌های موجود قرار داده است؛ البته مایه‌های غنی توحیدی و عرفانی و بهره‌گیری فرهنگ و ادبیات ما از تعالیم، ارشادات و تفاسیر ائمه (ع) و فرهنگ عقلانی و روحانی بزرگان و اندیشمندان شیعه که نوعی صیغه الهی و مادیاتی به این فرهنگ داده است، از اساسی‌ترین عوامل برتری و شخصیت ویژه الهی ادب و فرهنگ اسلامی است. دلیل اصلی قوام، پایداری، اصالت و پویایی و توانمندی این فرهنگ و ادبیات نیز چیزی جز جهادپیی اسلامی و ریز برفای فکری دینی و الهی آن نیست.

آنچه که خال حافظ را جاودانه می‌سازد و مشنوی جلال‌الدین را بر دیوان اسفان می‌کشد و حکایات سعدی را لجریفهای جاوید حکمت عقلی می‌کند، جهادپیی توحیدی و معارف قرآنی و تفسیر الهی است که در آن نهفته است، حافظ ما تکیه

خواجهی کرمانی و مرشد او شیخ امین‌الدین گازرونی

پرفسور نذیر احمد، علیگڑه

خواجهی کرمانی (وفات ۷۵۳هـ) از مشاهیر گویندگان فارسی می‌باشد. خواجه بیانات صوفیانه و به مشایخ و عارفان ارات و عقیدت بسیار می‌داشت. از جمله مشایخ که به او گونده اندند آنها بوده است شیخ ابو اسحاق گازرونی (۱) بود. از خود اینکه شیخ مذکور تقریباً سیصد سال پیش از خواجه فوت شده ولی خواجه از او چون مرشد رنده مدح می‌گفت و چند قصاید (۲) و ترجیع بند (۳) در ستایش او نگاشته. علاوه بر این یک مثنوی (۴) شامل نوشته و در دو سه (۵) منوی (۶) بعنوان یک عارف مدح گفته و از روح او کمک جسته است. شیخ دیگری که مراد او را بسیار مورد ستایش قرار داده، شیخ امین‌الدین محمّد گازرونی (موت ۷۴۵هـ) بود و همین عارف مرشد حقیقی شاعر بوده است، حید امین‌الدین شیخ ابن علی دقاق بوده چنانکه از مستعانه ذیل که متوسط قافیه تحت قریبی در حسن تعلقات شدالاراز شرح شده، به‌وضوح می‌پیوندد:

نسخنامه مشایخ بلیانی گازرونی

ابو علی دقاق (۷)

۱

استعیل

۲

جمعه

۳

احمد

|

علی

|

محمدالدین محمد

|

عبادالدین مسعود بلیانی گاروونی (۷)

|

اوحدالدین عبدالقہ بلیانی (۹)

زین الدین علی (۸)

محمد

|

عبادالدین مسعود (۱۰) امین الدین محمد گاروونی (۱۱)

سیدالدین محمد (۱۲)

|

عقیدالدین (۱۳)

نسیم الدین محمد (۱۳)

شیخ امیرالدین محمد گاروونی ابن شیخ ریس الدین علی بن مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن عمر بن اسماعیل بن ابو علی دقاق از مشاهیر خریقت در حلقه فارسی در قرن هشتم هجری. شیخ امیرالدین از بلیان بود و ابن بلیان از قزاق گاروونی در طرف جنوبی آن به مسافت یک فرسنگ، ابو العباس معین الدین احمد بن

شهادت‌الدینی است. التحبیر (زرکوب شیرازی از مریدان وی بوده و تلفیق ذکر او وی فرا گرفته و کتابی در حقایق و لطایف کلمات وی جمع کرده، زرکوب شیرازی در شیرازنامه (۱۵) می‌نویسد:

شیخ الاسلام صاحب الکشف والاکھام ملک الطریفة قدوة متابعی الطقات سراف فی الارضین، امیرالملک والدین محمد بن علی بن مسعود، سده‌المجتهدین محیی مائر سیدالموسلین شیخ شیوخ جهان، مقتدای اهل زمین و زمان بود. طبقات ارباب طبقات و طوائف سلاک و اهل خدمات را در این عصر ملاد و ملجا به غیر انجذاب نموده‌استند و به حسن ارشاد و کمال افراد او و جهانیان مرید استظهار و اعتقاد و ایمان داشتند، مقامات متقدمان در طی لسان انداخته، هم در طهارت ذات و کمال ولایت و علو درجات زینة اقران آمده، و هم در عزالت فضل و ثقافت جمیع انگلیس‌نمای جهان بوده، و هم ارادة کمالیت ذات و عبیت حسن ارشاد و بزرگواری او جهانگیر گشته، درویشان و اصحاب و مریدان او تا به حدود چین و امضا (۱۶) مشرق و طرف دریا بار (۱۷) تا به سلسبیل (۱۸) و ملعار (۱۹) بر حرمت وجود مبارک او جملة مکرم (۲۰) و معرراند و هر یک پیشوا و مقتدای جهانی گردیده‌اند، هرقة طریقت از دست عم بزرگوار اوجہ‌الدین عبدالقادر ملیانی قاضی سره پوشیده و در طریق ساقرت حجاز جمعی از اهل الله و الله را دریافته و به اخلاق و ادب این طائفة ناسی فرموده و این صیغ به کرات و مراتب به ترویج صحت مبارکش استعاده نموده‌ام، از کلمات و انطاس روح پرورش استفاده کرده‌ام و به سبیل استظهار مسوعات و لطائف تفسیر و احادیث نبوی و آثار متابعی و اشعار در کتابی جمع کرده‌ام و قدوة اعمال و اقوال خود ساخته‌ام، و در تاربخ تحرة رمضان سة سبع عشرة و سعمائة در تلفیق ذکر انحضرت سندهام و بدان معنی مستظهر و متبحر گشته‌ام. و فائز بتاریخ سده خمس و اربعین و سعمائة بوده، و در حقایقی که مرسوم نه اند حضرت است، قبر مبارکش (۲۱) اکنون قبیل لب طلب

مالک‌الکلام و صدیقان روی زمین گشت (ص ۱۹۴، ۱۹۵).

شیخ امین‌الدین محمّد سائک گارزون بوده و باملوک تیموری فارسی بهی شاعر
شیخ ابواسحاق ۱۲۲ و پدر و برادران او ۱۲۳ معاصر بوده و ملوک تیمور در حق
او نهایت احترام و تبحر و تعظیم می‌دانسته‌اند. چنانکه از مکتوبات مفصلی که محمود
شاه برادر شیخ اسحاقی باو نوشته واضح می‌شود، می‌داند (۲۴) این مکتوبات از کتاب
تاریخ عصر حافظ (۲۵) ذیل نقل می‌شود:

شیخ امین‌الدین گارزونی نبشته است از زبان محمود شاه:

ای طایفه ای کتاب گریس، توفیق سعادت در جهانی و دستور حیات جازدانی
که از بارگاه صدر گشور، گرامت و ولایت و جهان مفتدای امت روایت و درایت
سده پشواو سلکای راه هدایت مخدوم حقیقی سلطنت متابع الاسلام الموبد ملک
العلام عادی الحظی بالحق فی دار السلام یسوع العلیقا قدوة روز المروءة والعلماء
متنوع الامتیة محیی ماثرا لاریاء، لاولین معنی معلّم ولایة الاخرین برهان العرفاء
الروحانیین امیر الملة والدين مبین کلمة الحق السبیل الامم علیا برکات ابدیه و
جیانی شهرة و اخوانه محاور شده بود رسانیدند، بسان مصحف مجید بر فرق
تجلی گرفته الحمد لله الی امری علی عید الکتاب بر زبان راند، و چون ادراک
حقی دراک از خواص امور و دقائق مواضع و حکم که در تغایب آن مدارج بود
فاصل آمد، مقدّمی که مقدور طالبی باشد از طایفه آن معیوم گشت و در
باصحر سرایت کرد، سخن گویان بیرون آید بشهد لاحرم در دل، و اوین سرایت سر
امت «قلت انزلوا بیئتکم منکم لیتقوا اهلها و لیتقوا اولیاءهم» بضمیم جان
رسند، تسبیحات و اشارات که از آن صدر حلقه مقامات المعارفین وارد گشته بود
تخصیص‌العلمین حاضر و حیدان و دستور القوال و العمل خواهد بود و سرافق احسن
القولین، تعلیماتی که در باب واقعة هابطة مخدوم سده ملک اسلام سعید شهید
ادراک برهانه و علمی درجته فی العلیین بر زبان قلم وحی نگار سحر گذار رفت بود

خواجوی کرمانی و مرشد او شیخ امین الدین گاندی
بندهٔ معصوم مجزون از اندرون غیبت و دل شکسته دوان صورت چه گوید و از آن
معنی چه نویسد:

آنچه از من گشت گم گم از سیمیان گم شدی

بر سیمیان هم پری هم اهرمن بگریستی

ای حسن عهد، همی از صفتهای اوباش ایمان و اصحاب ایمان است... و
عقود و احوت دینی و عهود مودت یقینی که امارات برهانه را به آن حساب تقدس
میگفته بوده غیر آنست مقتضی احوال این معاش باشد، بنده را همگی اعتقاد و
استظهار دین و دنیا بدان رسیده بازگشت، اگر مخدوم دما معاش بقا رحلت کرد،
مخدوم اخروی را در برای فنا بقا یاد و اگر پدر صوری مخدوم رحمت پیوست پدر
معنوی تم گشت، محافظت ربانی بدانان، چه محمود الله آن ذات قدسی صفات، فخر
اسلاف اولیا و فخر اخلاف اصحابانست... ماعول کند در اعقاب مخلوقات و انمای
خلوقات و مطلق اخلاص دعوت که دعاها را آن یگانه ملایک و لا رجباً بالعیب
حقیق اجابت است.

تر مستجاب دعائی و هر که بر او نیست

باعتقاد شایع که مستجاب دعاست

بهت سعادت یحیی بنده فرمایند و این کمیته بنده معتقد را در روایای صحیح
آمد که حضرت امیر الهی، مهبط انوار کائنات است جای دعوت گامدیشهٔ تو تمام
باشد تا از جانب رفیع بودن مراد موافق قدسی و مظهر صفات کمالات انسی باد،
محمّد و اله الطیبین الطاهرین و اصحابه الغرالمجملین،

از مراد این نامه برتبهٔ شاه امین الدین محمد گارزوسی را می توان پی برد.

حافظ شیرازی در قطعهٔ معروف خود (دیوان، ص ۳۶۳) که در آن پنج مزرگ
فارس را ذکر نموده، شیخ امین الدین محمد گازوونی را شامل نموده است، قطعهٔ
مربوط است:

محمد بن یوسف بن ابی اسحاق
 به پنج شخصی عجب مالک قیاس بود آباد
 خدمت پادشاهی همچو از ولایت بخش
 که جان خویش سپرد و عیش خویش بداد
 دگر مریس اسلام شیخ محمدالدین (۲۶)
 که طافش به از آسمان نداشت پاد
 دگر بقیة انبال شیخ ابن الدین (۲۷)
 که بمن همت از کارهای بسته گشت
 دگر پهنند دانش غده (۲۸) که در تعریف
 سبای کنار موافق تمام شاه سپاد
 دگر کریم چو حاجی قرام (۲۹) دریا دل
 که نام نیک سپرد از جهان به بخشش داد
 طغیر خویش نگذاشتند و بگذشتند
 خدای عز و اجل جمله را بهامروز داد

پدر بزرگوار

حاشا که از سلسله بر می آید پدر بزرگوار از ابن الدین علی بن عیاد الدین
 معروف بن نقی بوده و از علم مالک افراد این خانواده بزرگوار علوم دینی بهره
 وافر داشتند و کتاب شهرآزی در شیرازنامه (۳۰) می نویسد:

الشیخ الامام العالم ابن الدین علی بن سعید بن نجم الدین محمد از جمله
 افضل شمس و کبار مشایخ عصر بوده پدر شیخ الشیوخ الاتحاق مقتدی مشایخ الایام
 میرالدین قاضی روح (۳۱) بود در علوم عمی نموده و کتاب مفاتیح (۳۲) و
 کتب احادیث در حدیث قاضی الفضاة السیوطی مع الدین وکن الاسلام (۳۳) بن
 یحیی از خانواده بوده و تحصیل علوم در حدیث امام غزالی محمدالدین قرطبی و

شمس الدین امین سعد محمود بن یعقوب کزوه و در شہور سنہ ثلاث و تسعين و ستمائة (۶۹۳ھ) وفات یافت و در گازرون بہ حلقہ خلف نامہ او ابو شیخ الاسلام امین الدین محمد مدظونست و در جوار قبہ شیخ زاهد.

جد شیخ - امین الدین گازرونی:

معلوم است کہ اسم جدش مسعود بیلگانی بودہ، و الغاب شیخ ضیاء الدین و امام الدین ہر دو کہ مذکور است، در شیرازنامہ باسم امام الدین مسعود، و در تصانیف، ص ۲۹۲، ۲۹۶ باسم ضیاء الدین مذکور است بدین اضافہ کہ او را امام الدین مسعود سر گفتند. در شیرازنامہ (۳۴) شرح حال او بدینطور آمدہ:

برعاد الزاہلی امام الدین مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن الشیخ علی الدقاق الشافعی از سیاط شیخ اسی علی دقاق بودہ، در فارس بہ شہادت رآی و مدتی قدم بہ طیف دات مسعود گشت و بعد از نوہ سال کہ طریق تفرید و تحقیق در مقام ہنگام آید بہ شہور سنہ خمس و خمسین و ستمائة (۶۵۵) وفات یافت. شیخ حرق و پیر تربیت از مقتدی الطوائف، جامع الطوائف اصیل الدین محمد شیرازی از کبار مشایخ عصر بودہ. صاحب شیرازنامہ مزید افودہ کہ شیخ اصیل الدین (۳۵) حرقاً طریقت از شیخ رکن الدین سجاسی (۳۶) یافتہ و شیخ سجاسی از شیخ قطب الدین امیری (۳۷) و امیری از حلقہ شیخ الخیوخ ابو نجیب سہروردی (۳۸) بودہ، حرقاً سہروردی بہ روایتی از طرف شیخ امیر العیسی ہارمدی (۳۹) بہ شیخ کبیر ابو عبد اللہ خلیف (۴۰) می رسد و روایتی بہ شیخ حیدر بغدادی (۴۱) می پیوندد. شیخ طریقت امین الدین گازرونی:

بقول صاحب شیرازنامہ (۳۲) شیخ امین الدین گازرونی حرقاً طریقت از دست عم بزرگوار ابو عبد اللہ عبد اللہ بلیانی... پوشیدہ، اما در حسین کتاب در ص ۱۸۶ لقب عبد اللہ بلیانی اصیل الدین قرار دادہ شدہ، و در حسین جا زکوب شیواوی صاحب شیرازنامہ شرح حال شیخ عبد اللہ مسعود (۴۲) بدینطور می نویسد:

الشیخ الامام کتف العربیة منذ الاولیا امین الخلة والذین عبدالله بن مسعود بن محمد بن عباسی شاهد مشاهد عینی و حامی عامة کرامت و والی ولایت یوده، عورثیده اما دهمدا از فیض قدوسیت خالی نبوده، همواره عکس انوار و تجلیات حضرت ربوبیت به ظهور پیوستی... هر صورت که از غیب اشارت بدان فرمودی البته از ممکن غیب به عالم ظهور ظهور یافتی، زبان حق گوی هرلای عصر زبان او را ترجمان لوح محفوظ می‌گفتند، سن مبارکش به هفتاد رسید و به تاریخ ۹۸۳ هـ به حجاز حضرت حویدوست و در خانقاه معروف به قریه بلیان مدفون است. پدر بزرگوارش ابی‌علی حد امین‌الدین) برهان التاملین امام‌الدین مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن الشیخ علی الدقاق النسانی از اساطیر شیخ ابی علی دلاق بوده.

بزرگانی که از دست او خرقه پوشیدند:

در شده‌الاراد(۴۴) اقلاً اسم دو بزرگ آمده که از دست شیخ امین‌الدین گارووسی خرقه پوشیدند، یکی بهام شیخ شمس‌الدین محمد صادق و دیگری سید نصرالدین علی بن جعفر حسنی بود. شیخ شمس‌الدین محمد صادق(۴۵) در اول مردی عام بوده است و ناگاه بر وی در معارف گشاده شد، و اکثر سخنان وی عظامی قرائ بودی و علما سخن او باور می‌داشتند، از بهر این وی را صادق لقب کردند و استنباط معانی او هر کلام شریک که بر وی عرض می‌کردند و هر رمزی که بود دو حال تلقی می‌کرد... بعد ازان مصالحت کرد و در ققازرون به صحبت و ملازمت شیخ امین‌الدین رسید و از دست او خرقه پوشید، پس مراجعت به شیراز کرد و نمای خانقاهی کرد و منبری ساخت و بر آن منبر می‌رفت و وعظ می‌گفت... او را شعرهای منین در نصیحت است و سخنها دو شوقیات بسیار، در سال هفتمه و سی و هفت از حضرت... و مزار وی مشهور... (عزاز مزار ۱۵۰-۱۵۶).

سید نصرالدین علی بن جعفر حسنی(۴۶)، سید شریف عالی مشفق بود بر خلق و متواضع و می‌خندید که ترک معاشرت نسبه و مال کرده بود دست ارادت

شیخ کامل امین الدین گزاردنی داده بود و ملازمت او بسیار کرد و مدتی مدینه در محبت او می‌بود تا آخر عمر خود را بینه راست کرد و در شهر نزدیک سور و دورا به سلم و مصری شد از خلق و دوان زاویه عبادت خالق می‌کرد و فایده بخلایق می‌رسانید و مخالفت کلمات مشایخ میکرد و طریقه ایشان بجای می‌آورد یا روزی که وفات کرد در سال هفتصد و چندی و او را در زاویه خود دفن کردند و در آن زاویه سادات مدفونند (ایضاً، ص ۱۹۲، ۱۹۳)

شاگرد شیخ

در شد الاوار (۳۶) نام یک شاگرد که ادب از شیخ امین الدین گزاردنی خوانده آمده است. و از مولانا سعید الدین ابو سعد محبت بن سعید بن محبت بن سعید البلیانی ثم الکازرونی و یکی ابوالمحمد بن بود، این مولانا سعید الدین ثوبه شمس محمد (۴۸) بود گویا شاگرد و استاد نسبت هم خانواده‌گی داشتند یعنی هر دو از مشایخ گزاردن بودند. شرح حال مولانا سعید الدین بملاوه شد الاوار و عراق عراق در در الکامنه این حجر شمسایی، ج ۳، ص ۲۵۵-۲۵۶ نیز مذکور است و علامه قرطبی در تعلیقات شد الاوار از آن استفاده نموده‌اند.

مولانا سعید الدین بلیانی گزاردنی استاد لغها و محدثان بود، پیشوای مهندیان (۳۹) و ناشر حدیث سید القریطین رضی الله علیه و آله العظیم بود و سخن از حضرت منیر می‌گردانید و ندوة طالبان و مقتدای اهل حدیث بود و کم کسی بر سمت حسن خلق از او کمال خلق وی بود بسیار اشفاق و رحمت بر خلق خدا داشت و در علم لطف بی‌گانه بود و طریق سلف صالح می‌برد و تکلیف نداشت همیشه پیش از حدیث بود و در اوائل طبع ادب از شیخ امین الدین گزاردنی فراگرفت و از همد (۵۰) وی نسبت خود می‌رساند شیخ ابوعلی دقاق رحمه الله علیه... مولانا سعید الدین مذکور روایت کرد از وی الشیخ ابوعلی دقاق، و تصنیف بسیار در دین کرد. از آنها کتاب مظایع الانوار (۵۱) (فی شرح مشارق

الانوار) و دیگر کتاب منهاه الصدور و کتاب المحدثین و کتاب المسلسلات و کتاب مولود النبی صلی الله علیه و سلم و کتاب دوحه الرائي (۵۲) و کتاب جامع المناسک و در شرح بتامیج شروع کرد و تمام شد (۵۳) و در ریاض شیخ کسر (۵۴) چند سال درس می گفت و با هیچ مسائل تشریفاتی نمی کرد و هرگز کتاب از هیچکس در پیچ نداشت و نفوی و نیکوئی شعار وی بود و ست رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بزرگ می داشت و نمک معروفه و نفی می نمود و تحریفی اهل فضل نمیکرد و طالبان را به اخراجات ادب و ملازمت روع و قلت طمع می داشت و بده گار را به محافظت زمان می گماشت... (هزار هزار ۱۱۰۵، ۶۰۳ و چند هزار گس از حلقه و عباد در درس و مولود وی حاضر می شدند از جهت اسماع و چند گس (اصحیح) بخاری می خواندند، بیش از هشتاد گس در درس وی حاضر می گشتند... متوفی شد در ماه جمادی الآخر در سال هفتصد و پنجاه و هشتم از هجرت و او را در محلی ریاضی که ساخته بود نزدیک در شیخ کبیر دفن کردند رحمة الله علیه.

در حواشی شد الانوار، ص ۴۸۴ آمده:

شرح احوال مختصری از این شخصی (مولانا سعیدالدین محمد بن مسعود بلجانی) در درر الکامه ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۲۵۵، ۲۵۶ نیز مذکور است از قرار ذیل: احمد بن مسعود بن محمد بن خواجه امام مسعود بن محمد بن علی بن احمد بن عمر بن اسماعیل بن الشیخ ابی علی المدائنی البلجانی الکازرونی (سعیدالدین)، لاکه ابن الجوزی فی الحنیة البلیاس قال کان سعیدالدین محدثاً فاضلاً مع الکمال و اندازله المزی و بست الکمال و جماعة و خرج الممثل و الف المولد النبی فاحاء و مات فی اواخر جمادی الاخرة سنة ثمان و خمسين و سعمائة انتهى. و این محمد بن مسعود بلجانی دو پسر داشته که هر دو موسوم بودند سعید و هر دو از علما و فضلا بودند؛ پسر بزرگتر ابوالصغیر

خواجهی کرمانی و مرشد او شیخ امین‌الدین گزاردونی
 حلیف‌الدین محمد بلیانی در ذی‌القعدة سنه ۸۰۱ هـ یا ۸۰۲ هـ در راه سفر حج در
 نجد وفات یافت در سن هشتاد و پنج سالگی و همانجا مدفون شد. پسر کوچکتر
 ابوصداه نسیم‌الدین محمد بلیانی و نیز اتفاقاً در راه حج در شوال سنه ۸۱۰ در
 لار وفات یافت در سن شصت و پنج سالگی، و شرح احوال این هر دو برادر در
 هیوه‌اللامع بخاری، ج ۱۰، ص ۲۶۰۲۱ مشروحاً مذکور است.

چنانکه در ابتدا ذکر شده که خواجهی کرمانی نه فقط تمایلات عارفانه
 داشت بلکه فرید شیخ امین‌الدین گزاردونی امام طریقت مرشدی و گزاردویه بوده و از
 مروت اندازی شیخ بمقامات عالی رسیده و بیشتر راههای وصول به مقصود را
 پیروده خود در سنایش مراد خود مظلومات عالی دارد و مرشد را بسیار ستوده
 است. مثلاً در قصیده که اشعارش ذیلاً نقل میشود شیخ امین‌الدین را بدینطور
 می‌ستاید:

فی وادیح (۵۵) شیخ الاکظم سراف فی الارضین امین‌الحق الکازردینی

دوش جهان را محرم امیران «امری» (۵۶) یافتیم

لوح هستی خالصی از نقش فیولس یافتیم

پسرون بخرنگاه چنینیم برگد دعوی ساختیم

نزل «مازحی» (۵۷) در ایران «مازحی» یافتیم

ما خدمت سبب مدام از ساغر «انظر الیک» (۵۸)

جای دل در بزمگاه طور سبباً یافتیم

نمومن خاطر به سوی باغ مینو ساختیم

رفعت آتش و غمان در راغ مینا یافتیم

خوریداد طبع را چون «قامرات الخرف عین» (۵۹)

در ریاضی جنت لردوس مازی یافتیم

چون برون رفتم ز دارالسلطه هفتی جای خرویش
هر کجا که جا بیرون باشد من النجا یافتیم
در جهانسی که جهان بی خودی می شد سخن
عقل را سر حلقه بازار سودا یافتیم
شاهدان ماهروی خیرنگد ابداع را
تاب در مرغول شیرنگد قمرها یافتیم
صبح صادق چون گریبان مریح چاکه کرد
دامن گردون پر از اشک ثریا یافتیم
مفسی عظم الهی را که خوانندش شد
بر سر کوی تحیر مست و شیدا یافتیم
سلطان خوش نواي گلشن ارواح را
با ترتم ساز بزم دل هم اوا یافتیم
دامتی را چون سر از حباب حقیقت بر زدم
گلشن والای «لا» بر قلعه «لا» یافتیم
چون سر مقراض «لا» بر دامن «لا» زدم
گلشن «لا» را بر زیر دامن «لا» یافتیم
سالها در نجد وجد از بیخودی کردم سلوک
بر امید آنکه پاییم مقصدی تا یافتیم
بیر خود را چون ازین قلعت سرا کردم عبور
شمع جمیع روشنای چرخ اعلی یافتیم
حجت الاسلام امیرالحق والهدی که جلال
پادشاه برتر ز هفتسم طاق خطرا یافتیم

نسر طایر را بزمیر ببال باز همیش
 چون مگس در سایۂ شہر عشقا یافتیم
 از تحبیر گم شدم در غرمت محراب شوق
 وانچہ می جستیم ز خاک کوی او را یافتیم
 شب نشینان بحر غیر قلنگ را وای او
 شملہ امروز قنادیل زوایا یافتیم
 بارچہود سبیل ارشاد او اوتاد را
 از گستورات جہان خاطر مجلی یافتیم
 انزبان کو غیمہ زد برطرف شادروان قرب
 قدسیان را جای در انفس انفس یافتیم
 حلقۂ زنجیر ذکرش چو بد چشیش در فساد
 آسمان و الارزہ از ہیبت پر اعفا یافتیم
 آستان غائبش را ز لوط اوتفاع
 فوق این مضمورۂ مریوع علیا یافتیم
 گھر من دل مرده گشتیم زندہ دل زر دور نیست
 زانک در انفس او اہجاز عینش یافتیم
 رادی شوقش کہ انجا جای جانبازان بود
 منزل شوریدگان ہی مر و پنا یافتیم
 لبیکن از روی شرف چاروب عملوت گناہ او
 از سرزلن سمن فرمای حور یافتیم
 ہر شباری کز لطای کوی تکمیلش بخاست
 من دور خاصیت کحل میحہ یافتیم

گر نهادم گردن تسلیم پیشش عیب نیست
زانک ذاتش را ز هر عیبی معرّا یافتیم
چون سفر کردم از آن وادی که او را منزل است
دامن کهسار را از آب دریا یافتیم
چنان «خواجوا» باد قنبدیل عبادتگاه او
کز جهان روشن دلان را این تمنا یافتیم

(ص ۷۴، ۷۵)

در مثنوی گلی ز نوروز که در ۷۴۲ هـ بنام تاج‌الدین احمد عراقی افتتاح و بنام شاه شیخ ابواسحاق تمام شده، اشعاری زیاده در منایش شیخ ابواسحاق گزاردنی و شیخ امین‌الدین گزاردنی ثبت است و از این اشعار عقیدت و ارادت خواجده به هر دو مرشد خود بصراحت اشکار می‌شود. تحت عنوان: خطاب به باد بهار و ارسال خودیت به حضرت ولایت پناه شیخ الاسلام اعظم قطب الاولیا سراج الاولیا امین‌الملک والدین الکاظمینی (ص ۲۶۹-۲۷۱).

الا ای باد گل‌بوی بهاران	ز سبیل کله بنده گمل عذاران
طییب نرگس مخمور بیمار	چراغ فروز شب خیزان اشجار
بشیر نیک بین پیگ مبارک	زمین را خاک پایت تاج تارک
بنات بوستان پرورده تو	دل لاله بدست آورده تو
سیرت شادم مشک ناری	پر آتش از دشت عود لزاری
عنان دل کجا برنایم از تو	که بوی پیر خود می‌یابم از تو
امین ماله والدین شیخ اعظم	نه برج حقیقت کهن عالم
ممین المحسن مرآة فی الارض	که تعظیمش بود بر اهل دین فرض
مقیم راه رو قطب یسگانه	چراغ شش رواق هفت خانه
امام الراصلین سرخیل اوفاد	و جودش زبده قانوق و ایجماد

محیط نقطه الطال و تغفیل
مگس را ن و شاق او سووشان
لعل قرصی مهیبت از سعادش
روان، یک نظره آب از مشرب او
سبهای الهی باز و آند
کشیده خامه در لعل طبیعی
ترشی آرام بخش جهان مشاق
گرت بر گزاون التذ گزاری
علم زان حضرت علیا بر افراز
ببین در ملک وحدت تاجگذاری
ز یسج بو علی دلقق ماهی
چو گنجی ولته در کنجی نشسته
مکان او مگان بی مگامی
بازی سر و طرف خانقاهش
که اسرا نوتیبای دیده سازم
ولی کین شربت آن ساعت بهایی
گلهی راه مقام خضر دانی
روث سر استکان او بسود راه
بیباد از آن من خاک در آن دم
ر سرز سینهام بمنمای تابی
چو کردی اشیاں برطرف آن راغ
که خواجو تا کی ای صاحب کمالان
و گهر با سرخ هم پرواز گردی

مدار سرگز ارشاد و تکمیل
قبیله ایشان دلکش سبز پوشان
لعل یک گامه سبز از دهاش
خرد یک طفل خرد از مکتب او
ورقهای رباعی باز خوانده
زده خط در مقامات بهیمنی
لذومت راستی نو روز عشاق
بکن بهر من دلخست کاری
دوان بستان خضر اسمان ما
بند میدان حقیقت شهسواری
در الیم ابو اسحاق شاهی
در خلوت مرا بر خلق بسته
زبان او زبان بی زبانسی
غباری در ربای از خاک و ایش
جهان را جمله درهای تو باز
که روی از چشمه حیوان بهایی
که غزل اوی بیم آب زندگانی
بر ایشان آمین بر ما سوی الله
دم عیسی برین خسته روان دم
وز آب دیدهام بلفشان گیلاسی
بگو با بلبل اوایان آن باغ
بود نالان و بر دل کوتاه نالان
به بوم عشق شو تا باز گردی

جهانی بین جهان، از ملک هستی
گروهی بر سر گویای خاموش
همه با قطب چو میاره درکار
اگر بر لفر بخشد پادشاهی
و گهر با عرقه او عشق باز
من آن دم سر به گردون برگشیدم
چو رخ بر استیان او نهادم
روانم شمع خلعت گاه او باد
و مشوی روزالاموار که به بحر مخزن اسرار «نظامی» ساخته شده و در سال ۷۴۴ هـ به پایان رسیده شیخ خود را در خاتمه مثنوی یاد کرده (۶۱):

من که گل از باغ فلک چیده‌ام
خامه برین هفت ورق رانده‌ام
روی زمین را زده‌ام پشت پای
یافتند از موهبت ایزدی
گشتند دلم نقطه موهوم عشق
جان من از مرشد دین نور یافت
نحلندام از عالم بالا رسید
روی ز کاشانه گل تاختم
بلبل غرش نغمه واژ آمد
عائر آن روضه جهانی شدم
از نفس این مشعلد المروختم
سوختم این لیلخه خروید
روز الف بود که والا دیپر

چهار حد ملک ملک دینده‌ام
خاک برین نه تنق الکنده‌ام
ساختم بر دیده میاره جای
تاچ سر از خاک در روشدی (۶۲)
سرخ روانم نفس بوم عشق
جنت دینم ز امین حور یافت
علمتم از حضرت علیا رسید
ره به مرا پرده دل یافت
سوی چمن رفتیم و باز آمد
زائر این کعبه ثانی شدم
وز غمرد این شمیده امروختم
در تنق موهبت مولوی
نقش قعب باز گرفت از حریر

۷۵. خواجهی کرمانی و مرشد او شیخ امین‌الدین گزرونی

حجیم زیادت شده بر مبهم و ذال آمده چون عیسی منجلی هلال
آقای احمد سهیلی خوانساری در مقدمه دیوان خواجه (۶۲) اطلاع دیگر را
بههم رسانیده:

اشیای خواجه به شیخ امین‌الدین انقدر بوده که بی‌باز وی هرگز نمی‌زیست و
بیشتر اشعارش را شرح دوری از آستان این مرادست یا سخن جوده و شوق آن
مشرقی پاک نهاد و این حال را پس از اندک تنبیع بخوبی می‌توان از اشعار وی (۶۴)
دریافت:

بهر دیار که زیلجا سفر کنم گویم عرشا نشین خامس و کوه ابراهیم
مقصود استاد از طایف حضرت شیخ امین‌الدین و کوه ابراهیم بقعه شیخ
مرشد ابواسحاق ابراهیم گزرونی است و در اشعار خواجه مانند حافظ این قیل
کنایات و استعارات عاریتانه پیچید و شمارست که باسانی معانی آن بدست
نمی‌آید. از این‌رو تفسیر و تعبیر آنها مشکلت، خلاصه در غزلی دیگر که در فراق
شیخ امین‌الدین می‌باشد باز چنین گفته است (۶۵):

اگر چه پند بسیار شدن ملالرم بار مرا به منزل طایف رغبتی است عظیم
ز احم آتش نسوزد مقصود آن دم که در دلم گذرد یاد کوه ابراهیم
اینست گزارش مختصری واجیع به تعلق خواجه با شیخ امین‌الدین، خواجه
اشعار زیادی در مدح مرشد خود نوشته و اگر کسی تنبیع اشعارش کند درباره
این موضوع می‌توان روشن‌تر و واضح‌تر نوشت.

پاورقیها:

۱. شیخ ابواسحاق ابراهیم بن شهریار گزرونی معروف به مرشد از مشاهیر مشایخ عقیقه
نارنج بود که در سن ۶۲۲ وفات یافت (در شیرازنامه، چاپ حیوادی، ص ۱۶۶
شبهه تاریخ وفات شیخ ۶۲۰ درج است). شیخ شصت و چهار علقه بنا فرمود و
بست و چهار هزار شطح بر دست او مستطاب شدند. در عصرش سلطان فنا

۱. حسرو بن حسرو پسر دینار بن محمد اشمکه فرزندشولای شیراز بود؛ شیرازی‌نامه، ص ۱۲۵، ۱۲۶، حاشیه شد الاثره، ص ۲۹.
۲. مطلع بنک، غصه چایی.
 ۱. من سیرت سیرت منکلی بن اسحاق حرار کنگره عرش بنای اسحاق (دیوان، چاپ خطابی خوانساری، ص ۵۹۴).
۳. بند اول ترجیع بدینطور آغاز می‌شود:
 دولت بدم خداج فکند بغداد گریه برق استعنا ردم در خرمن کبر و ریا (دیوان، ص ۲۹۳)
۴. مشیری کمالی‌نامه را بنام شیخ حاجت (مقدمه دیوان، ص ۷۹، ۷۵).
۵. مثلاً مشیری مکی و حسرو را بنام تاج‌الدین احمد عراقی وزیر افتتاح نموده و در آخر منظومه در مدح شیخ ابوالحسن گارزوسی و پیر و مرشد خود شیخ ابی‌الدین گارزوسی پرداخته، آری که مشیری، ص ۹۱۵، ۲۲۲ چاپ کمال میسر، و همچنین در روضه الانوار در حاشیه اشاره به شیخ ابوالحسن نموده و در مدح مرشد خود میرالدین محمد شیر سروده؛ آری که کلیات خوانساری، حبیب گنج، علیگروه، ۱۳/۴۸، ۱۳/۴۹ ورق ۵۲ حاشیه.
۶. شیخ حسن بن محمد بن دقاق نیشابوری معروف به ابوعلی دقاق امام وقت بود و شیخ محمد و در علوم احادیث و تفسیر و بیان و نیز در تقریر و وعظ و تذکیر دستگاهی فوق‌العاده پیدا کرده بوده مرید نصرانی‌ای، ابتداء در مرور بود، شیخ ابوعلی فارابی در کتابی عظمت خویش می‌گوید: مرا هیچ حجت فردا نخواهد بود الا اینکه گویم دستام ابوعلی دقاقم، استاد ابوعلی دقاق گوید درخت خود رواست که کسی او را نپرورده باشد، برگ نیارد لیکن بار نیارد؛ و اگر بار نیارد بی‌مزه باشد، سره نیز هیچان باشد چون او را استاد نبوده باشد از هیچ خبر نیابد، پس جمعیت من نیز طریق را از نصرانی‌ای گرفتم و او از شبلی و او از حمید و او از سید سیفی و او از داذ و او از معروف و او از شامعین؛ مشرفی سال ۴۶۲ در نیشابور، مدفن او نیز عساج‌جاست (لغت نامه).
۷. مشرفی سال ۴۵۵ هـ، در شیراز نامه بنام امام‌الدین مسطور است، اما در صفحات آخر،

۷۷ _____ خواجهوی کرمانی و مرشد او شیخ امین‌الدین گازرونی

ص ۲۹۶، ۲۹۷. باسم: عباده الدین و بجای دیگر باسم امام‌الدین نیز. (تعلیقات شدالازار، حاشیه، ص ۴۸۷).

۹. وفات ۷۹۴ هـ مدفون در گازرون.

۱۰. در شیرازنامه سلام اصیل‌الدین و اوجده‌الدین هر دو (ص ۱۸۹، ۱۹۲) اما ماخذ دیگری فقط اوجده‌الدین متوفی سال ۷۸۲ هـ تعلیقات شدالازار، ج ۴۷۲).

۱۱. امین‌الدین محمد مرشد و پیر خواجهوی کرمانی متوفی سال ۷۴۵ هـ (تعلیقات شدالازار، ج ۴۸۷).

۱۲. رک: تعلیقات شدالازار، ج ۴۸۷.

۱۳. برای احیای آیه رک: شدالازار، ص ۳۹۲، هزار هزار، ص ۱۰۳ متن و حاشیه، متوفی سال ۷۵۸ هـ.

۱۴. وفات ۸۰۱ هـ یا ۸۰۲ هـ، تعلیقات شدالازار، ص ۴۸۵، ۴۸۷ ج.

۱۵. وفات ۸۶۰ هـ، ایضاً.

۱۶. ص ۱۹۵، ۱۹۶.

۱۷. بعضی توابع و اطرافه.

۱۸. شهرهای که در دریا و رودخانه باشد، معلوم نیست منظور شاهر کدام شهر است.

۱۹. در ساحل شرقی بحر خزر (شرکستان) که بقول باقوت مستطلاحاً پیر حووزم و این شهر واقع بود (تورنگ فارسی: ص ۵۰، ج ۵) در حواشی حدودالمنابع، ص ۳۱۰، کلمه شاهرشن شکل اصلی شهمیر است، جغرافیه نویسان دوره صفوی آنرا شهر می‌گفتند در کنار رود بزرگ و معمولاً آنرا با ولنگا به‌تاریکی می‌آوردند.

۲۰. بلدان شهرست که مر او را ناحیه‌کی است خرد بر لب رود اتلی (ولنگا) و شاهر وی هم مستطلاحاً و از وی مقداری بیست هزار مرد حووز بیرون آید (حدودالعالم).

۲۱. اگر قول صاحب شیرازنامه مبنی بر مبالغه نیست، مریدان او نه فقط در عالم اسلام از دوره پراکنده بودند، بلکه تا حد چین و تا حدود دریای چین رسیده بودند، این موضوع باید مورد مطالعه دقیق قرار یابد.

۲۲. مفسر شیخ امین‌الدین در دامنه کوهستانی شمالی گازرون و دیارتگاه مردم است و قبل از آن حاکمه و مسکن او بوده و در واقعه زلزله ۱۲۳۹ هـ ششمینی از آن شکسته

(مقدمه دیوان، ص ۲۹).

۲۲. جلوس ۷۴۴ هـ فوت ۷۵۸ هـ.

۲۳. چهار برادر بودند، ملک جلال‌الدین مسعود شاه، غیاث‌الدین کبک‌خسرو، شمس‌الدین محمد جمال‌الدین شاه شیخ ابواسحاق (تاریخ عصر حافظ، ص ۹).

۲۴. این مکتوب جواب تحریرنامه‌ایست که بر وفات شرف‌الدین محمد در سال ۷۴۵ هـ بنام جلال‌الدین مسعود پسر بزرگ نوشته شده بود.

۲۵. دکتر قاسم غنی از مقاله دو نسخه، نسخه حاج سید نصرالله نقوی و نسخه سحلی، در کتاب تاریخ عصر حافظ (ص ۱۰، ۱۱) چاپ نموده، این مکتوب شامل مجموعه مکاتبات است که موسیبه جلال‌الدین فریدون معروف به حکاشه که از مشایخ جلال‌الدین مسعود و برادرش شاه شیخ ابواسحاق بوده (ایضاً، ص ۹) بیاض تاج‌الدین وریر شامل قصیده‌ای شده است از حکاشه پندج شاه جلال‌الدین مسعود.

۲۶. قاضی مجد‌الدین اسماعیل بن رکن‌الدین یحیی از خانواده معروف قضاة شیراز بود که ریخته صاحب شیرازنامه بیل از یکمید و پندج سال منصب قضا و امور شرعی شیراز محول سایل خانواده بوده. رک: شیرازنامه، ص ۱۷۲، ۱۷۳، شدالازار، ص ۲۲۴، ۲۲۵، این بطوریکه (مفرنامه، ج ۱، ص ۱۲۸، ۱۲۹) از ملاقات نموده و حکایتی عالی نقل نموده، رک: مقاله منته شامل بیاض، دهللی، خانواده قالی، حافظ در خطبه دیگر برای سال وفات (۷۵۱ هـ) قاضی نوشته (دیوان حافظ: قزوینی، ص ۳۲۹).

۲۷. شیخ دوقی شعری داشته چنانچه یکی رباعی و سه شعر در مقدمه دیوان (ص ۲۹) نقل است و دو رباعی در کتاب دیگر دیده‌ام.

۲۸. اشاره‌ایست به قاضی محمدالدین ابیجی صاحبیه موافق در علم کلام، نامش عبدالحسین بن احمد بن عبد الغفار بود، بیشتر اوقات در سلطانیه بود، در زمان امیر جمیع منصب قاضی فسطاط شمالیه برقرار شد دو سال ۷۵۱ هـ وفات یافت (تاریخ عصر حافظ، ص ۹۹)، پدرخواست محمد بن تغلق بهندوستان آمده (رک: مفرنامه این بطوریکه).

۲۹. برای حاجی قوام‌الدین حسن، رک: تاریخ عصر حافظ، ص ۵۷، ۷۵، ۱۴۴، ۱۵۱.

و غیره.

۳۰. ص ۱۸۷.

۳۱. این کلمات بر متوفی بودن آن شیخ دلالت کننده و ازین لحاظ درست است که اگرچه شیرازنامه در سال ۷۴۴هـ نگاشته شد، اما قسمت تاریخی در ۷۵۷هـ تمام شده و در ۷۶۵هـ تجدید نظر کرده (مقدمه شیرازنامه، ص ۲۰) و ذات زرگوب شیرازی مؤلف شیرازنامه ۷۹۳هـ می‌باشد و وفات امین‌الدین گارونی در ۷۵۱هـ یونوع پیوست.

۳۲. کتاب مصابیح الستة تألیف حسین بن مسعود الفراء البغوی مکتب بن محیی البیته متوفی در سده ۵۱۰هـ یا ۵۱۶هـ که از کتب معروفه حدیث است در نزد اهل سنت و جماعت و مشتمل است بر قریب چهار هزار و پانصد حدیث منتخب از کتب معتبر از قبیل صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیرهما (شدالآزار، ص ۱۹۶، ح ۶).
۳۳. این همان فاضلی است که اسم او در نطحة مشهور حافظه آمده، متوفی سال ۷۵۹هـ.
۳۴. ص ۱۸۲.

۳۵. شیخ امین‌الدین از معاصران حضرت شیخ روزبهان است؛ در سال ۲۱۸هـ فوت شد و هم در بقیان به خانقاهی معروف به خانقاه شیخ امین‌الدین شیرازی مدفون است (شیرازنامه، ص ۱۸۷).

۳۶. رک: شدالآزار، ص ۲۱۱، ۳۱۲ متن و حاشیه.

۳۷. ایضاً، ص ۲۱۶، ح.

۳۸. التوحید صیاء‌الدین عبدالقاهر بن عبدالله بن عمرو (وفات: بغداد ۵۹۳هـ) رک: شدالآزار، ص ۷۵ متن و حاشیه ۴.

۳۹. ابوالعباس احمد بن محمد بن الفضل، رک: شدالآزار، ص ۳۸۲ متن و حاشیه ۴.

۴۰. رک: ایضاً، ص ۲۸ پیچ.

۴۱. ابوالقاسم علید بن محمد بن جید، رک: شدالآزار، صفحات مختلفه.

۴۲. ص ۱۹۴.

۴۳. ص ۱۸۲.

۴۴. ص ۱۰۹، ص ۱۳۹، نیز رک: ص ۱۵۱، ۱۵۱، ۱۹۲، ۱۹۳ از هزار هزار ترجمه

شدالآزار، بقلم پسر مؤلف شدالآزار.

۴۵. شدالآزار، ص ۱۰۹، هزار هزار، ص ۱۵۱-۱۵۰.

۴۶. شدالآزار، ص ۱۶۹، هزار هزار، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۴۷. شدالآزار، ص ۲۲۰، هزار هزار، ص ۱۰۵-۱۰۳-۲۸۲، ۲۸۳.

۴۸. در کتاب تفسیر مشایخ طبری، مکارونی، در شدالآزار تعلیقات، ص ۴۸۵.

۴۹. بمعنی راه راست یافتگان.

۵۰. بمعنی خروشان ترینه از جهت بدو.

۵۱. اگرچه مولانا چند کتاب نوشته، اما دربارهٔ مسیح هیچیک از آنها اطلاعی نیست.

مطالع الانوار شرح مشارق الانوار است و مشارق الانوار کتابی است در حدیث.

تفصیل بر دو هزار و دویست و چهل و شش حدیث از احادیث صحاح ثالبه.

در تصانیف حسن بن محمد صفاری معنی لغوی لغوی فیه محدث متوفی در سنه ۵۱۰ هـ.

مستندای ازین کتاب که به امضای مؤلف الحسن بن محمد بن الحسن الصفاری.

مزیل است در کتابخانه چمبریتی دکن محفوظ است. در تصانیف حسن صفاری املاً.

«مداویع اعداء» بود، بعد از آن چندی در کول (علیگه حالیه) مفیم بود و پس از

سیاحت در اکثر بلاد هند و از بغداد شد و در نظر خلیفه محترم گشت، در

سال ۲۹۵ هـ خلیفه العباسی او را بعنوان سفیر بدربار تمس الدین التتمش فرستاد و

در بار مستشارت بغداد بفرستاد و منان آمد (که) پرفسور خلیف احمد نظامی:

RELIGION AND POLITICS IN INDIA، ص ۱۵۳-۱۵۴.

۵۲. در شدالآزار ص ۲۳ نام کتاب روضه الفرائض می علم الفرائض، اما در هزار هزار.

ص ۱۰۴ باختصار آمده.

۵۳. در شدالآزار ص ۲۳ معلوم شده که کتاب ناتمام مانده. قلم یقیناً له الاحتتام ولم

یتممه الاحتتام. حسن بن حبیبه مترجم کتاب در هزار هزار ترجمه غلط کرده.

۵۴. شرح کبیر یعنی ابو حنیفه محمد بن حنفیه بن اسكفشاد الفسی (متوفی: ۳۷۱ هـ)

در شدالآزار، ص ۴۲-۴۱.

۵۵. دیوان، ص ۷۴.

۵۶. سوره ۱۷ آیت ۱، اشاره است به شب معراج.

۸۱. _____ خواجوی کرمانی و مرشد او شیخ امین الدین گزازوسی

۵۷. سوره ۵۲ آیت ۱۰، فَأَوْحِي إِلَىٰ عَبْدَهُ مَا أَوْحَىٰ.

۵۸. سوره ۷ آیت ۱۶۴، قَالَ رَبُّ أَرَأَيْتَ أَنْتَظِرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ...

۵۹. سوره ۴۷ آیت ۲۸، هَذَا نَحْمُ قَائِمَاتِ الظُّلُمِ قَبْلُ وَ ذُرِّ حَصْبِ شَتَّ حَوْرَانِ رِيَا
پیشی انداخته

۶۰. گل و نوروز، ص ۲۶۹، ۲۷۰. شعار مستحب مشهور عروسیه دکتر قاسم قس در تاریخ
عصر حافظه (ص ۱۲۶، ۱۲۷) چاپ شده.

۶۱. انگشت خواجوی کرمانی، حبیبه گنج ۱۳/۴۸، ورق ۵۲ ص (حاشیه)

۶۲. منسوب به شیخ ابوالصغاف ابراهیم بن شهریار گزازوسی معروف به شیخ مرشد، وفات
۱۱۴۲ هـ، مدفون در گزازون. ابتدای تاریخ، ص ۴۹. حرقه شیخ را پس از وی خطیب
ابو القاسم حیدر کریم بن علی بن سعد (وفات ۱۲۴۲ هـ) و سعد از وی همسجده
جانشینان داشتند تا آنکه به شیخ احمد الدین صدوق بلخی رسید و بعد از وفات او
شیخ امین الدین گزازوسی گرفت (مقدمه دیوان خواجو، ص ۷۸).

۶۳. ص ۷۰.

۶۴. دیوان، ص ۴۲۹.

۶۵. بعضاً

فهرست منابع:

۱. دیوان خواجو، باهتمام احمد سهیلی خوانساری، ۱۳۳۵ شمسی، تهران.
۲. اگرآینه شطی خواجو، ذخیره حبیبه گنج ۱۳/۴۸، کتابخانه دانشگاه علیگر،
شامل تصاویر، تجریدات، رباعیات، ابیات مستتره، مثنوی مفاہیح القلوب (مثنی)،
روضة الانوار، مسایع معایون، گل و نوروز (حاشیه).
۳. مشهور گل و نوروز نگارش گدال عیسی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰، تهران.
۴. مشهور مسایع و معایون نگارش گدال عیسی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، تهران.
۵. بحث در آثار و اشعار و احوال حافظ، جلد اول، تاریخ عصر حافظ، دکتر قاسم
قسی، ۱۳۴۱ هـ، تهران.
۶. شمع الزمانه نصیح دکتر اسماعیل واعظ جوافی، بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۲۲.

تهران،

۱۰. شد الاثار تصحيح محمد قزوینی و حامی اقبال، ۱۳۲۵ شمسی، تهران.
۱۱. هزار هزار ترجمه شد الاثار بقلم عباس بن جعفر شیرازی، تصحيح دکتر نورانی وصال، ۱۳۹۲ شمسی، تهران.
۱۲. RELIGION AND POLITICS IN INDIA DURING THE 19TH CENTURY
تأليف: علین احمد نظامی، دانشگاه اسلامی علیگڑه، ۱۹۶۹،
علیگڑه (هند).
۱۳. دیوان حافظ تصحيح محمد قزوینی، چاپ نیا، ۱۳۲۰ قمری، تهران.
۱۴. تذکره الاولیاء، خطار نیشابوری، تصحيح دکتر محمد استغلائی، ۱۳۳۲ شمسی، تهران.
۱۵. لغت نامه دهخدا.
۱۶. فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین.
۱۷. حقوق العالم، مقدمه جابر بن لوطی و تعليقات مینورسکی، ترجمه میر حسین شاه، ۱۳۴۲، کابل.

انسان گنه وصال پناه همی آرزو کنند
باید که غویش را بگذرانند و او کنند
و قنوت کمر روانی می، ساقیان بزم
پیمانه را حباب لب آبجو کنند

غالب دهلوی (متوفی: ۱۵ فروردین ۱۸۶۹م)

خدمات پژوهشگران و دانشمندان هندی به زبان و ادب فارسی*

دکتر رضا مصطفوی
دانشگاه دهلی (هند)

هندوها در روزگاران کهن برای زبان و ادب فارسی رحمت‌های فراوانی کشیده‌اند که ذکر همه آنها بی‌شک در این مجال اندک آسان نیست. موضوع سمیناری که چند هفته پیش در همین دانشگاه و همین سالن با حضور استادان و مدرسان و دانش‌پژوهان زبان و ادبیات فارسی و مشتاقان فرهنگ ایران داشتیم، عبارت بود از «سهم دهلی در گسترش زبان و ادبیات فارسی»^(۱) که سخنران محترم در آن مجلس هر یک به بیان گوشه‌ای از سهم دانشمندان و نویسندگان و ادیبان این شهر و فقط این شهر پرداختند و البته اندکی بود از آن بساواها، و اگر آنهمه فقط سهم فعلی بود سهم ده پیاور و خدماتش به زبان و ادب فارسی نیازی به تفصیل ندارد. استادان گرامی، جعفران، ارجیس و دانشجویان عزیز! شما در کجای دنیا سراغ دارید که ملتی درباره زبانی که بهر جهت زبان مادری آنها نیست، اینهمه کتاب و مقاله و تحقیقات علمی مکتوب و مدرن کرده باشند و این مقدار کتاب لغت و تاریخ و تذکره انشاء داده باشند. تحقیقاتی که بعضی از آنها امروز برای اهل این زبان از استاد سهم به شمار می‌رود و پارهای همچون برهان قاطع و آئینه راج از جمله بهترین کتب لغت فارسی محسوب می‌گردد^(۲).

* به مناسبت مجلس بزرگداشت پرنسوز امیر حسن عابدی استاد ممتاز و بازنشسته دانشگاه دهلی در روز ۲۹ بهمن‌ماه ۱۳۷۰ در تالار تانگور آن دانشگاه ایراد گردید.

«فانی می گویم و از گفته خود دلشادم» (۳) که اعتراف کسم هندیها از ایرانیان در فرهنگپاوسی فارسی در گذشته و پیش از دوره معاصر گوی سبقت را برده اند (۴).

نخستین کتاب لغت موجود مانده از قدیم که وسیله ایرانیان تالیف یافت، لغت قرنی امدهی طوسی مربوط به سده دوم قرن پنجم هجری (۴۵۵-۴۶۵) با حدود ۲۲۲۸ واژه است. دومین کتاب لغت موجود از جهت تاریخ که در ایران تدوین یافت، صحاح القرنی تألیف محمد بن هدوشاه نخبوانی است که به سال ۵۲۸هـ یا ۲۳۰۰ واژه در سهویوشته (۹) که چنانکه ملاحظه می گردد حدود دو قرن و نیم با کتاب نخست فاصله زمانی دارد و فائز ذکر اینکه پس از صحاح القرنی نیز بهر معنی جمالی که به سال ۷۴۵-۷۴۴ تألیف یافت تا قرن دهم هجری قمری در ایران کتاب مستقل و منجز دیگری در زمینه لغتپاوسی تدوین نیافت.

نخستین فرهنگ معنی فارسی که در شیدافاره هندی تالیف شد ظاهراً «فرهنگ قرنی» یا «فرهنگان» یا «فرهنگ پنجمنی» تألیف فخرالدین مبارک شاه قرانی شروزی معروف به قرانی در اوایل قرن هشتم هجری قمری است (۷) که در دوره محمد شاه علیی پادشاه هندی (۷۹۵-۷۹۶) تدوین گردید و حدود بیست هزار واژه را شامل می گردد. اما فرهنگپاوسی به سرعت رونق یافت و دانشندان و زبانشناسان هندی و پاکستان بیش از همه دیگر مواکز زمان فارسی در این خصوص کار کردند تا به آنجا که رحمتخان و خدماشاه در این زمینه چندین برابر پژوهشهایی است که وسیله خود ایرانیها انجام گرفته است و ما امروز بیش از ۱۴۰ عنوان از فرهنگهای فارسی تالیف هندیان را می نمایم (۸).

در زمینه فرهنگپاوسی فارسی نیز این اماره پیش از ۱۴۰ عنوان بالغ می گردد که همی رقم خود دلیلی دیگر بر انبوهی شاخهوان و نویسندگان و اهل علم فارسی نوین و فارسی گوی هندی است که باستان در آن مذکرها و تاریخ

شماره‌ها آمده است (۹).

کتابهای تاریخی نیز که به برگشت وجود دانشوران هندی آگاه و بهیر به زبان فارسی فراهم گشته، رقمی دو خود توجه دارد که نگاشته تاکنون به حدود ۷۰ عنوان از آنها دست یافت است (۱۰).

با مر این مقدمه پژوهش یافتن دانشمندی همچون پرفسور عابدی (۱۱) در چسب محبظی جای شگفتی نیست و نیز تعجبی ندارد که در چنین جایی و حرمینی دارد که اینهمه آثار علمی به زبان فارسی فراهم آمده، او هم اینهمه آثار دیگر بیافریند.

کارنامه پرفسور عابدی که حدود نیم قرن (۱۲) بر تارک زبان فارسی به پژوهش پرداخته، بسیار درخشان است.

پژوهشنامه‌های مهم چاپ شده پرفسور عابدی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد.

بخش اول: متونی که ایشان تصحیح کرده‌اند و همراه با مقدمه‌ای به چاپ رسیده است که به اختصار و به ترتیب چاپ عبارت است از:

۱. قطره حال: با طبع کسر معرفت که با همکاری دکتر تارا چند فقیه به سال ۱۹۶۱ از سوی دانشگاه علیگره به چاپ رسیده است.
۲. مشروبات لانی کشمیری که چهار متوی لانی تصحیح گردیده و آکادمی هنر و فرهنگ و زمانهای جامو و کشمیر آنرا به سال ۱۹۶۴ به چاپ رسانیده است.
۳. حراکه و سنت (۱۳) که با همکاری دکتر تارا چند تصحیح شده و همراه با فرهنگ لغات آن به سال ۱۹۶۸ وسیله دانشگاه علیگره چاپ و منتشر گردیده است.
۴. متوی سور و گذار اثر مولی غیوثانی (۱۴) است که با تصحیح استاد عابدی و وسیله سیاه فرهنگ ایران به سال ۱۹۷۰ انتشار یافته است.

۵. تذکره منتخب اللطایف از ایران به سال ۱۹۷۱ به چاپ رسیده است.
۶. داستان پندماوت (۱۵) سوره ملک محمد جاییسی (۱۶) از شاهکارهای ادبیات هند که به سال ۱۹۷۲ از سوی بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسیده است.
۷. پنجاه‌گانه (۱۷) ترجمه خالقداد عباسی که با کمک دکتر نارا چند (۱۸) تصحیح گردید و به سال ۱۹۷۳ از سوی دانشگاه علی‌گره (شماره ۲) انتشار یافت.
۸. تاریخ سلاطین مغربیه از نویسنده‌ای ناشناخته که به سال ۱۹۷۵ رسیده بنیاد فرهنگ منتشر گردید.
۹. عیسه لیلی‌نامه امیر خسرو که با همکاری شادروان دکتر مقبول احمد (۱۹) تصحیح گردیده و به سال ۱۹۷۵ از سوی انجمن فارسی هند منتشر شد.
۱۰. عصمت‌نامه یا قصه مینا و لورک (۲۱) که به سال ۱۹۸۵، سلسله مرکز تحقیقات فارسی و ایرانی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران دهلی‌نو به چاپ رسید.
- بخش دوم: کتابها و مقاله‌های تحقیقی استاد را شامل می‌گردد که دربردارنده کتابهایی مانند «امیر طالب کلیم کاشانی» (۲۱) است که به بررسی احوال شاعر ملکه‌الشعرا دربار شاهجهان پادشاه تیموری بوده، پرداخته شده و نیز مقاله‌هایی را در بر می‌گیرد که نگارنده به حدود ۱۶۰ عنوان از آنها دستیالمت و البته بیش از اینهاست و شاید به دویمت (۲۲) مقاله برسد.
- برای ارزیابی هر یک از دو بخش یاد شده، باید عرض کنم: در مورد بخش نخست یعنی تصحیح متون همچنانکه بر اهل تحقیق روشن است، دستیالمت به نسخهای که پیرامون آنها «اساس» نهاد کار آسانی نیست و اغلب با دشواریهایی همراه است که گاه بیشدن است و اهل فن میدانند که زحمت تصحیح یک متن به شرطی که بر مای اصول علمی انجام گیرد، از تالیف بیشتر است.
- پرنسور خامدی در این قسمت از کارهایش با دقت و حوصله‌ای که غایب

است، نسخهای خطی گوناگون را از آنها نفاذ فراهم آورده‌اند و نسخه بدل‌های گوناگون را نقل کرده‌اند به نحوی که بعضی از کتابهای تصحیح شده ایشان در حلقه پهنای هند گویبار است.

اما در زمینه مقایسه و نوشتنهای تحقیقی استاد، تنوع و فراوانی خاصی به چشم می‌خورد. این محقق پرکار و پرحوصله دو پژوهشنامه‌های متنوع خود از شرافت هند تا فوارسوی سرزمین هند و ایران و ترکیه و شوروی و دیگر مراکز قلمرو زبان فارسی به سر اتفاق می‌پردازد و هر جا نشانی و نکته‌ای از مسائل مربوط به زبان فارسی و فرهنگ و تمدن ایرانی می‌یابد، حلاوت درونی او را بدان می‌کشد تا بگوید و باز نماید و بسویسد، در پرواز اندیشه به همه‌جا پر می‌کشد و سر می‌زند و از کرد تا گران سرزمینهای دور در قلمرو زبان و ادب پارسی سیر می‌کند و غریبه‌ها می‌پیماید و به بار می‌نشانند. او این سفر روحانی از زادگاهش هند آغاز کند و به «هندوی فارسی‌دان» (۲۳) می‌پردازد و از «نظیر اکبرآبادی و سنگ‌دهی» (۲۴) و «مثنوی مهر و شاه جمالی دهلوی» (۲۵) و «بعضی نسخهای خطی مهم دیوان حسن بنجری دهلوی» (۲۶) سخن می‌گوید. پس از آن از وطن دور به سرزمینهای دور دست می‌آورد، به این امید که در این سفرها با دست‌پوری سرگردان و هم‌سرمی‌گردد. در طوس سرزمین ادیب‌پرور خراسان بزرگ در احوال «عارف خراسانی» (۲۷) تحقیق می‌کند، به «دیوان طوسی» (۲۸) می‌آویزد و «بیک محاسن ناشناخته دقیقی» (۲۹) را حل می‌کند. در آنجا به حال‌پرسی «دانش انهدی» (۳۰)، «قدسی مشهدی» (۳۱) و «انانی مشهدی» (۳۲) می‌رود و بعضی از «عارف ناشناخته فردوسی و عنقری» (۳۳) را می‌یابد و رفتی شکوه و عظمت فردوسی را در طوس می‌بیند به تحقیق درباره «شاهنامه و هند» (۳۴) می‌پردازد. به شهر لوهان خراسان می‌رود تا درباره نوعی غیبت‌شانی پژوهشی کند. در همان نزدیکی گزارش به نیشابور شهر بزرگ خراسان قدیم می‌افتد. ابتدا

سری به «خم کدۀ عیام» (۳۵) می‌زند و در این شهر «سه قصیده ناشناخته امیر معزی» (۳۶) شاعر معروف را می‌جوید. استاد در سفرش به سوی مغرب از دیار میهن و سپهر آملی می‌گذرد و آنجا از «مولانا کاشفی سمنزاری» (۳۷) سراغی می‌گیرد.

استاد عارف مسلک ما سپس روانۀ سرزمینهای سرسبز و غرم مازنداران می‌گردد. تا «صوفی مازندوانی» (۳۸) را ببیند و از احوال «طالب آملی» (۳۹) استقاری کند. در ایالت مجاور و کمی از طرفتر به دیار با صفای گیلان و حاشیههای درپای غزو قدم می‌گذارد تا خطۀ پهناور و همیشه بهار گیلان را بنگرد و به دیدار «فتح گیلانی» (۴۰) ناآل اید. سفر در حاشیه شمالی ایران استاد را به یاد زردشت به سرزمین افرها و آذربایجان می‌کشاند و به یاد هند و سیکهندی می‌افتد و از سر سلسلۀ شاعران سیکهندی «هائب تیریزی اصفهانی» (۴۱) سراغ می‌گیرد و سپس در اینجا به دیدار «شهریار» (۴۲) شاعر معاصر می‌شنابد. در کاشان شهر گل و گلاب ایران با استشمام عطر روحبخش مزارع گل سرخ درنگ بیشتری می‌کند و به سراغ «ابوطالب کلیم کاشی» (۴۳) می‌رود و سپس با در «شریف کاشی» (۴۴) و «سنجر کاشی» (۴۵) دیدار می‌کند. در سفرش به همدان به دیدن «ناصر همدانی» (۴۶) می‌رود و پس از آن در ساوه از سلمان ساوجی می‌پرسد و «لسعه خطی و کینه و پُرازش غزلیات سلمان ساوجی» (۴۷) را معرفی می‌کند و «چند غزل غیر چاپی» (۴۸) از او را باز می‌جوید.

استاد به شهر اصفهان که نصیح جهانیش لقب داده‌اند، می‌رود تا تجلی هنر معماری و ذوق هنرمندان آن مرز و بوم را بنگرد و تحسینشان کند و در آنجا نیز به تحقیق درباره «مقطعات ناشناخته خلاق المعانی» (۴۹) بپردازد و درباره «هائب تیریزی اصفهانی» (۵۰) بنگارد.

در سفر به نواحی جنوبی ایران به شهر شعر و عرفان شیراز می‌رود تا

به دیپارت حراجه شیراز شاید و «یکی از نسخه‌های خطی کهنیه و اصیل دیبوی حافظ» (۵۱) را به او رد «شکر شکشان قلم پارسی» کند و ارمغانی برای «فرهنگان هند» آورد. در شیراز «عزلیات ناشناخته سعدی» (۵۲) را بار می‌جوید و با «کامی شیرازی» (۵۳) دیدار می‌کند. استاد به کرمان یکی از دورترین شهرهای ایران نیز سفر می‌کند تا اعجاز هنر قالی‌بافی را بیگرد و حال «خراجوی کرمانی» (۵۴) را ببیند.

پرفسور شامی استاد پُرکار ما به حکم وظیفه در بازگشت سری به پادشخت ایران می‌رود تا دارالملک‌افه را ببیند و «سلیم تهرانی» (۵۵) و «سعدی تهرانی» (۵۶) را هم از یاد نبرده باشد. استاد قبل از ترک ایران قزوینیان را نیز در خاطر دارد و ملاقاتی با «سالم قزوینی» (۵۷) دست می‌دهد.

استاد حامی دوری را بهانه ترفتن به سرزمینهای دورتر قلمرو زبان فارسی قرار نمی‌دهد و به شوق کعبه تحصیل خار مغیلات (۵۸) می‌کند و برای سفر به سرزمین عثمانی و بلخ سفر را بر خود هموار می‌سازد تا درباره «اثار نادر امیر خسرو در ترکیه» (۵۹) به جستجو برخیزد. از ترکیه به شوروی قدیم سفر می‌کند تا یک «شاعر فارسی شوروی» (۶۰) را بیابد. در بلخ به زیارت «مولانا جلال‌الدین رومی» (۶۱) شاعر بلند آوازه عارف می‌رود و در مرو با «خواجسته حسن مروی» (۶۲) دیدار می‌کند و نیز محقق «اشعار ناشناخته فردوسی و عنصری» (۶۳) را بار می‌جوید.

استاد آراء افغانستان بار می‌گردد تا درباره «کلام غیر چاپی مولانا عبدالرحمن جامی» (۶۴) تحقیق کند و به پژوهش تحت عنوان «قصاید ناشناخته و گزاشهای شعری بزرگ ایران» (۶۵) و «مقطعات و رباعیات ناشناخته شعری بزرگ فارسی» (۶۶) دست‌زند. او «ارباب ادبی افغانستان و هند» (۶۷) را فراموش نمی‌کند و درباره «فعالیت‌های اجتماعی و ادبی افغانستان» (۶۸) داد سخن می‌دهد.

پرفسور غایبی دو راه بازگشت به وطن و در پایان این سفر دور و دراز رفع خستگی را همس دیدار سرزمین مهد چلمان کشمیری می‌کند تا «حدیث کشمیر در ادبیات فارسی» (۱۷۹) را بنگارد و با استعانت از «امید کشمیری» (۷۰) و با دیداری از «عسی کشمیری» (۷۱) به وادی استغنا رسد و سر انجام به همراه «فانی کشمیری» (۷۲) به ققائ روحانی پای بگذارد.

استاد رفتی قدم به خاک وطن می‌گذارد تنها خستگی این سفر طولانی و رفع تحصیل نوشته فراوان علمی را احساس نمی‌کند که میر در آفاق و انفس در او تحولی به وجود می‌آورد تا آنجا که بعد مکانی را از یاد می‌برد و «انجربده» وطن را فراموش می‌کند و به پاکستان می‌رود تا به بحث درباره «اقبال از حیث فلسفه‌ای فارسی» (۷۳) بپردازد و از انوار «منیر لاهوری» (۷۴) کسب فیض کند و «تراجم آثار هندی به فارسی» (۷۵) را باز نویسد.

پرفسور غایبی احساسات ملی گرائی و وطن خواهی خویش را نیز هرگز از یاد نمی‌برد و از حق شناسی و قدردانی نسبت به آلهائی که به ربان فارسی خدمت کرده‌اند، غافل نمی‌گردد. مؤسسه بزرگ لکهنو را می‌سپاید و با مقالهای تحت عنوان «مهم منشی نول کشور در گسترش ادبیات فارسی» (۷۶) دینی را که احساس می‌کند ادا می‌نماید. به فارس می‌رود و «حدیث بنارس در ادبیات فارسی» (۷۷) را بیان می‌دارد سپس به دهلی باز می‌گردد و حسن حنای را «هند از دیدگاه امیر خسرو دهلوی» (۷۸) را می‌نمایاند.

از جهت کمیت بر حجم پژوهشنامه‌های استاد بسیار چشمگیری است. اگر نقائله استاد را تحت عنوان «میلادی فارسی‌دان» که در دسامبر ۱۹۵۵ در مجله سخن انتشار یافت نخستین مقاله ایشان بدانیم و مقاله مربوط به عبدالرحمن جامی را که در ژانویه ۱۹۵۶ در مجله معارف به چاپ رسیده آخرین نقائله ایشان به شمار آوریم، مجموع مقاله‌های استاد فقط در فاصله زمانی همین ۳۱ سال به حدود

۱۴۰. مایع می‌گردد که با توجه به بیش از دوازده کتاب چاپ شده ایشان در همین مدت، رقم صفحه‌های آثار پرفسور حامدی دهها هزار صفحه را شامل خواهد گردید. ما این موفقیت بسیار بزرگ را به استاد حامدی از کین‌دندان تبریک می‌گوییم و آرزو می‌کنیم خداوند سلامت و طول عمر به استاد دهد و سایه مقدس و برکت ایشان را سالها بر سر زبان و ادب فارسی در خطه پهناور هنر عزیز مستدام دارد و از این رهگذار زنده‌گی علمی بسیار موفقیت‌آمیز استاد را رهنمودی و تجربه‌ای ارزنده فرا راه دانش‌پژوهان و نسل جوان ما بگذراند که (۷۹):

مرد خردمند حسن پیوسته را عمر دوستانه در این روزگار
نماند یگویی نهموسه امواجستن با دگری تجربه بردن بکار (۸۰)

پانوشتها

۱. این سمینار در تاریخ ۲۵ دیماه ۱۳۹۰ هجری مطابق ۱۵ ژانویه ۱۳۹۲ در تالار نامیور دانشگاه اعلیٰ برگزار گردید.
۲. تفصیلی این خدمات در مقاله تفصیلی از نگارنده که در مقدمه فرهنگ فارسی هنری به چاپ خواهد رسید، آمده است.
۳. مطلع غزل مشهور حافظ و مصراع دوم چنین است:
استاد عشقم و آن در دو جهان آوردم دیوان حافظ چاپ قرایی و دکتر علی (۱۳۱۰).
۴. نیز رک: پانوشته شماره ۲.
۵. مقدمه لغت فرس به کوشش دکتر دبیر میاقی.
۶. رک: مقدمه صحاح الفرس به اهتمام دکتر عبدالعلی طاعتی.
۷. رک: مقدمه فاضل پرفسور نادیر احمد مصحح کتبه از انتشارات سگه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۵۴)، تهران.
۸. فهرست عناوین این فرهنگها در مقاله یاد شده در بند ۲ آمده است.
۹. مأخذ اخیر.
۱۰. مأخذ اخیر.

۱۱. پروفیسور امیر حسن حامدی حابرو "PADAM SHRI" نشان افتخار، سال ۱۹۹۲ ریاست جمہور ہند تاتل گردید و بدین مناسبت مجلس بزرگداشتی برای او با حضور مقامات بلند پایه دانشگاهی و سفیر جمہوری اسلامی ایران برگزار گردید.
۱۲. بداء این رقم سال فارغ التحصیل شدن استاد از دورہ فوق لیسانی دانشکدہ سنت عباسی، دانشگاه آگرا بہ سال ۱۹۴۴ و نیز استصافہ ایشان بہ عنوان استادیار زبان فارسی در دانشکدہ سنت استن، دہلی، بہ سال ۱۹۴۵ است.
۱۳. YOGAVASISTHA در اصل بہ زبان سانسکریت و منظومہای شامل ۴۰ ہزار بیت برودہ کہ بعدہا خلاصہہای متعدد از آن فراہم گردیدہ و از معتبرترین آثار دربارہ عقاید فلسفی ہند پیشار می‌رود.
۱۴. صورت دیگری است از قوجان کہ شہری در شمال خراسان فعلی است. رکن: مجلۃ معارف، اعظم گروہ، ژوئن ۱۹۹۷.
۱۵. پدمارت (PADMAVATI) یک انسانہ ہندی است کہ افراد زیادی آرا بہ نثر و شعر ترجمہ کردہ اند کہ از جملہ آنهاست: شمع و پروانہ، پدماوت ڈاکرہ و تہجد، یومنان سین، هنگامہ عشق، شغفہ القلوب.
۱۶. جایی: یکی از شہرہای ایالت یوپی. ہند است.
۱۷. PANCHANKYANA این کتاب از متن کلاسیک سانسکریت بہ نام پنچانترا در زمان اکبر بادشاہ مغول بہ فارسی گردانیہ شدہ بود.
۱۸. دکتر تارا چند (Dr. TARA CHAND) مورخ شہیرہ دانشمند ہندی، چندی رئیس انجمن ہند و ایران بود و در آن زمینہ مطالعات ارزشمندی داشت. مدتی نیز سفیر ہند در ایران (۱۹۵۱-۱۹۵۲) بود. در آبانماہ ۱۳۴۲ بہ دعوت آن دانشگاه بہ ایران رفت و مقام استادی افتخاری آن دانشگاه بہ او اعطا گردید.
۱۹. دکتر سید نفول احمد متولد ۱۹۳۴ در شہر الہ آباد بود در عمان دانشگاه تحصیل کرد و دکترا در زبان و ادبیات فارسی گرفت. او استاد و رئیس بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دہلی بود و بہ سال ۱۹۹۰ درگذشت.
۲۰. کتابی اخلاقی و عرفانی و مانند دوش مولوی در مضمون تشبیل آمیز است. در این منظومہ کوچک اور کہ نقش جمال ظاہر، میناروح، دلالہ نفس مرکب سائن ابلیس

را دارد.

۲۱. این کتاب به سال ۱۹۸۲ به همت انجمن فارسی دہلی به چاپ رسیده است.
۲۲. به نقل شفاهی استاد.
۲۳. مجله سخن، تهران، دسامبر ۱۹۵۵، فارسی.
۲۴. یادنامه نادر عرشی، دہلی، نو، اردو.
۲۵. مجله علوم اسلامی، علیگر، ژوئن ۱۹۹۱، اردو.
۲۶. ستادی، دہلی، نو، نوامبر ۱۹۸۱، اردو.
۲۷. بیادری، لکھنؤ، آوریل ۱۹۹۹، اردو.
۲۸. مجله یقینا، تهران، ژانویه ۱۹۵۸، فارسی.
۲۹. فرهنگ و هنر، تهران، بهمن‌ماه ۱۳۵۵، فارسی.
۳۰. هندی، تهران، مارس ۱۹۹۲، فارسی.
۳۱. اسلامک کلچر، حیدرآباد، آوریل ۱۹۹۲، انگلیسی.
۳۲. معارف، اعظم‌نمره، نوامبر ۱۹۹۲، اردو.
۳۳. مجله انجمن علم و ادب، دہلی، نو، ۱۹۷۹-۷۷، فارسی.
۳۴. فردوسی، ادبیات جهان، تهران (چشم‌گوش)، ۱۹۷۴، فارسی.
۳۵. یادنامه آغا شیر قزلباش، دہلی، نو، ۱۹۸۴، اردو.
۳۶. دانش، سری‌نگر شماره ۵، اردو.
۳۷. برهان، دہلی، ژوئن ۱۹۶۵، اردو.
۳۸. جامعد، دہلی، نوامبر ۱۹۶۳، اردو.
۳۹. اسلامک کلچر، حیدرآباد، آوریل ۱۹۶۷، انگلیسی.
۴۰. میری، حیدرآباد، نوامبر ۱۹۶۸، اردو.
۴۱. انجمن ادب، لکھنؤ، دسامبر ۱۹۶۵، فارسی.
۴۲. معاصر، پشاور، ژوئیه ۱۹۵۹، اردو.
۴۳. مجله انجمن تحقیقات، پشاور، ۱۹۶۸، اردو.
۴۴. میری، حیدرآباد، نوامبر ۱۹۶۶، اردو.
۴۵. برهان، دہلی، نوامبر ۱۹۶۷، اردو.

۴۲. فرهنگ و بوم بومی، فارس ۱۳۹۸، اردو.
۴۳. مجله کتابخانه خدا بخش، پتنا، ژانویه ۱۳۹۸، فارسی.
۴۴. مجله کتابخانه خدا بخش، پتنا، ۱۳۹۲، اردو.
۴۵. شریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، اصفهان، ۱۳۷۶، فارسی.
۴۶. اندو ایرانیکا، کلکته، دسامبر ۱۳۹۵، فارسی.
۴۷. خرد و کوشش، شیراز، آذرماه ۱۳۵۱، فارسی.
۴۸. کیهان فرهنگی، تهران، دیماه ۱۳۴۳، فارسی.
۴۹. مجله علوم اسلامی، قلیگره، ژوئیه ۱۳۹۲، اردو.
۵۰. خواجوی گرمزی (۱۳۹۹، ۱۳۵۲) شاعر بلند آوازه کرمان است که معاصر ابو سعید بهادر بود و علاوه بر دیوان عسکری نیز به سبک نظامی گلجوی دارد.
۵۱. انگ، دهلی، اکتبر ۱۳۵۹، فارسی.
۵۲. انیس هند، تهران، مردادماه ۱۳۴۷، فارسی.
۵۳. شیراز، سری نگر، سپتامبر ۱۳۶۸، اردو.
۵۴. در بیان گو به شوق کعبه خواجی زد قدم مویشها گل کند خار معیان غم معور حافظ
۵۵. آج کل، دهلی نو، نوامبر ۱۳۷۴، اردو.
۵۶. سب، هیدرآباد، سپتامبر ۱۳۹۳، اردو.
۵۷. مجله انجمن هند و ایران، دهلی نو، آوریل-ژوئیه ۱۳۷۴، انگلیسی.
۵۸. *Maulana Jalaluddin Rumi – His Time and Relevance to Indian Thought*.
۵۹. اکادمی، لکهنو، ژانویه-فوریه ۱۳۸۳، اردو.
۶۰. مجله انجمن هند و ایران، دهلی نو، ۱۳۷۶-۷۷، فارسی.
۶۱. معارف، اعظم گره، ژانویه ۱۳۸۲، اردو.
۶۲. مجله انجمن هند و ایران، دهلی نو، ۱۳۷۶، فارسی.
۶۳. مجله سخن، تهران، ژانویه-فوریه ۱۳۷۷، فارسی.
۶۴. ادب، کابل، ژوئن-ژوئیه ۱۳۹۲، فارسی.

۹۸. تیا دور، لکهنوه مه ۱۹۸۲، اردو، .
۹۹. آیته الله، تهران، شهریور ۱۳۳۷، فارسی،
۱۰۰. تار، دانش، سری نگر، اردو.
۱۰۱. اهنگ، دهل، نوامبر ۱۹۵۹، فارسی.
۱۰۲. شیراز، سری نگر، ژوئن ۱۹۶۲، اردو.
۱۰۳. اندو ایرانیکا، کلکته، مارس-ژوئن ۱۹۶۸، فارسی.
۱۰۴. اهنگ، دهل، دسامبر ۱۹۵۹، فارسی.
۱۰۵. راجتمای کتابه، تهران، مرداد ۱۳۳۹، فارسی.
۱۰۶. تیا دور، لکهنوه نوامبر-دسامبر ۱۹۸۰، اردو.
۱۰۷. آج کل، دهل، نو، ژوئیه ۱۹۸۱، اردو.
۱۰۸. اکادمی، لکهنوه، ژوئیه ۱۹۸۱، اردو.
۱۰۹. این دو بیت منهور را افشال و حکم دهلخدا از سعدی دانسته است.
۱۱۰. پاره‌ای مقالات چاپی استاد را در کتابخانه‌های دهل نیافتم و سایر اساتید محله و سال انتشار انهدلی را که در عابندی نامه نقل شده بود، از آن کتاب نقل کردم.

--*-*-*

تقلید از غرب

شرق را از خود برد تقلید غرب مایهٔ این اقوام را تنقید کرد
 علم و فن را ای جوان شوق و شنگ مغز می‌باید به سنجوس فرنگ
 غربیان را شیوه‌های ماحری است تکیه جز بر خویش کردن کفاری است
 گر چه دارد شیوه‌های رنگ و رنگ من بحر عبرت بگیرم از فرنگ
 ای با تقلیدش تمبر آزاد شو دامن قرآن بگیر آزاد شو
 چون مستجابان اگر داری جگر در خمیر خویش و در قرآن نگر
 فد جهان تازه در آیات اوست عصرها پیچیده در آیات اوست
 یک جهان عصر حاضر را بر است گیر اگر دو سینه دل معنی رس است
 زنده‌ای؟ مشتاق شو، حلق شو همچو ما گیرندهٔ افشاق شو
 سدهٔ آزاد را آید گران زیستش اسدو جهان دیگران

مرد حق برآید چون شمشیر باش

خود جهان خویش را نقدیر باش

چهره‌نویسی

دکتر شریف حسین قاسمی
دانشگاه دهلی، دهلی

اطلاعات ما دربارهٔ «چهره‌نویسی» زیاد نیست، مهر ضرورت چهره‌نویسی در هند از دیر زمان معمول بوده و برای معرفی ظاهری اشخاص و جانوران و اشیای دیگر نوشته می‌شد و مشخصات اینها در آن مرلوم می‌گردید. چهره‌نویسی را می‌توان با مصطلح امروزی «شناختنامه» تلقی کرد.

اثری داریم بنام «چهره‌نویسی» (فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۵، ص ۴۸۴) که نویسنده آن محمد علی اسرا در ۱۹ باب زیر ترتیب داده است:

- ۱- چهره‌نویسی آدم، ۲- چهره‌نویسی اسب، ۳- چهره‌نویسی فیلان، ۴- شتر، ۵- میانه، ۶- پالکی (وسیلۀ حمل و نقل اسانها)
- ۷- نرگزار، ۸- جاموس (گاو میش)، ۹- (۲)، ۱۰- اسب پادشاه، ۱۱- ببر و کمان، ۱۲- تفتنگ، ۱۳- تفتنگ لرنگستان، ۱۴- اهو، ۱۵- شیر، ۱۶- چیتا (پلنگ)، ۱۷- باز، ۱۸- غوک، ۱۹- زره.

از این موارد می‌توانست می‌آید که چهره‌نویسی آدم، جانوران و اشیای دیگر مورد استفادهٔ اسان در آن زمان معمول می‌بوده است. هدف نویسنده در این اثر اینست که یاد دهد چهره‌نویسی باید چگونه انجام گیرد.

نویسنده این اثر خود را با توضیح چهره‌نویسی استاد مدینقراو شروع می‌کند:

باب اول، چهره‌نویسی آدم

آدم سر رنگ، شورا رنگ، سرخ رنگ، سفید رنگ، یاقوتی رنگ، گندم رنگ،

لرّاح پیشانی، گشاده سرو، قدری پیوسته ابرو، میخی چشم، اوری چشم...

عکس یک «چهره» یا دایره بگوئیم معرفی مشخصات چهرهٔ کسی یک نفر در

بهر چاپ میشود که او دوستی بدست ما رسیده است. می‌دانیم که این چهره

متعلق به کدام دوره است و با کجا نوشته شده بود. ولی چون حالت لوحه است و

غالباً کم‌بافت، برای استفادهٔ جوانان گرامی شامل این شماره میگردد:

چهرهٔ آدم
مرد کور، گندم رنگ، سرخ
رنگ، شورا رنگ، سرخ رنگ، سفید
رنگ، یاقوتی رنگ، گندم رنگ،
لرّاح پیشانی، گشاده سرو، قدری
پیوسته ابرو، میخی چشم، اوری
چشم...

(متن عکس)

حقیقت مقرر مذکور: گندم رنگ، لرّاح پیشانی، گشاده ابرو، میخی چشم،

بلندی، غر دو گوش مورّاح، تکمه بالای ابرو، جانب راست، ریش و سروت سفید،

تمام له تخمیناً ...

رباعیات «امیر خسرو»

پرفسور سید وحید اشرف

دانشگاه مدرس، هند

تقریباً صد و بیست و پنج رباعی «امیر خسرو» را مورد مطالعه قرار داده‌ام که در بعضی از نسخ خطی دیوان «خسرو» در کتابخانه ایالت تامیلنادر شامل است. در این رباعیات گاهی کاتب اشتباه کرده است (۱) و گاهی از سبب کرم خوردگی کافه بعضی رباعیات نابخوانا است. رباعیاتی که در قرائت اشتباه دارد یا نابخوانا است، از مطالعه من خارج است.

رباعیاتی که مورد مطالعه قرار گرفت تقریباً چهل تا از آن نظریات اخلاقی شاعر را دربردارد و تقریباً چهل و پنج رباعی عاشقانه است و رباعیات باقی مانده مشتمل است بر موضوعاتی مانند شراب و نوروز و منج و رزم. علاوه بر این رباعی دیگری به بعضی وقایع تاریخی اشاره می‌کند. رباعیاتی هم هستند که خیلی رکیک و غیر اخلاقی است و باید سلیشه که مرود «خسرو» دهلویست. از این نوع رباعیات هم صرف نظر شده است. در بعضی رباعیات طنز و تشبیه بکار برده شده است. اینجا فقط یک رباعی نقل میشود که در جواب شخصی نوشته شده که قولیت شام «امیر خسرو» او را زنجانیده بود:

می‌فکد زنی مرا که چون آمده‌ای می‌سپد و سلاجی و دیوان آمده‌ای

شک نیست که از ... قزاق مادر با طبل و غلم رده پروت آمده‌ای

از جمله ۱۶۵ رباعی، تقریباً ۹۰ رباعی دارای تنها دو موضوع است. یکی

عصر و غزل و دیگری نظر اخلاقی شاعر. همین نوع رباعیات «امیر خسرو»

مهم‌ترین و شایسته‌ی مطالعه است و می‌توان بر مبنای همین رباعیات مقام «خسرو» را در رباعی سربان فارسی تعیین کرد. از رباعیات تاریخی می‌توان اطلاعات تاریخی اخذ کرد. رباعیانی که درباره‌ی نرووز و شرف است غالباً در پیروی دیگران نوشته شده است. در رباعیات اخلاقی واژه شراب به معنی شراب معرفت آمده است. رباعیات مدحیه «خسرو» نشانگر شکوه بیانش می‌باشد ولی تعداد محدودی «خسرو» در رباعیات زیاد نیست. یکی از معدودین او غازی ملک و دیگری خواجه نظام‌الدین اولیا فرشد روحانی اوست.

رباعیات «خسرو» تاکنون مورد مطالعه قرار نگرفته است، در حالیکه رباعی از اصناف شاعری است که عقیده و فکر شاعر را موضوع اشکار می‌کند زیرا که در رباعی عموماً ابهام و پرده‌داری در اظهار بیان نیست. شاعر عقیده و فکر خود را کاملاً به‌وضوح بیان می‌کند، روشن بیانی وصف خاص رباعی است و ابهام و پرده‌داری وصف خاص غزل.

هنر «امیر خسرو» در رباعیات اخلاقی بطور کاملی جلوه نمی‌دهد و فقط در چند رباعی اخلاقی ذوق جانش کاملاً نمودار شده است ولی برای پی‌بردن نظرهای اخلاقی «امیر خسرو» می‌توان از این رباعیات صرف نظر کرد. این رباعیات تا این وجه آروم هم نیست که لایقی اعتنا باشد ولی هنر «خسرو» در رباعیات عاشقانه کامل توجه است. بعضی از رباعیاتش در اینجا نقل می‌شود که عقاید و فکر او را می‌رساند. «خسرو» که سر تا پا بنده عشق است درباره‌ی عقل چه می‌گوید:

تا عقل تو بر نفس مقدم نشود اسلام تو پیش ما مسلم نشود

دندان طمع که باد جرم است دور تا بر نکستی درد سرت کم نشود

ازین رباعی معلوم می‌شود که «خسرو» ایمان تقلیدی را اهمیت نمی‌دهد بلکه لازم می‌شود که عقل را از روی علم مطمئن کرد و بعد از آن کار عشق شروع می‌شود. اصل مصائب انسان جرم و طمع است، جرم و طمع خصوصیت نفس

است. انسان رفتی حریص می‌شود که عقلش مطیع نفس او می‌گردد. بنا بر این در نظر شاعر اسلام مردم حریص مسلم نیست.

«خسرو» همیشه با شاهان و دربارهای آنها رابطه پیدا داشته است در حالی که خود از حرص و طمع دور بوده است و دلش ازین روش رندگانی خوشحال بوده و بنا بر این در یک رباعی اظهار حقیقت می‌کند:

خوار است کسیکه علم و حکمت دارد / جاهل همه روز ناز و نعمت دارد
لیکن چنگم که چهل در عالم عد / پیوسته غلافه‌ای بحشمت دارد
در رباعی دیگر در همین ضمن می‌سراید:

هر چند که از عهد عالم باید ریش / روز دست سپهر دور خودم هر دم نیش
دوری نبود سرا که روزی طلبم / از غیر خداوند جهان روزی خویش
«خسرو» می‌گوید که فقط تقوی است که به نفع مردم است:

تا چند ترا حرص و طمع خواهد بود / بر لوح دلت نفس جزع خواهد بود
بگذر از سر جزع که در آخر کار / نفع تو ز تقوی و ورع خواهد بود
کمی بعد از «خسرو» «خواجده حافظ» سرود:

رضا نداده بد و ز حین گره بکشای / که بر من تو در اختیار نگذاشت
عقده «خسرو» هم همین بوده است که در رباعی زیر گنجانیده شده است:

هر چند که از قضا ملا می‌آید / روز قوس فلک تیر جفا می‌آید
در کسج جفا نشسته و منتظرم / تا باز دگر چه از خدا می‌آید

ولی بیان «حافظ» از بیان «خسرو» متفاوت است. شعر «حافظ» این معنی می‌دهد که انسان بیگانه نباشد منتظر حکم تقدیر باشد بلکه باید کار کند. «حافظ» می‌خواهد بگوید که اختیار انسان حقی دارد. او نمیتواند اوزوهای خود را برآورد لذا اگر انسان به هدای از هدایای خود نمیرسد، رنجور نشود و راضی برضای خدا باشد. رباعی «خسرو» حال آن شخص را نشان می‌دهد که بعضی

مجبور است که نمی‌تواند تدبیری را بعمل آورد، او در رباعی زیر انسان را به عمل و تدبیر آماده می‌کند و می‌گوید که نتیجهٔ عقل و تدبیر و تقدیر می‌گویند و این نتیجه را با حوشدلی باید قبول کرد. بدون تدبیر و عمل زندگی مانند پیرونی است:

مرد دوست که مستعد تقدیر شود / روز بهیر شدن، خجسته تدبیر شود
 زمین سال که نر پیر می‌شوی ای خواجه / روزی همد بازار پشیمون پیور شود
 مثل شعرای دیگر «خسرو» هم از مبولائی دنیا گفته می‌کند:

از خلق جهان وفا مجوبید که نیست / از اهل زمان وفا مجوبید که نیست
 سر چشمت قبضها خدا باشد و بس / از غیر خدا وفا مجوبید که نیست
 «خسرو» می‌گوید که برای دوست از قربان کردن جان هم خودداری نباید کرد:

گرم دم زلفای و مهر یاران عزیز / باید که کنی فدای ایشان هر چیز
 هر چند که جان عزیز باشد ای دل / چون یار طشبت گفته فدا کن آن چیز
 در رباعیات سومرو، چنانکه قبلاً گفته شد، هنر «خسرو» به‌کمال سرسید است.

سرسید که در این رباعیات مضرع چهارم جامع و دارای بیان کامل نیست، (۱۶)

کمال هنر «خسرو» در رباعیات عاشقانه‌اش بظهور می‌رسد. دل «خسرو» وارفته حس و گدازندهٔ عشق است. غزل‌های «خسرو» مثل سبای جزوهٔ حس خوبان و نیای می‌چشم محبوبان می‌باشد. این خصیعت در رباعیات عاشقانه‌اش هم بنظر می‌آید. درانی طبع و مضامین عاشقانه و گدازندگی و تملسل احساسات غزل «خسرو» را مزیت خاصی می‌بخشد که مخصوص به اوست. این کیفیت در رباعی ممکن نیست. در رباعی‌ای تنها یک کیفیت حسن یا یک رمز عشق یا نکته‌ای مربوط به حسن و عشق را می‌توان بیان کرد. درین محس «خسرو» در رباعی هم داد سخن داده است و اگر چه تعداد رباعیاتش در این زمینه خیلی کم است ولی آنچه هست خیلی جالب است و می‌توان گفت که در هند کسی در رباعی عاشقانه اغلب به

بفلسفه بدوخته «خسرو» می‌رسد و «خسرو» در رباعیات عاشقانه یا شعرای ایران
 قیامه می‌باشد.

موضوعات رباعیات «خیام» شراب و سیه‌تانی دنیا و اُلُله مفقوت می‌باشد.
 موضوعات رباعیات ابو سعید سی‌الخیر و سرمد و بابا افضل کاشی تصوف و
 اخلاقی است. این شاعران رباعی سرا در موضوعات خود داد سخن داده‌اند و بهترین
 رباعیات را فارسی سروده‌اند. همچنین رباعیات «خسرو» در موضوع حسن و عشق
 برایش یک مقام امتیاز دارد. این نوع رباعیات «خسرو» از لحاظ کمیت قابل
 ملاحظه نیست ولی در دیوانهای اساتید بزرگ شعرای فارسی تعداد رباعی زیاده از
 تعداد رباعیات «امیر خسرو» نمی‌باشد. تعداد کلی رباعیات «امیر خسرو» تخمیناً
 بیش از صد و پنجاه و کم از دویست می‌باشد. در «دیوان خواجه حافظ»
 اکثریت از محسنه قزوینی و دکنی (اسم غنی) تعداد رباعیات کمتر از پنجاه
 می‌باشد. «سعدی» تقریباً دویست رباعی سروده است. بگمان غالب در فارسی تنها
 دو شاعر بیش از صد شاعران دیگر رباعی سروده‌اند. یکی از آنها «سحابی»
 استرآبادی است که در ایران بوده و دیگری «خواجه میر درد دهلوی» که در هند
 می‌زیسته است. رباعیات «سحابی استرآبادی» در دست نیست. رباعیات
 «خواجه میر درد» هم تاکنون بچاپ نرسیده است. بنا بر این رباعیات این دو
 شاعر را می‌تواند مورد بررسی قرار داد. «سعدی» هم دارای مقامی بلند در رباعی
 می‌باشد و در ایران زمینه «سعدی» بر «خسرو» فوقیه دارد. ولی بهترین رباعیات
 «خسرو» نشان می‌دهد که او در هنر رباعی هم مهارتی داشت. این رباعیات
 «خسرو» چه به‌دستی او را در صفت رباعی باثبات می‌رساند، چه رباعی
 «امیر خسرو» در زیر نقل می‌گردد:

هر روز سینه‌ام لعل جگر چکنی سو گشته و رسوای جهانم چکنی
 بگشاید اگر دست بیایم تنها دانم چکنم اگر ندانم چکنی

عویان همه گشتند سر افکنده تو و ازاده دلان بجان و دل بنده تو
چون خنده زنی شکر غلام تو شود من بنده غلام آن شکر عنده تو

گر غم خواهی بیا که بر من بینی و اندیشه بنهد هزار غم من بینی
هر روز که دو تو دهم از دل بشدم یک روز دلت نشد که در من بینی

بتوان لب از خون مسلمان شستن هرگز نتوان مهر تو از جان شستن
بباری چو ترا ز دست نتوان دادن از آب حیات دست نتوان شستن

خسته چگری جان گلی را می پرسم خاکس صفتی پا بگلی را می پرسم
چون گشت گرفتار بزلتی تو دلم ای دوست گرفتار دلی را می پرسم

هنگام خزان که یاسمین می ریزد ابر از مژه لولوی شمعین می ریزد
هر سرخ گلی که می ریزد از شاخ خونی است که باد بر زمین می ریزد

مه را سر ابروی تو دیدن ندهم شب را غم گیسوی تو دیدن ندهم
آنکس که بدید رویت از جان ندهد چنانجا سر تو روی تو دیدن ندهم

آزار من دلشده ای یار مخواه گشتی چو ز حای دلم آگاه مخواه
من بنده ترا بجان و دل می خواهم تو عوا مخواه بنده را عوا مخواه

مشکین خط تو که بوی خون آید ازو دل خون شود آنگاه زبون آید ازو
خونم خوردی و گر لبست را بگزم نی خون تو خون من بروی آید ازو

از رشک تو خون دل بر افشاند گل ای شوخ بروی تو کجا ماند گل
تا باد حدیث گل رویت بشنید چون باد آمد روی بگرداند گل

ای انگه در دیده را بیایستی امروز شاید که بیایستی و بیایستی امروز
هرچند نیامد که آبی بر من با این هم باید که بیایستی امروز

جانا ز فراق تو غمبزم نه ز تو وز جور و جفای تو چشتم نه ز تو
ما را همه از چشم درستی می‌بینی وان از کزوی چشم تو بینم نه ز تو

دل پیوخ تو بهر شیرین نکشم جز خاک بر گری تو بالین نکشم
گفتی که تو بهر من جدا کن جانرا ای جان بقدایت، چکنم کین نکشم

رنجه مشر ای ز دیده بهتر پایت از رفتن اگر آبله شد بر پایت
مسکین دل من آبله پر خون بود افتاد بوقت رفتن اندر پایت

روزی که درآید چو تو عورشید رشی در خانه من بنده خواسته عوشتی
برخیزم و دیده را به پیش تو کشم چون نیست مرا بهتر ازین پیشکشی

شب نیست که درخون نبود منزل من و آنگه نه کسی از دالعه مشکل من
تا بر دل من خیال آن مه بگذشت هر روز مهبی می‌گذرد بر دل من

جانا چو رخ تو مه ندارد رویی مثل تو ندیدم بجهان دلجویی
گر با دلم زلفشو کز هست چیداک اندر سر تو گزوی نیاشد سویی

در رباعیات موسور مصرعۀ چهارم هر یک رباعی جامع است و رباعی را پخته‌تر می‌نامند. شعر باید که علاقه بشخصی مخصوصی ندارد بلکه باید دل هر کس را جلب کند. مثلاً مصرعهای زیر را ببینید که جامع می‌باشد و دارای بیان کامل است:

اگر امید حیات دست نتوان شستن
اندر سر تو گری نباشد مویی
با این هم باید که بیایی امروز
هر روز مهی می‌گذارد بر دل من
چون باد آید روی بگرداند گل
ای جان بفدایت! چکنم کین نکنم

حالت است که از «خسرو» و «سعیدی» رباعیاتی می‌بینیم که موضوعات مشترک دارند. مثلاً رباعیات این دو شاعر استاد بررگ، هنر «خسرو» واضح‌تر خواهد شد. برای مقایسه چند رباعی دو زیر نقل می‌شود.

مضمونی است که «عنصری» و «سعیدی» و «حافظ» هر سه در رباعی خود گنجانده‌اند. سرتوای گفت که آیا «خسرو» رباعی «عنصری» یا «سعیدی» را دیده بود ولی «خسرو» این مضمون مشترک را به‌نحوی مختلف بیان کرده است و از پیرایه سائش معلوم نمی‌شود که او از جای دیگر مضمون را اخذ کرده است ولی «خسرو» بیان را جالب‌تر ساخته است.

«عنصری» می‌گوید:

در عشق تو کسی پای ندارد جز من
در شوره کسی تخم نیکارود جز من
با دشمن و با دوست مدت می‌گیریم
تا هیچ کس دوست ندارد جز من (۳)

«سعیدی» می‌گوید:

آن درست که آرام دل ما باشد گویند که رشت است، بهل، تا باشد
شاید که مجسم کسی نه ریا باشد تا یاری از آن می تمسها باشد
منسوب به «حافظ»:

ای دوست ترا دوست که دارد جز من با خوی بدت پای که دارد جز من
هر جا که روم خوی بدت خواهم گفت تا هیچ کس دوست ندارد جز من
«عصری» در رباعی خود محبوب را خطاب کرده می گوید که ترا کسی
دوست نمی تواند داشت چه ترا دوست داشتن در شوره زمین تخمپری کردن است و
این فقط کار من است. بعد از آن در دو مصرعه دیگر می گوید که من هر جا که
روم یا دوست و دشمن از تو به خواهم گفت تا کسی ترا دوست ندارد.

ولی چون در دو مصرعه اول شاعر گفته است که کسی ترا دوست نمیتوان
داشت زیرا که همه می دانند که ترا دوست داشتن در شوره زمین تخمپری کردن
است. بعد از آن حاجت باعلام بدی معشوق در میان دوست و دشمن باقی نمی ماند.
«سعدی» در رباعی خویش نقی این بی ربطی معنوی را دور کرده است. او
می گوید که محبوب را که آرام دل من است، دیگران بد می گویند. بعد از آن
می گوید که این خوب است تا یاری با او تنها آن من باشد.
«خواجده حافظ» حسن بیان همین مضمون را جالبتر ساخته است.

بیان «حافظ» از بیان «سعدی» فرقی دارد. «سعدی» می گوید که مردمان
محبوبش را بد می گویند. برای بد گفتن هم قبلاً تعلق داشتن لازم است یعنی قبلاً
یاران دیگر محبوب «سعدی» را دوست داشته اند و خوی بدش را تجربه کرده اند.
«حافظ» بر حسب عادت خود محبوبش را پوشیده داشته است و می گوید که هر
جا که روم محبوب را بد می گویم تا کسی گمان محبت او در دل خود نیارد.
«حافظ» رمز محسوبیت را پیش نظر داشته است و در بیان خود احتیاط را ملحوظ
داشت است.

بنظر می‌رسد که این رباعی از «حافظ» نیست. «حافظ» در سراسر دیوان خود هیچ‌جا محبوب خود را به ننگفته و همیشه قدر و منزلت محبوب را در نظر داشته است. اینجا محبوب را به گفتنی متغایر با طبع «حافظ» است. اگر چه رباعی مذکور دارای این خصوصیت «حافظ» که همیشه محبوب خود را پوشیده داشته است، نمی‌باشد ولی اینجا معنویت کلام با طبع «حافظ» مناسبت ندارد. این رباعی در «دیوان حافظ» (ترتیب از محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی) هم نیست. بهر حال این رباعی بشعر من از هر دو رباعی گذشته بهتر است. حالانکه در این قسم به رباعی «خسرو» توجه فرمائید:

سه را سر ایروی تو دیدن ندهم شب را خم گیسوی تو دیدن ندهم
آنکس که ندید رویت از جان ندهد جان را سر تو، موی تو دیدن ندهم
«خسرو» سنگدای لطیف اختراع کرده است. می‌گوید که اگر کسی بعد از دیدن تو جان خود را سلامت دارد من او را اجازه نمی‌دهم که سر تو و موی تو را ببیند. منظور این است که هر که تو را ببیند، تاب دیدن نمی‌توان آورد و جان خود را نثار خواهد کرد.

«سعدی» می‌گوید:

بیک دور سائبانی صحرا من و تو از شهر برون شویم تنها من و تو
دانی که من و تو کی بهم غرض باشیم آن وقت که کی نباشد الا من و تو
«خسرو» می‌گوید:

هر دور بخمره قند جهانم چکنی سر گشته و رسوای جهانم چکنی
بکنند اگر من مست بیاهم تنها دانم چه کنم اگر ندانم چه کنی
در رباعی «سعدی» وضع چنین است که معنی را بطور رمز باید بیان کرد ولی «سعدی» این احتیاط را از دست داده است. در مصرعه چهارم رباعی «خسرو»، اگر چه بیانش روشن است ولی دارای رمزی است و خواننده باید طبق طبع و سلیقه

خوش معنی رباعی را پی برد. این بلاغت میان و مرثی و مثنی معنویت مصرعه چهارم رباعی را جالبتر و در معنی وسیع تر گردانده است.

بسیار رباعیات خمسه و بهاریه که در این اشعارهای مختلف و شیخ بر مذهب اندیشه و تخیل «خسرو» دلالت می کند:

سوز و سینه و بوسه‌ها شد گلگون می نوش و مثنی بدست اندیشه زبون
سازی سنگر که چون همی آید چون از سینه خیابان طوطی سیمه بودن

می خور کند و سوز و خور می آید در شعر معروف امیر تیره درمی آید
گویی که حسا عسر تر می سوزد کز آتش لاله درد سرمی آید

سوز و گدازت آنکه بصد ساز آید در آمدنش طرب در آفتاب آید
در وقت سوز و گل از خویشی سوخت سالی نباید که از بخود ساز آید

پاورقیها

(۱) برای مثال یک رباعی «امیر خسرو» در زیر نقل می کنیم. باید که کتاب چطور تعریف کرده است.

بر خویش خیمه ساز نباید کردن در نیز کنی نیکو نباید کردن
حسن آب روان است که بومیگردد بر آب روان تکیه نباید کردن
این رباعی قافیه ندارد.

(۲) این کتاب در ضمن یک مقاله بعنوان «رباعیات فارسی غالب» درباره حسن و قبح رباعی بحث مفصلی گردانده که در محله دانش شماره ۶۵ (اسلام آباد، پاکستان) چاپ شده است اینجا حاجت بشکرا نیست.

(۳) حمزه از قراقرم ترجمه دکتر پرویز ناتل خانلری، چاپ بنیاد فرهنگ ایران.

مراجع

۱. سند نسخه خطی «ایران» امیر خسرو که در کتابخانه الشافیه ایالت نامپتانور، مدرسی (هند) نگهداری می شود.
۲. دیوان حافظه ترتیب محمد قزوینی و دکتر قاضی غنی.
۳. «ایران» حافظه چاپ برگیر تصحیفات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد (پاکستان اردو).
۴. کلیات سعدی ترتیب محمد علی قزوینی.
۵. انزاعه ترتیب دکتر پرویز ناتل خانلری، چاپ بنیاد فرهنگ ایران.

غزل

ز گودش‌های چشمش مستی پیمانه می‌خیزد
گره گز ابروان می‌خیزدش مستانه می‌خیزد
چو در روز قیامت هر کسی خیزد بسودایی
شهبه سرگسی نو از تحد مستانه می‌خیزد
مهیای قنایم جلوه‌ای درکار می‌خواهم
مهم بر بام تابید آتش از خانه می‌خیزد
چراغ اهل عشق از گلبه من می‌شود روشن
نشسته دوه گز بر روزنم پروانه می‌خیزد
ز بس محو تصور کردن پارم نمی‌دانم
که در گاشانه می‌اید کند از گاشانه می‌خیزد
سبق از یک ورق لیلی و مجنون را چه حالت این
یگی دیوانه می‌گردد یگی فرزانه می‌خیزد
ز شرح قصه ما رفته خواب از چشم غامهان را
شب آخر نگشته و الهانه از افسانه می‌خیزد
بر دنیا و دین خواهی سرشگی بر جراحت ریز
کزین آب و زمین صد خرمن از یگدانه می‌خیزد
مگر گاهی «نظیری» می‌کشد آرامگاه اینجا
جنون از سایه دیوار این ویرانه می‌خیزد

تاریخهای وفات

پرفسور محمد ولی‌الحق انصاری
بازنشسته دانشگاه لکهنو، لکهنو

جناب آقای پرفسور محمد ولی‌الحق انصاری، استاد بازنشسته فارسی دانشگاه لکهنو، یکی از شعرائ معروف اردو زبان است که هم به فارسی شعر سروده و احساس از شعر فارسی خود را به نام «شعراء ادراک» به چاپ رسانیده است. استاد انصاری غالباً تنها شاعر فارسی زبان عصر ما در هند است که شعرهایی مریض در مجله‌های مختلف به چاپ می‌رسد و انتخاب شعر فارسی او مورد توجه فارسی‌دوستان هندی و ایرانی قرار گرفته است. استاد انصاری تاریخهای وفات بیشتر شعرا و دانشمندان ایرانی و هندی را ساخته است که بعضی از آنها نظر به اهمیت تاریخی و فنی در اینجا چاپ می‌گردد:

(۱)

تاریخ وفات شهریار

مدد حیف از جهان ادب شهریار رفت
با رنگ و بوی گلشن عالم بهار رفت
رفت آن خدیو مملکت شعر، وادویخ
الاسوس شاه ملک سخن سوتجوار رفت
با خویشتن برده دونقی بزم سخن‌وران
خاموش گشت سخن چمن چون بهار رفت
در لرم شاه‌ان بهد ساطع سخن‌وری
الکسی که بود مایه مدد الفخار رفت

انگلی که او را «سعدی» و «حافظ» بخویش داشت
 همیشه سخن نگذاشته آن نامدار رفت
 چون سال فوت او را «ولی» خواستیم گفت
 گوییم «پلنگه» که می شهریار رفت
 ۱۵۱۰ + ۷۱۹ + ۱۶۸۰
 (۴) محرم الحرام ۱۴۰۹ هجری قمری

(۲)

تاریخ وفات ملک الشعرا بهار مشهدی

بهار از جهات وحت بر بست القوس اجل تو من عمر را کرد همسین
 چه تاریخ فوت او «ولی» خواستیم گفت «بهار» سخن شد مبدل به پاییز
 ۲۰۸ + ۷۱۰ + ۳۰۴ + ۷۶ + ۳۲
 ۱۳۳۰ هجری شمسی

(۳)

قطعه تاریخ سقوط حکومت نجیب الله

حالت دکتر نجیب الله گریخت زمین خیر غمگین در من شاد شد
 آن سرسبز رفت آخر از بساط ختم دور جبر و استبداد شد
 از مسیر ملت اسلامیان ختم آخر فتنه الحاد شد
 ما بر «بازی» «ولی» تاریخ گفت «ملت افغان ز نو آزاد شد»
 ۴۷۰ + ۳۲ + ۱۹۷ + ۷ + ۵۹ + ۱۳ + ۳۰۴
 ۱۹۸۲ م

الرسالۃ العدالۃ الدوائی معنون به محمود شاه بهمنی

دکتر محمد زبیر قریشی
دانشگاه گجرات، احمدآباد

این اثر از سلطنت شاه بهمنی است نگاشته‌ای نسخه‌های خطی عربی و فارسی کتابخانه حضرت پیر محمد شاه احمدآباد استعمال داشت است. این کتابخانه دارای چند هزار نسخه خطی است که بعضی از آنها نادر و غالباً منحصر بفرد می‌باشند. *الرسالۃ العدالۃ* یکی از نادر این کتابخانه است. این رساله دارای سه مرتبه است. یکی آن که مصنف آن جلال‌الدین دوائی است. می‌دانیم که دوائی کثیرالتألیف است و در هر یک از کتب تاریخ ادبیات ایران و تذکره‌ها ذکر این رساله‌اش آمده. دوم آن که رساله مذکور در ۹۲۵ هـ استنسخ شده یعنی بیست سال بعد از آنکه دوائی سیم آنکه دوائی این رساله را به محمود شاه بهمنی دکنی، یکی از پادشاهان هند تقدیم نموده است. این رساله باید از ۱۹ مانی متر مشتق است بر ۱۱ ورق و هر ورق دارای پانزده سطر است.

محمد پیر احمدالدوائی معاصر محمود شاه بهمنی بود. حکومت محمود شاه بهمنی از ۱۳۸۶ تا ۱۵۱۸ م ادامه یافت و دوائی از ۱۳۲۶ م تا ۱۳۸۱ م زندگانی کرد. حیات علم و فضل دوائی همه را نیز فراگرفته بود. عمادالدین طارسی و گاروسی دو نفر داشتند نامور از جمله تلامذه او در احمدآباد سکنا گزیدند. عماد، شهر احمدآباد نامند شاه و حیدالدین عطری الگجراتی و مبارک مانگوری پدر ابو الفضل از اینان استفاده کردند. محمود گجراتی، دوائی را به هند دعوت کرد تا

منعطفشان عظم و مکتوبات مورّی را، مرجعی فراهم کند، گجاوان در یکی از مکتوبات به دوّانی که شامل مجموعهٔ مکتوباتش بنام ریاضی الانشاء می‌باشد، می‌نویسد:

«چشم دل را به نسیم وصال متورّ سازند و به طریق عزم این دیار ببردازند. طبران مرغ خاطر این فقیر در هوای آن طرف است و چشم دل مستهام منتظر نظارهٔ رحمت آن عز و شرف است و شرایط و علل تدریس با سرها مجتمع است.»

ورابط بسیار مهمی میان گجاوان و دوّانی استوار بود و بهمین مناسبت دولت بهمنی لا دوّانی تسجید کرده است. بر مبنای اطلاعاتی در این رساله دوّانی آرزوئی داشت تا خود را در رمقهٔ ملازمت محمود شاه بهمنی شامل کند ولی نظر به عللی که بسیار واضح نیست، نتوانست به هدف بپیاید و فقط به تصنیف این رساله و تقدیم آن به محمود شاه اکتفا کرد.

مطابق رسالهٔ عداله با تمهاتی از لامعات اخلاق جلالی متعلق به عدل، نشان می‌دهد که از لحاظ مطالب خیلی نزدیک به یکدیگر هستند. علاوه بر تشابه عبارات و سجع‌ها و یا فرق لفظی نه معنوی، رساله مذکور گاهی «ریح‌تر است و مصنف مایل‌الفتحیه خود را در آن مفصل‌تر میان کرده است.

تشبیهاتی از رسالهٔ عداله و اخلاق جلالی که در زیر نقل می‌گردد، باثبات می‌رساند که نویسندهٔ هر دو یکی است و سبک نگارش و بیان و نحوهٔ فکری و روش اخلاقی تابع در هر دوی این اثر نویسنده همانند است:

بعد از حمد و ثنّت مصنف در رساله می‌نویسد: ارتباط به اربابه سعادت مشعر مسعت دینی و دلبی و موجب رفعت ضروری و معلوی است چنانچه اهل تفجیم معتقدند که مهربان باعلی دولت از سعادت زائجهٔ مخدوم حظ وافر برمی‌دارند و ادبار نصیب مستجاب اهل نکت است. هر شخصی از اشخاص تحت تأثیر اسمی است از اسماء الهی و آن اسم باعث شریک یا اذبار او می‌باشد چنانچه مخالف و شاکر بین دو افراد بسبب تأثیر اسماء متقابل الهی است و ملائمت و موافقت میان

در لغز دال است بر این که ایشان نعت قهرمان اسماء متنازع الهی اند.

ذکر جان هر کسی ذکری است از اسماء حق

اسم احمد (هر) یا معز و اسم شیطان یا مدلل

پس اسلاک در رشته خلوص کسی که مظهر اسماء عظمی و جمال الهی است، مورث استقامت است چنانکه نور محسوس اگر بر جسمی متعقل افتد، بر اجسام دیگر که در گود افتد از آن نیز منعکس می شود. همچنین از محتبان نور معنوی می توان بقدر مناسبت و قرب با ایشان، استنارت کرد. در رحمت عشق رسول الله صلی الله علیه و سلم و آل و اصحاب الحضررت صلی الله علیه و سلم که آیات قرآنی شاهد عادل اند بر آن و احادیث صحیحه ناظر اند از او همین راز مفسر است که تعیبت پناهی مؤدی باستعداد است. این است که محبت رعایا برای پادشاهی که صاحب بخت بلند باشد، منشج سعادت است.

دوانی سپس می آورد:

«ما بر این مقدمات این معنی ضمیر این فقیر فقیر محمد بن اسعد الدوانی بود که خود را در سلک خدام برجیس احشام حقوت سلطانی سلطنت پناهی علاقه است گاهی جمشید جاهی خورشید انتصابی پادشاهی که بعد از این، مشام تلک به نشر بعضی مساقب علیه او معطر خواهد شد، منحصر سازد چون می کند خدمت صوری و قابلیت رعایت مراسم دیوی در مشا خود سعی یالمت. ملهم غیب در گوش هوش این ندا داد که متاع الدنیا قلیل و من یونی الحکمه فقد اونی غیراً کثیراً، پس نقش بند ملکوت این نقش بر لوح خیال کشید که چند کلمه در تحقیق عدالت که جامع جمیع فضایل است یا بعضی نکات و احداث متعلقه به آن به طریق اهل بیاه و عیان در سلک تحریر آورده معنون بالقاب همایوسی کند و بدین وسیله از اسرار خاطر خورشید مانور مستفیض گردد... «ارهر السلطان ابن السلطان ابن السلطان مظفر الدولة و الخلافة والدين محمود شاه الهمنی غدا الله ظلال عدلته علی

بنی نوع الانسان مدی اقتداد الزمان».

بعد از این انتساب می‌گوید:

«انسان مرکب است از دو قوت مسمی به عامله و عاقله و مؤخر الذکر را مشعباتی است چند و مبدلای به طرف یکی از اعداد منلوم بعد است از اعداد دیگر و موجب احتلال نیز است. عدالت عبارت است از سویته نگاه داشتن. اگر قوه عقلی و شهودی متفاد و مطیع قوه عامله شود، عدالت دست دهد و به استیلا، قوه ملکی، صلاح زیاید و اعتدال افزاید».

در این رساله دوانی دوباره عدالت نظر می‌دهد:

«عدالت اولاً متعلق به ذات شخصی است و قوی او، و ثانیاً به شرکاء و اهل منزل و ثالثاً به اهل مدینه و علم آرد و علم اخلاق و فرهنگ خوانند و نانی را علم تدبیر مبدینه».

حالا ملاحظه فرمایید. انصاری از لفظ ششم لامع اول اخلاق حلالی:

«عدالت متعلق است اولاً به ذات شخص و قوی او چنانچه ایمانی مدانه وقت

و ثانیاً به شرکاء او از اهل منزل و مدینه».

بعد از این از حدیث اکملکم راغ. که در اخلاق حلالی هم آمده دو گذشته است به تحلیل جوارح می‌زند یعنی جراحی که از امارت قرب قاهر است بتواند از جبهه امارت بعد داشته. پس از ذکر نگاه داشتن اعتدال در میان قوی و جوارح شخصی نا استعداد عدالت میان اهل منزل و مدینه پدیدآید و استحقاق خلافت الهی متعلق گردد. نقل حکایت کبش کسری مبدل از دامدای گندم که هر یکی از آنها به برکت عمل پشیمان ساداره چهار برابر دادند گندم بود. در میان هر دو مشترک است.

بعد از حکایت کبش کسری دوانی ذکر ممدوح خود در اخلاق حلالی

بدینطور می‌کند:

«الحق در این رساله واضح و برهان از یمن رافت و عاقبت حضرت خاقانی صاحب رحمانی در اندک مدتی انواع حصصیت مکافه بلاد و قاطبه عباد رسیده عرصه مدلت که از دست مرد ظالمان بایمال مهالک شده بود، روی سایهانی نهاد.»

بعد از حکایت گیسو کسری، در ترحیف محمود شاه بهمنی چنین می نویسد:

«المصدق که ذات مقدس پادشاه اسلام، جامع مکارم اخلاق و مظهر لطایف الطاف حضرت اخلاق است و فطرة سلیمه آنحضرت بر عدالت مظهر است.»

سیمی می برد از به تعبیر عدالت که سه نوع است و ارسطاطالیس بیان فائز بود و استاد و استدلال از احادیث «التعظیم لامرأه» «الدین النصیحة» و «ادبی دس فاحسن تدبیر» و روایت عذاف ابن مبارک بین رسالت عدالت و اخلاق جلالی مترادف اللفظ و المعنی اند.

آنچه نیز رساله را از اشعار متعلق به عدالت اخلاق جلالی متمایز می کند، تعریض تفصیل است. در اخلاق جلالی عدالت را رعدنی قهری قسری خوانده و در رساله عدالت آن را رحمانی یعنی قسری گفته است. اگر طرفین اهتمام به محبت دارند، احتیاج به عدالت بر خیزد. زیرا که محبت متقاضی اظهار تفصیل است نه سبوت چنانچه در لمة هشتم اخلاق جلالی می نویسد:

«در این بحث اشکال کنند که تفصیل محمود است و داخل عدالت نیست، چه عدالت مساوت است و تفصیل زیادت، و معلوم که خروج از اعتدال خواه باغراض خواه به تقریب مذموم است. پس باید که تفصیل مذموم باشد و جواب آن بهر وجه گفتارند که تفصیل احتیاط است در عدالت تا از وقوع نقصان ایمن باشد و احتیاط در توسط در همه ملکات بر یک متوال نیست، چه رعایت احتیاط که وسط است میان اسراف و بخل، به میل بطرف زیان تواند بود و در رعایت که وسط است میان شرف و خسوس به میل به نقصان و تفصیل متحقق نمی شود الا بعد از رعایت شرایط عدالت بان که اولاً ایقان به حد استحقاق نموده باشد و بعد از آن از جهت احتیاط و استظهار ریاضتی بان قسم کند و اگر همه مال بغیر مصرف استحقاق

صرف کند متفضل نباشد بلکه ماذر بود، پس تفضل عدالتی باشد ایمن از اعتلال و متفضل عادلانی باشد محتاط در عدالت و شرف از ازان جهت باشد که مبالغه و احتیاط در عدالت است نه ازان جهت که خارج ازان».

در اخلاق جلالی مصنف به همین ذکر مجمل تفضل اکتفا نموده است و در رساله عداله تفصیلی این اجمال آورده است یعنی تحقق تفضل منوط است بر رعایت و التزام آنها و همین مراعات مافی الضمیر مصنف مازاد علیه است و از چه مترشح می‌شود این است که تفضل اقتضای استغناء متفضل است نه انظلام او از عداله بوجه من الوجوه و متفضل مغلوب محبت است نه مفهرق اضطراب و ازدیاد که تفضل مژدی است به آن مرادف سلب استحقاق نیست و محرک هیچ یک از اطراف، منافعت پذیری یا استزاد نیست، پس تفضل امتداد استقامت است بر وسط نه امتداد و انحراف ازان. و ثوق شدید به وسط و میلان به اطراف متفاوت است.

این است جواب مقنع مصنف:

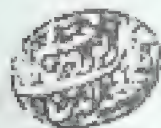
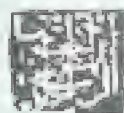
«متنظر لیب را در این سخن مجال سخن است. چه حاصل سوائ این است که طرفی اعتدال مذموم است. پس ظلم و انظلام هر دو مذموم باشند و تفضل از حیر انظلام است و ازین جواب منع هیچ یک ازین در مقدمه فهم نمی‌شود و گفته‌اند: «الاطراف کلها مذمومه» پس اولی آن است که جواب این چنین گوید که تفضل عبارت است از ترک حق خود بر وجهی که مژدی به انظلام نشود و این گاهی باشد که متفضل را بر وجهی از وجوه استغناء ازان حق باشد بنا بر توکل یا بنا بر ثروة و زیادتی تجمل و تفضل گاهی صورت بندد که بر وجه اختیار باشد نه بر وجه اضطراب و انفهار که آن هنگام از قبیل انظلام باشد و چون وجهی مذکور باشد خارج از وسط نباشد بلکه حقیقت عدالت خود آن باشد... و مراد از متوسطی که در این مقام گویند نه وسط حقیقی است که نسبت او یطرفین علی السواء باشد که آن بی‌میزان معادل حقیقی است، اما ترک حق خود بدون شرایط مذکور از قبیل تفضل نیست بلکه از قبیل انظلام است و مذموم».

صفحه‌ای از نسخه خطی رسالة عدالة الدواني با تحریر و امضاء مصنف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين

حاشية على
فتاوى
الشيخ
الكرمانى

المصنف
محمد بن عبد الله بن عبد الله



دف
مكتبة خلدان ولى الله
اجلها بکدام سنة ۱۳۳۲ هـ

انسان‌بینی در مبانی اعتقادی «فردوسی»

دکتر محمد اسلم خاں

دانشگاه دهلی، دهلی

کتابی که درباره «فردوسی» صحبت می‌کنند سخن از زره، چوشتن، خود، گویال، گوز، نیل، سپر، خنجر، تبر، تازی، خدنگ، کیمند، سنان، نیزه، علم و غیره ایراد می‌نمایند ولی به آیات ظریف و لطیف که جاری نتایج فجیع جنگ و مبانی اعتقادی «فردوسی» است، توجهی ندارند:

نگاه کن رماطی که ویران بود پستی پندزیک ایران بود
نگه کن به تپوری که ویران شدست کفام پلنگان و شیران شدست
«تگر چاهکاری که بی‌اب گشت فراوان بر او سالیان برگشت
«تگر کردگانی که بی‌مادر اند زنانی که بی‌شو و بی‌چادر اند
مردی گنج سیم و در آید کن درم غبار کن مرگ را پاد کن
این مطالب حتماً صدای قلبی است که با جنگ نفرت و وحشت دارد و دوستدار بشریت و انسانیت است. پیداست کسی که عقیده راسخ در مذهب و دین خود دارد، دوستدار انسان و انسانیت می‌باشد. فردوسی مسلمان واقعی است و به وحدت خدا ایمان و ایمان دارد. می‌داند که انسان بنده اوست و عبادت و تعظیم احکام خداوند وظیفه دینی اوست:

بشام خداوند غورشید و ساه که دل را پشامش خورده داد راه
سری افریننده بی‌نیاز بیایم که یاشی همی درگذاز
جز او را مدان کردگار بماند کز او شادمانی و زو مستمند

به هستی بردان گزاشی دهی روان ترا آشنای دهی
 هم او بی نیازست ما بنده ایم فرمان و رایش سراقشده ایم
 خداوند بخششده و کار ساز خداوند روزی ده بی نیاز
 و فرستاده آید است، کور دل و بی خرد هستی او را انگار می کند. همین است
 خردمند انکسی را چه رده به آید نمی آورد که بد وجود او غفیده ندارد.

کنون ای خردمند بیدار دل عشو در گیمان، پای درکش ز گیل
 سرا کردگار است پروردگار نویسی بنده گوید کردگار
 نباید خور و خواب ما از نشت که خست نباشد مردان که هست
 دلش کور باشد زبان بیخرد خردمندش از مردمان نشمرد
 ز هستی شافست بر آب و خاک ز دانش مکن خویشش در مغاک
 توانا و دانا و دارنده اوست خرد را و جان را نگارنده اوست
 جهان المرید و مکان و زمان پس پشته خورد و پیل زبان
 اما خداوند نیازمند طاقت و شادت آید است، او آفرین و گردآفرین مخلوق
 خود را شکل آید آفریده است و او را از استعداد فکری و ذهنی و گویایم
 مشرف ساخته است:

نگر مردمی غیره دانی همی جز این را نشانی ندانی همی
 ترا از دم گشایی برآورده اند به چندین میانجی به پرورده اند
 به پیمبر خدا عقیده آیدان خود شان می دهد و درود می فرستد:

ترا دانش و دین دهاند دوست ره رستگاری ببایم دست
 اگر دل نخواستی که باشد نژند نخواستی که دائم بوی مستعد
 بگفتار پیغمبرت راه جوی دل از شیرگی ها بدین آب شوی
 منم بنده اهل بیت نبی مستاینده خاک پای همی
 اگر چشم داری به دیگر سرای بسوزد نبی و همی گیر جای

اما برای پی بردن و درک نمودن وحدت خدا عقل سلیم لازم است بنا بر این «فردوسی» خرد را برتر از هر چیز می‌پندارد و می‌داند که خرد خلعت ایزدی است که به انسان فراهم شده است چنانچه انسان فهم برای سلامتی و تحفظ آن کوشا باشد و به کتابی که این نعمت و عطیه خدا را در حوز اعتدال نمی‌افزاید، هشدار می‌دهد که مواجه شرمساری خواهند شد:

خرد سرد را خلیعت ایزدی است	مزار او خلعت نیگه کن که چیست؟
همیشه خرد را تو دستور دار	بدهر جیانت از نامرا دور دار
تو چیزی بدان که خرد برتر است	خرد بر همه نیکو بها سر است
فزون از خرد نیست اندر جهان	فیروز نبوده کهستان و مهان
نیاشد خرد جان نباشد روانیست	خرد جان جان است و ایزد خواست
خرد الف مر شهریاران بود	خرد زیور تاجداران بود
کسی کو ندارد خرد و از پیش	دشمن گردد از کوده خویش ریش
هر آنکس که او شاد شد از خرد	جهان را به کردار به نسیب
خردمند مرد از ترا دوست گشت	چنان دان که یا تو ز یکپوست گشت

برای سلامتی و تحفظ خرد، «فردوسی» کتب علم و معرفت را ضروری و لازم می‌پندارد و می‌خواهد که انسان در این زمینه بمعنی واقعی صاحب بصیرت گردد و با عقل نماید و تجربه مثل آن عالم خواهد بود که «اسعدی» برای او گفته است:

علم چندانگه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند چارپایانی بر تو کتاسی چشمت
و وقتی انسان برپور علم و معرفت آراسته می‌گردد، احساس نیرومندی در او ایجاد می‌شود. «فردوسی» برای حصول دانش و علم چنانکه در احادیث نبوی (ص):
«أَقْلِبُوا لَعْنِمِ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى الْمَهْدِ» و «أَقْلِبُوا الْعِلْمَ وَتَوَكَّلُوا بِالْعَيْنِ» آمده، تاکید

می‌کند و برای آن متقاعد می‌سازد:

به رنج اندوخی نیست را رواست که خود رنج بدانی رواست
 نرانا بوده غیر که دانا بود به دانش دل پیور برنا بود
 هنرمند یا مردم بی‌هر به فرجام هم خاک دارد یور
 و لیکن و اموجش چاره نیست که گوید؟ که دانا و نادان یکیست
 علم و دانش چون بحر بگردان است که انتها ندارد. لذا انسان می‌کوشد که اطلاعات
 علوم گوناگون را فراگیرد و از هر لحاظ خود را متبحر و ورزیده سازد. معلوم
 است که این صفت انسان یک نوع اتحاد حسی و فهم پیوستگی در میان افراد و اقوام
 عالم ایجاد می‌کند.

پیامبور و پندور و هر دانشی تنها می‌تواند هر دانشی و امنی
 را با مسوون و تشبیل کرده، افعیت و اوزش و مفاد و معرفت هرگزینی
 صلح دهد و بشر دوست درک می‌کند، می‌داند و فشار می‌کند. مزبه
 حرفش است «فره‌پس» یور برای یکی است به دیگران توصیه می‌دهد و
 می‌داند یکی کلبه موفقیت است:

نگر به ناداری به یاری جهان به بر غروی از سیرک پی مهرهان
 همه بیگانه باید آوار کرد همه با لیکنامان نوی منصور
 زمین در سخن چشند و نام همی همانا گرانش ندانم همی
 نر تا زده‌ای یور یکی گرای مگر که میانی به دیگر برای
 هر کسی و نام دوستی یعنی دوست‌دانش مردم و در یک محیط آرام با هم
 زندگی کرده «فره‌پس» می‌خواهد مردم معنی و مفهوم آن را منظور و فعلی درک
 کند «فره‌پس» و لغای، کلبه و لغات و زبا و تدویر را درک نماید. چنانچه به
 مردم برای یکی کرده به همخوان و یاری نمودن به دیگران نصحت می‌کند تا
 به‌اشی حرمی نصیب آنها گردد و گرنه طبق قول معروف چاه کن را چاه در بیش.

دچار بدنامی و رسوائی می‌شوند:

بیایا جهان را بد بد نسپریم بد کنش همه دست نیکی بریم
 نباشد همان نیکی و بد پناهدار همان بد که نیکی بود پناه‌دار
 بد جای کسی گم تو نیکی کنی مژن بر سرش تا دلش نلکی
 چو نیکی کنش باشی و پردیار باشی بد چشم خردمند حیار
 و گم بد کنش جز بدی ندروی شبی در جهان شادمان نغروی
 هر انکی که اندیشه بد کند بد قرجام بد یا تن خود کند
 ممکن بد که بینی سرانجام بد ز بد گردد اندر جهان نام بد
 روح بلندی رفتار تان این هست که هموعان را ضرر نرساند چون خداوند
 و سعادار این عمل انسان نیست، بنا بر این کاری نکند که در آن خوشبودی معبود
 شامل نیست. بهترین وسیلهٔ رستگاری انسان در بازردن هموعان است، همچنین
 توانایی و اخلاق جامعه و فرهنگ نیز بازردن دیگران را توصیه می‌دهد:

سترس از خدا و عیازار کس ره رستگاری همین است و یس
 سی‌راوی و سودمندی گزین که این است فرهنگ آیین و دین
 بی‌آزادی و مردمی بسایندت گذشته چو خواهی که نگزایدت
 حتی بی‌ارزش‌ترین و ناچیزترین مخلوق خدا باید حق زندگی کردن داشته باشد.
 چون خدا در کائنات انسانی و پدیدهٔ خداوندی است و هر کسی انرا دوست دارد،
 «فراموشی» می‌گوید حتی مورچه که بی‌ارزش‌ترین انزیدهٔ خدا است و انسان برای
 وی ارزشی قابل بیست به نظر «فراموشی» از هم جان دارد و دوستدار جان خود
 است.

عیازار موری که دانه کشتی است که جان دارد و جان‌شیرین خوش است
 سیاه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود ننگدل
 اتحاد و وحدت در میان افراد جهان، تعاون و همکاری ایجاد می‌کند. انسان از

پیروی این روش کینه و دشمنی را شمار می‌گذارد و با یکدیگر دوست و مهربان می‌شوند و کینه عدم تعارف و همکاری، مضاف و دورویی را بوجود آورد و مردم مانند وحشی‌ترین حیوانات به جاد یکدیگر می‌افتند، بنا بر این «فردوسی» مسائل دقیق صلح و آشتی و بشر دوستی را مطرح می‌نماید تا مردم را از جنگ و جدال باز دارد:

همه مهر جویند و آهون کیند ز تن الت جنگ بیرون کیند
همه برادرای کن و راستی جدا کنی ز دل کنای و کاستی
حتی آشتی و توافق تا دشمنان را پیشنهاد می‌کند و توصیه می‌نماید که کینه را در دل جا نهد بلکه او گناه و لعزش دیگران چشمپوشی نموده، عفو کند:

اذا انکدره کینه‌داری به دل به بروری ز دل کینه‌ها سر گسل
گناهش به بروری نارسد مصلحتی ممکن دور بر دشمن و دوست وحشی
گردد از بکود گفتمار بیک و زلفاز بیک بهترین اصول انسانی است. «فردوسی» نیز بر اصل اناد گرایی و اخود ستایش قرار داده می‌گوید ما مرده روش دوست و رحمت را اخود نمیدانیم و الا گمراه می‌شویم، اگر راست باری و درشنکاری شعار و هدف مردم گردد، جنگ و جدال، خصومت و دشمنی از بین می‌رود. تمام دروغها و نفاق‌ورزی‌ها بنا به اعتقاد نفس و ناتوانی انسا است، بنا بر این از مصالحت و مصلحت ما کن رفتارای خودداری شود، همچنین «فردوسی» از دروغ‌گویی منع می‌کند چون این عمل موجب فساد در جامعه است.

همی بر دخی بانه و راستی ز کزی بر د کس و کاستی
اوستی پی مراحای پنگار مبحث به او راستی در جهان کار نیست
همه راستی نباید و مردمی ز کزی و زار حیرت کسمی
همه راست کنی که او راستی میبچد بر از کزی و کاستی
همه راستی جوی و قومانیگی ز تو دور ساز او و دیوانگی

بدانيد گمان كسى كه گرويد دروغ ننگيرد ازين پس بر ما فروغ
 دروغ از سر ما نسيانده ز داي كه از داي باشد بزم گلي به جاي
 سيمابز ما مردم كز گوي كه او را نباشد سخن جز به روي
 در اين دنيا انسان دستخوش حرص و از است حرص و از يك سلسله آرزوها
 است كه مثل امواج دريا بعد از نشستن بكني ننگري مي خيزد، و پايان ندارد،
 حرص و از تمام كارها را غلبه را خراب مي كند و انسان را در چنگال عول داي
 خريسي گرفتار مي نمايد، ديگر راهي از آن ميسر نيست. اگر انسان به آرزوها و
 مريدات خود غلبه مي كند و سلسله آرزو و خواست را قطع مي نمايد، بيگنا و
 سوده مي گردد.

چو هستي كس بر در راه از شود كار ننگينيت بكنم دراز
 نگو نما نگرود به گرد تو از كه از آورد خشم و بيم و نياز
 هر انگي كه دل تيره دارد ز رشك سر آن درد را دور باشد يزشك
 كه رشك آورد از و گرم و گداز دز آگاه ديوي بود دير ساز
 و دستو طمع به مال و مال اين را اندوده بود همت و عرت نفس او پديدال
 مي گرده بلكه سعی كند خود را در اين دنيا از دام و درم بي نياز سازد:

به چيز گمان كسي ميمايه دست هر انگي كه او هست بزدان پرست
 به چيز گمان دست يازد كسي كه فرهنگ بهرش نباشد يعني
 «مهر دم كند» چه حق است نو نابه كه شاي، درم گو ماني
 انسان در اين دنيا مردانه وار زندگي كند، اگر براي كاري تعهد مي نمايد، بايد
 عهد و پيمان خود را ايفا كند. حكيم سعي به همن مطلق نوحه نموده مي گويد،
 حاشي و پيمان شكن از خاک پستتر است:

ميادا كند گردوي تو پيمان شكن كه حاجي است پيمان شكن را گفن
 حنك در جهان بود پيمان منش كه پاكي و خرم است پيرامني

بدگوی و عیب‌جویی اخلاقی را فاسد و محیط اجتماع را مسموم می‌کند و این کار رشت، نجر نفاق دو دلها می‌ریزند. فردوسی می‌داند که ریشه تمام بلاها و مصیبت‌ها موجب همین دررویی و دورنگی است و توحید می‌نماید که عیب‌جویان و بدگویان را نفرین کنید:

نو عیب گسان هیچ گونه محوری که عیب آورد بر تو بر عیب‌جوی
سخن چینی و دورویی و بی‌کار مرد دل هموش‌سیناران کنند پر ز درد
نگاه دار نا مردم عیب‌جوی تجوید به نزدیک نور انوری
اما عیب‌جو به عیب و نقص خود نگاه نمی‌کند اگر خطاهای خود را بیندیشد، جرات ندارد که به عیوب دیگران ایراد بگیرد و بدگویی کند:

چو عیب‌تر خویش داند کسی را عیب گسان سو نخواند کسی
اکثر فیلسوفان و رهبران ادیان مختلف دربارهٔ بی‌نمانی دنیا سخن رانده‌اند. معمولاً عقیده دارند که امید و انتظار وفا از این دنیا موهوم است و آرزوی بهم و محبت و دوستی از این جهان بی‌سود است چون این جهان، سرد مهر و بی‌وفا است. «فردوسی» همین نظریه را در مورد دنیا ایراد داشته می‌گوید که از دست این دنیا به کسی امنیت و اطمینان حاصل نیست. بعد از گذراندن مدنی در جوار این ناپاکار، در قلب انسان برخلاف این دنیا احساس نفرت ایجاد می‌شود. بنا بر این عاقل است که رشته ملاحظت و مواظبت به این دنیا را نمی‌بندد چون نتیجه را می‌داند:

فلک را ندانم چه دارد گمان که نهد کی را به جان خود امان
کسی را اگر سالها پرورد در از جز به خوبی همی نگردد
چو ایمن کند مرد را یک زمان از آن پس بنارزد بر او بی گمان
به مهرش مدار ای برادر امید اگر چه دهد بی‌کرامت نرید
جهاد و تدبیرش چو کردار نیست بدو دل سپردم سزاوار نیست

مصوراً انسان در این دنیا و در محیط ما مطبوع آن خود پسند و خود پرست می‌گردد و در میان گروچنگ و بزرگ نادار و پولدار، سپید و سپید فرق می‌نماید. «فردوسی» خلاف این روش انسانی صدای خود را بلند نموده می‌گوید: همچنانکه از فراغ و احوال مردم این جهان بگسار نیست، طبیعت و سرشت و ماهیت هر کسی نیز جداست، ولی انسان فهم است که با هر کس بسازد:

بخواهر کسی در جهان دیگر است تو را با ری امیزش اندر خود است
 همتگی خبر ندارد که ظامت او در این دنیا برای چند روز است لذا سعی می‌کند
 برای مدتی که در این جهان بسر می‌برد، گزاری و هدایی پیش او قرار دارد و برای
 یک هدف بهر ممکن و امکان ناپذیر وقت خود را تلف نکند:

بسیار بدقت رسیده ممکن خویشی که نیکوای جهان باشد و رنج نس
 در تحسین و عیش این دنیا، انسان گمراه است و زمام اعتدال را از دست داده است
 در صورتیکه برای بهود انسان ضروری است که در اساک و اسراف میانور باشد:
 چو بازی بدست اندرون خوانند روز و شبم و استیلا آراسته
 در پند جهان کن که ناپذیرت کرد نباید فشانند و نباید فشرود
 در پایان باید عرض شود که عواطف انسانی و بشر دوستی چون توانبخش و فاع
 نه شهت، موافقه‌دستی و برادری و اخوت که خداوند سخن استاد ابوالمقام
 «فردوسی» در حدیث خود هزار سال پیش برای هدایت و راهنمایی انسان سروده و
 ایراد کرده بود، با اوضاع اجتماعی و اخلاقی عصر حاضر نیز پیوند و ربطی دارد
 و اگر انسان با تصمیم قلب و صدق دل آنرا پیروی کند، کامل خواهد شد و محیط
 ستودم اجتماع به یک محیط صلح و آرام و آشنی و بشر دوستی بدل خواهد شد.
 چه خوش گفت «فردوسی» پاک زان کند رحمت بر آن نرست پاک میاد

«عرفان حافظ»: شواحي ديگر بر «ديوان حافظ»

دکتر ذاکره شريف قاسمي

دانشگاه جواهرلعل نهرو، دهلي نو

در هند دانشمندان و شعرا و سخن شناسان و «حافظ شناسان» مختلف بر ديوان حافظ شرح نوشته و امرا بررسي کرده‌اند و در اثر آن خروج متعددي از «حافظ» به چاپ رسيده است. يکي از اين شرح‌هاي اشعار «حافظ» «عرفان حافظ» مي‌باشد که توسط عالم دين و شاعر معروف اولي قرن بيستم ميلادي مولانا اشرف علي نهاسري به اودو نوشته شده است. مولانا اشرف علي نهاسري از علماي ديني معروف هند مي‌باشد. او علاقه خاصي به ادبيات عرفاني فارسي داشت و علاوه بر «عرفان حافظ»، بر بعضي اشعار مشکي مشوي معنوي هم شرح نوشته است. نوبسند نامبرده شعرهاي متعددي غزلهاي «حافظ» را تا ردیف «ح» براي شرح انتخاب کرده است. وي در معرفي اين شرح تعداد زيادي اشعار غزلهاي «حافظ» مي‌نويسد که:

«ديوان «حافظ» در خواص و عوام مقبوليت خاصي دارد. خودم فکر مي‌کردم که بعضي از دوستان هم خواهند که اشعار «حافظ» که متضمن تحقيقات و با حالات باطني هستند، مورد شرح و توضيح قرار گيرد و اشعاري که حاوي محض نکات و لطايف شاعرانه هست، از آنها صرف نظر شود.» «حافظ» شاعري است صاحب حال و در اشعار خود بیشتر حقايق و معارف را بيان کرده است. لذا بر اين شرح نامبرده «عرفان حافظ» نام گذاشته شد.»

مرداني که توجه همت خاصي است در ترجمه و شرح شعر ميکني بيش

که نمایانگر فکری و ذهنی و عینی مترجم سهمی نداشته باشد، چون مولانا اشرف علی تهاوی خودش عالم و عارف بود و با جنبه‌های مختلف عرفانی عقلی و نظری اشعاشی زیادی داشت؛ لذا شرح «حافظ» وی برای الهام و تفهیم تصوف و اصطلاحات عرفانی قابل توجه می‌باشد. در ضمن شرح اشعار «حافظ» مولانا اشرف علی تهاوی در نایب و تصدیق از «منهوی معنوی مولوی» هم استعاضا می‌کند.

مولانا اشرف علی تهاوی بیشتر شعرهای منتخب از غزلیات «حافظ» را شرح نوشته است. بنگ شعر غزل «حافظ» را نقل می‌کند و سپس شرح آنرا می‌نویسد. مثلاً: بعضی اوقات غزل کامل را نقل می‌کند و تمام اشعار آن غزل را مورد تشریح قرار می‌دهد. بهر صورت اولین غزل دیوان «حافظ» با هفت بیت که دارد برای شرح انتخاب شده و هر شعر این غزل به سبک عرفانی توضیح داده شده است. بطور مثال این مطلع اولین غزل در دیوان «حافظ»:

الا بها ايسها الساقى الازكاساً و ناولها

کند عشق آسان نمود اول ولى اقشاد مشکلیها

بدین آواز شرح شده است، ساقی گسیکه شراب می‌دهد مراد ازین محبوب حقیقی است. گاسی بمعنی کاسه شراب و مراد از آن حیدر عشقی، یعنی ای محبوب حقیقی به این ظرف متوجه شوید و کاسه حیدر عشق را به من بدهید تا من در راه عشق بتو جذب شوم.

بعد از توضیح بعضی لغات این شعر مولانا تهاوی می‌گوید که در این شعر تحقیق این مسئله بیان شده است، که سلوک محقق بدون جذب در وصول الی المقصود کافی نیست، سلوک و جذب عود و بی‌هوشی نیست بلکه اصلاح اخلاق باطنی با پیروی از اعمال ظاهری است. شعر دیگر این غزل:

بموى نبالة كذاخر حسا زان طره بکشتابيد

و تاب بعد مشکلیش به خون الفشاد در دلها

بدین قرار شرح شده است: بعد درینجا مراد است از جلوگیری از واردات که اثرها در اصطلاح تصرف قبض می‌گویند و از نافه مراد ناول شدن واردات است که به اصطلاح مولیان بسط تلقی می‌شود. قبض را با جمع و بسط را با طره تعبیر کردن مهارت شاعرانه «حافظ» را نشان می‌دهد. صفا در این شعر مراد است از قبض عرشه، «حافظ» در این شعر می‌گوید که در حال قبض سالک باید ناامید و دل شکسته نشود. در حال لبی هزاران مصلحت پوشیده است. مصلحت ظاهری این است که سالک از قبض انکساری و شکستگی را یاد می‌گیرد. او خود را ناچیز و حقیر می‌پندارد، عجب و شجب از او دور می‌شود و این تمام امور بدون مجاهده بدست او نمی‌آید، در نتیجه حصول این مقاصد بعضی محققین گفته‌اند که قبض از بسط بهتر است، بنا بر این از حال قبض باید ناامید نشود، صبر کند و منتظر فرصتی باشد که بسط نصیب او گردد و در حال قبض باید به عرشه خود رجوع کند. و این تنها مرشد است که ما را از حال قبض به حال بسط می‌آورد. مولانا تپانوی عقیده دارد که این مطلب در این آیات زیر «مولانا درم» با صراحت بیشتری بیان شده است:

چونکه قبضی ایست ای راه رو آن صلاح تست رهس دل مشو
چونکه قبض است تو در وی بسط بین تازه باش و چنین میفکن بر جبین
این شعر دیگر معروف «حافظ»:

دل می‌زده و دستم صاحب‌دلان خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
به این شعر شرح شده که در این شعر اشاره به این حقیقت شده که بسط و انقباض احوال باطنی بهتر است بر جود زیر:

اول در این صورت سالک پیشرفتات زیاد می‌کند، درم در اظهار احوال باطنی احتمال می‌رود که مدح و اعتقاد مردم نسبت به او عجب و شجب و پندار در سالک به وجود آورد. سوم اظهار بعضی امور باعث بی‌ارامی در عموم مردم بنا بر

لاعلی آنها می‌شود. بنا بر این بهتر است که سالک غالباً علی‌الحال باشد نه مغلوب‌الحال.

مولانا اشرف علی تهانوی شکاات عرفانی را در شعر «حافظ» جستجو کرده است. او کسی باز نیست که شعر «حافظ» بسبب عرفانی شرح شده باشد ولی یک نفر عالم دین و عارف نامیده شدی اوکین مرتبه شعر «حافظ» را بیدرق و قریحه خود در «عرفان حافظ» بررسی نموده است بنا بر این «عرفان حافظ» حایز اهمیت فراوانی است و باید از اردو بلغوسی برگردانده شود.

دلسم در عاشقانی اراده شد، آواره‌تر بادا
 تنم از بیدلای بیچاره شد، بیچاره‌تر بادا
 رخت ناز است، بهر مردن خود تازه‌تر خواهم
 دلست خاره است، بهر گشتن من خاره‌تر بادا
 گرای زاهد و دشای خیر می‌خواهی مرا این گو
 که ان اراده کسوی بستان آواره‌تر بادا
 دل من پاره گشت از غم نه زانگونه که به گردد
 اگر جانسان بدین شاد است یارب پاره‌تر بادا
 همه گویند که خوشخواریش خلفی بجان آمد
 میر این گویم که بهر جان من خوشخواره‌تر بادا

سهم شهر اله آباد در تحول زبان و ادب فارسی

دکتر احقر مهدی

دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو

زبان فارسی تا قرن‌ها زبان رسمی و فرهنگی هند بوده و از آن بعنوان زبان تعلیم در طبقات دانشور استفاده می‌شده. خدمات ادبا و شعرائی فارسی‌نویس هند را نه تنها محققین خارجی بلکه اهل زبان ایران هم اعتراف کرده و به آنها بدیده احترام و توقیر نگریسته‌اند. در اینجا اگر یادآوری کنیم که هائپ نیریزی برای غنی کشمیری چقدر احترام قایل بود، بی‌محل نخواهد بود. می‌گویند که وقتی یک نفر سیاح یا مسافر هندی به ایران برای ملاقات میرزا هائپ می‌رفت، میرزا از وی می‌پرسید که برای ما چه سوغات از هند آورده‌ای؟ و مقصودش از شعر تازه «غنی کشمیری» بود و همین‌طور معروف است که شاه عباس بزرگ می‌گفت که من چندانکه از قلم و الفضل می‌ترسم از شمشیر اکبر نمی‌ترسم. این روایتها دلالت می‌کند که ادبا و شعرائی فارسی‌نویس هند نزد ایرانیان از چه احترامی برخوردار بوده‌اند. اکنون که کشور ما (هند) به استقلال نائل آمده و روابط فرهنگی هند و ایران تجدید شده است، می‌خواهیم که ادبیات فارسی را که در اواخر عهد مغولها در هند بوجود آمده، ولی در نتیجه استیلای انگلیسی مورد غفلت قرار گرفته، به فارسی زبانان و خاورشناسان بشناسانیم. پر واضح است که این کاری دامنه‌دار است و اگرچه دانشمندان کشور راجع به تاثیر ایران در ادبیات هندی از جوانب مختلف کارهای ارزشمندی کرده‌اند و شاکتون نیز دنباله کار ادامه دارد، ولی ما وجود دانشمندان مراکزی بعنوان مؤسسه برای پژوهش در ادبیات فارسی هند هنوز

کار زیادی صورت نگرفته است. گذشته از مراکز بزرگ ادبیات فارسی در هند مانند دهلی، لاهور و آگرا مراکز کوچکتری هم وجود داشتند که در این روزگار، عصر احیای ادبیات فارسی هند، توجه ما را جلب می‌کند. زیرا در همین مراکز کوچک است که حلقه‌های گم‌شده تاریخ ادبیات ما بدست می‌آید که بدون آنها ارزش‌پای ادبیات ما از دیدگاه سخن ستیجی نو امکان ندارد. در پس این مراکز، مرکز کوچک ادبیات مخصوصاً مورد شغلت بوده است و این امر خیلی غریب بنظر می‌رسد زیرا در عهد مغولها یا بسیار پیشتر از آن، وقتی که ادبیات رسماً موجود نبوده بود، در سواحی ادبیات مراکری وجود داشت که از لحاظ ادبی و فرهنگی دارای اهمیت عظیمی بود و پس از موجود آمدن شهر ادباء اهمیت این مراکز بسیار باین شهر منتقل شده در یکجا قرار گرفت.

ادبیات که در محل اشغال رودخانه‌های مقدس گنگ و جمن قرار دارد در دوره‌های وفا هم دارای اهمیت فراوان بوده است. اگرچه در آن روزگار نامش ادبیات نبوده بلکه پویاگ بمعنی لفظی‌اش سانسکریت فریان‌گاه می‌باشد. ادبیات از آنرا در یک مرکز فرهنگی بشمار می‌رفته زیرا مؤلفه‌های هند که در آنجا زندگی می‌کردند علاوه بر تفکر و مرافقه نفس و کسب معارف صوفیانه به تعلیم و تعلیم هم اشتغال داشته و بعد از فتوحات مسلمانان مبلغین اسلامی و صوفیه در اینجا توحین گزیدند و همراه با تعلیم و تدریس به گاو تبلیغ دین نیز دست‌زدند.

آقای ویلیام میل در مفتاح التواریخ نوشته که اگر قلعه‌ای بنا کرد و شهری را که در این‌جا وجود داشته ادبیات نامید که در عهد شاهجهان تمام ادبیات شهرت یافت. بهرحال این شهر از روزگار قدیم دارای اهمیت فرهنگی، مذهبی و تعلیمی بوده است. برای اثبات این نظر عین نوشته پرفسور یو. ان. رای دیلا عرض می‌شود:

"Although it failed to grow into a city, it came to be known as king of Tirihās and occupied a prominent place in the cultural life of Indian people." (1)

اهمیت این شهر مقدس بختیاری یک مرکز تعلیمی از آنرو پیشتر است که امامت‌گاه و آموزش‌گاه پیرو معروف باردواج بود و آموزش‌گاهش از محله ایکه امروز به اسم باردواج اشروام شهرت دارد تا خیابان صفر (zero) کنونی امتداد داشت. کلمه‌های مرتافسانی که در اینجا امامت داشتند نیز تا خیابان نامبرده امتداد داشته اگرچه از روی میاهیارانا پلین این امور کاریست دشوار زیرا میاهیارانا را در اعصار مختلف نوشته‌اند و بیان پیوسته اضافاتی کرده‌اند و آن را تالیف فرد واحد بحساب نمی‌نمودند. آورد ولی بهرحال چنین به نظر می‌رسد که زبان باردواج قبل از حضرت مسیح (ع) است. از طرفی امامتگاه صوفیه بزرگ هندو مذهب باردواج پریاگ بوده است و این موضوع خود دلیلی است بر رجوع این شهر در آن زمان.

از لحاظ مذهبی این شهر در طول منتهای از اهمیت خاصی برخوردار بوده است و همین جهت بود که علما و فضلاء عصر از جاهای دیگر مهاجرت کرده این شهر را امامتگاه خود قرار دادند و با تبحر علمی خود به توسعه علوم و فنون قدیم و جدید و گسترش زبان فارسی در این سرزمین پرداختند. پس از حمله محمود غزنوی تأثیر فرهنگی و تمدنی مسلمانان در فرهنگ تمدن شمال هند سرعت رونق شد. در دوره حکومت التمش شهر الہ آباد مهد علوم اسلامی شد. سید قطب‌الدین الحسنی نخستین شخصیتی است که در این منطقه بختیاری برجسته‌ترین عالم علوم اسلامی خودسانائی می‌کند. او در ۱۶۸۵ میلادی در غزنئی پا بر هرمد وجود گذاشت. تذکره نگاران افشار عقیده کرده‌اند که سید قطب‌الدین الحسنی برای تبلیغ و شاعت دین اسلام به کشور هندوستان تشریف آورد چرا که زمینه تبلیغ در این کشور تازه فتح شده فراهم بود. در تمام تذکره‌های ادبی هندوستان شرح

زندگانی‌های مفصله یافت می‌شود. صاحب تذکره علمای هند او را عالم متبحر شمرده است و تذکره نگاران او را صاحب تصانیف هم دانسته‌اند ولی متأسفانه ظاهراً تمامی تالیفاتش از بین رفته‌اند.

در دوره خلجی شهر الداباد از اهمیت فرهنگی زیادی برخوردار بود و همان‌گونه که شیخ علاءالحق پندوی موجب اسلام آوردن هند زیادی در بنگال بود، مجذوب شاه کرک هم مهم زیادی در اشاعه فرهنگ اسلامی در این شهر دارد. وی بر زبان فارسی شعر می‌سرود. ویلیم بیل می‌گوید که شاه مجذوب در شعر زیر قتل جلال‌الدین خلجی را پیشگویی کرده بود:

هم گد بیاید بر سر جنگ / تن در کشتی سر در گنج

از جمله تصانیف مشهور، مخطوطات شاه کرک دارای اهمیت زیادی است. در فن شعر گوئی و باهائش از مقبولیت خاصی برخوردار بود. رباعی زیر راجع به قناعت و اهمیت منطقه کره است:

قناعت شده‌ام به خشک نانی و شره / میلیم نبود بسوی بریان و بره

دهلی و سموقند و بخارا و عراق / این چهار نرا باد و مرا باد کره

شاه وحیدالدین صاحب تذکره بحر دُخار شعر زیر را بعنوان نمونه کلام شاه کرک آورده است:

ندم طلب دوست چه مردانه شدم / اول قدم آن بود که بیگانه شدم

گذشته از شاه کرک شاه جلال‌الدین مانیکپوری و شاه حسام‌الدین مانیکپوری هم در جهان علم و ادب شهرت و مقبولیت خاصی بدست آورده بودند و مخطوطات شاه حسام‌الدین از یادگارهای برجسته زبان فارسی به‌شمار می‌رود.

بعد از پایان دولت خلجیان کشور هندوستان زیر حکومت سلاطین تغلق آمد. در این عهد قریباً جنبه‌ی علمی در شهر الداباد از اهمیت فراوانی برخوردار بود و شاه نسفی محدوم و شاه معین‌الحق برای پیشرفت زبان ادبیات فارسی کارهای

برحسندای انجام دادند. شاه تقی مخدوم نه فقط بعنوان مبلغ اسلام بلکه بعنوان یک شاعر بزرگ فارسی هم شهرت زیادی داشت و المکار صوفیانه خودش را بقالب رباعی می‌نویسد. او شاعری بود صاحب دیوان ولی مجموعه اشعارش تاکنون کشف نشده است البته دو تذکره‌ها نمونه‌های رباعیاتش وجود دارد که بدینقرار است:

رخت غنی بر سر دیوار می‌بسیار می‌باید کشید

عمر اندک است و می‌بسیار می‌باید کشید

قطره اشکم اگر شد بر در مرغان گره

خیوب شد، قماز را بر دار می‌باید کشید

از لحاظ مجموعه الدیاد در عهد تغلزها یک مرکز مهمی اسلامی و ادبیات فارسی بشمار می‌رفته است. در این دوره از جنبش‌های سیاسی و نهفت‌های دیگر اثری مشهود نیست و تا انتهای عهد سلاطین دهلی این شهر اهمیت ادبی خود را نگاه داشته است.

دوره حکومت سلاطین دهلی تا سال ۹۳۱ هجری مصادف با ۱۵۲۵ میلادی بوده است و در همین سال بدست بابر بنیانگذار سلسله مغول در هند حکومت ابراهیم لودی خانده یافت و حکومت گورکانیان بوجود آمد. در ابتدای عهد مغول از سرفعیت سابق ادبی و سیاسی الدیاد چیزی باقی‌مانده بود و در این زمان این شهر از جهان تاریخ منفصل شده و در گمنامی بسر می‌برد. ولی باوجود گمنامی این شهر سن مذهبی و تقدس قدیمی خود را در این عهد محفوظ نگاه داشته. بابر این بابر در نزد خود جای مقدس پریاگ نام را متذکر شده است. باز هم از تاریخ ادبی و سیاسی این شهر تا سال ۱۵۷۳ میلادی هیچ اثری بدست نمی‌آید.

اکبر شاه که به کوشش و صلاحیت غیر عادی خود حکومتش را استحکام و قوام بخشید، اهمیت سیاسی این شهر را در نظر گرفته با تأسیس قلعه الدیاد و جونیور کتره و مانکپور را به صورت یک واحد جغرافیایی درآورد و یک شهر بزرگ

را بنیاد نهاد. ابو الفاضل بر تاسیس قلعه پهلوانان اخته چنین رقمطراز است:

«امد ساخت عیجت اساس شهر الہادیہ نهادند» (۲۷)

شهر الہادیہ از سال ۶۵۹ تا ۱۶۰۵ میلادی مرکز دیگر گویہای سیاسی متعددی بود. از میان این دیگر گویہا پیام جهانگیر اعظمه خاصی دارد که سببش قتل دانشمندی مانند ابو الفاضل علامی بود. با وجود این اعتناشان سیاسی، تداوم فعالیت الہادی و قاضی یعقوب مانگیروری به فعالیت‌های ادبی، فرهنگی معقول بودند. ولی متأسفانه از آثار ادبی ایشان اکنون چیزی در دست نیست.

در عهد جهانگیر اثری از شخصیت علمی دیده نمی‌شود و علت این کساد باراری علم را فعالیت‌های سیاسی بعنوان قرار داد- واضح است که مقصود اینجانب از شخصیت علمی، شخصیتی است که ذکرش در تذکره‌ها و کتاهای تاریخ آن روزگار بعنوان خدمتگذار علم و ادب آمده باشد.

پس از جهانگیر تخت و تاج هند بعد از جنگ‌های خانگی نصیب شاه جهان می‌شود. شاه‌جهان برای بدست آوردن حکومت دچار اعتناشانی شد که در آنها الہادی را یک نقش مؤثری را بازی می‌کند که ذکر آن در کتب تاریخی به اجمال و در خلاصه التواریخ و ملحق التواریخ به تفصیل یافت می‌شود. با وجود این همه دستگاه و اعتناشانی، دوره حکومت شاه‌جهان تمام دوره خلاصی سلطنت معول باد می‌شود. سفر نویسنده همراه برای تمام کشور عهد شاه‌جهانی دوره خلاصی بودند مانند پادشاه ولی برای ایالت الہادیہ دور حکومتش از دوری حقیقت دورهای خلاصی بوده است؛ زیرا که در عهد وی از مراسم هند و حتی بیرون از هند قلعا، قضا، مهاجرت کرده الہادیہ را مرکز توجه خود قرار دادند. مهم‌ترین سببی علم دوستی و ادب پروری شاه‌جهان و علما پروری ولیعهد داراشکوه را می‌توان گفت. چون داراشکوه خود یک دانشمند و بدست بود لذا حمایت از دانشمندان را بشود

محمدرضا خود قرار داد. بهرحال عهد شاهجهان چنین شخصبتهای علمی را در این ایالت بوجود آورد که بر آنها نه فقط الیاد بلکه سراسر دنیای اسلام می‌نیزد.

در عهد شاهجهان دو زندگانی فرهنگی شهر الیاد نقطه نقطه‌ی بوجود آمدن و نمو یافتن در این شهر رونق و رواج پیدا کرد. علت اساسی این امر این بود که داراشکوه فرزند ارشد شاهجهان که تا اندازه زیادی در حکومت شاهجهان دخالت داشت به «بوداقت» و نمو یافتن خیلی علاقه‌مند بود، در زمان ولیعهدی داراشکوه، شاه محبقت به الیاد تشریف آورد و به مرقعیت ادبی الیاد اضافه نموده باعث شهرت این شهر معنوی یک مرکز مهم اسلامی گردید. علت شهرت شیخ محبقت شرح وی بر قصص الحکم شیخ ابن عربی است بلکه اگر گفته شود شاه محبقت در سطر اشاعه مسلک وحدت الوجود در هند و آنگاه صاحبان مردم از آن مسلک خدمات شایانی انجام داده است، مبالغه نخواهد بود. او شرح ابن کثاب را بهر دو زبان عربی و فارسی نوشته است. از تألیفات دیگر وی که به زبان فارسی نوشته شده: «تفسیر الحوامی»، «فلسفه الحکام»، «عادات الحوامی»، «غایت انقیاد»، «سیر الحوامی»، «درک الحوامی»، «تفسیر قرآن کریم» و رساله الترویج را می‌توان نام برد.

شخصیت برجسته دیگری که در دوران حکومت اورنگزیب وارد شهر الیاد شد، شاه محمد افضل بود که به موجب فرمان مرشد و پیر روشن ضمیر خودش میر سید محمد گالچوی به الیاد آمد. او ولی کامل روزگار خود و قطب وقت بشعار عدالت و شاید همین سبب بود که در زمان خودش شهرت زیادی بدست آورد. اورنگزیب و فرخ‌سیر و بادشاهان دیگر دهلی با وی ارتباط فکری داشتند. بلیام بل صاحب منابع التواریخ میر غلام علی آزاد بلگرامی در تذکره سرو آزاد و شاه وحیدالدین در تذکره بحر و خار و نظامی بدایونی در قاموس المتأخیر شاه محمد افضل را صاحب تصانیف کثیره قلمداد کرده‌اند. شرح نخلستان و بوستان، شرح بوسلف و رابعه، شرح قصص علی وفق القصص، رساله فارسی و عربی در

بحث ایمان فرعون، شرح قصاید، حاقانی، شرح هر شش دفتر مشهور مولوی و کتابت کشف الاستار مهم‌ترین آثار ادبی شاه محمد افضل بریان فارسی می‌باشند. وی به فارسی شعر هم سروده و از وی دیوانی بجای مانده که قسمت اعظم آن را غزلیات تشکیل می‌دهد. غزایه بر سر سروده‌ای از غزلیهای دیوان شاه افضل می‌باشد:

روزها شد که بسویم گزری نیست ترا

جز تلافیل مگر ای جان هستری نیست ترا

کسلسه من شده از خون دو دیده باغی

از چه رو جانب این باغ سری نیست ترا

خالی از عشق تو کسی نیست بگو باعث چیست

که چنین جنور جفا با دگری نیست ترا

سوخشم ز آتش مهر رخت ای ماء ولی

هرگز از سوزش جانم آثری نیست ترا

پس از شاه افضل برادرزاده‌اش شاه خوب الله اله آبادی خدمت علم و ادب را نبوده گرفت. مذکور در ذوات الاعلام و مکتوبات دو اثر گرانقدر ادب فارسی محبوب می‌شود. گذاشته از این آثار منثور، از کلیات فارسی هم بیادگار گذاشته است. قسمت زیادی از کلیاتش بر غزل و رباعیات مشتمل است. نمونه از غزلیاتش را در زیر ملاحظه فرمائید:

بستو خواب غمش مبارکی به بساط ناز کردن

قصه شک نیامدی و من و ناله ساز کردن

دل من رسیده چندان و تلافیل تو بخالم

شود از در تر قسسه نتوان شمار کردن

دلجو را صبری آن دلدار دام است که می‌از عیش خوش بر من حرام است

میگویم تمام من دیوانه شو اگر پرسی ترا باری چه نام است
 سحراب دو ایرو سجده اویم کد چشم مست او ما را امام است
 بیاور می که با کی نیست ما را اگر عبد است و اگر ماه صیام است
 گرفتارم به سوی آن دلارام که این فید از جهام بس نام است
 اگر چه هست آزار از دو عالم تو را ای دلبریا یحیی غلام است
 بعد از شاه غلام خوباقت پسر ارشدش شاه محمد ظاهر در خدمت به زبان و
 ادب فارسی مقامی ارجمند حاصل نمود. او حاجت تصانیف کفیه بود.
 محققان حق و شرح قصص الحکم و شروح قصاید فارسی برجسته ترین آثار ادبی
 شاه محمد ظاهر بشمار می رود. وی بزبان فارسی شعر هم می سروده و اشعار زیور
 شاعر بودن او تأیید می کند:

عشق یوسف کرد در پیروی زلیخا را جوان
 عشق رویت پسر کرد اتدو جوانی ها مرا
 شد زیباتم بند تا دل محو شد در یاد دوست
 بهتر است از حد زبان این بی زبانی ها مرا

میگو با بار حوی تا ملایم رنگ گل طاقت سطر ندارد

این باد دلقریب که در کوی دلبر است
 یاد از نسیم گلشن فردوس میدهد
 علاوه بر شخطیهایی که در بالا شرح شان رفت، چهره های مشهور دیگری
 مانند شاه محمد لاکر، اثر، شاه محمد ناصر افغانی، شاه غلام قطب الدین مصیب،
 شاه غلام خوباقت بختی، شاه معبد اجمل، شاه ابوالمعالی و شاه میربحان سید
 نیز در گسترش زبان و ادب فارسی سهم بزرگی داشته اند که چون شرح احوال و

خدمات آنان از حوصله این مقاله خارج است به مقالات دیگری در آینده می‌توان
خواهد شد.

متأسفانه ما وجود خدمات شایانی که شهر اله آباد به زبان و ادب فارسی کرده
اکنون دیگر جایگاه رفیع خود را در این زمینه از دست داده است و شاید هیچ‌گاه
این مقام از دست‌رفته را باز نیابد. اما یلاشک گشود گنجینه‌های ادب فارسی
این دیار که مستلزم تحقیقات وسیع و دامنه‌دار است و طبعی است که باید به آن
اهمیت داد تا ذخیره‌های ادبی هندوستان حفظ و جهان فارسی معرفی شود.

پاورقیها:

Prayag in the Legend and History, P. 171.

۱. اکبر نامه، جلد سوم، ص ۲۱۲.

* * * * *

«مثنوی باسطی»

دکتر سید محمد یونس جعفری

دانشکدهٔ ذاکر حسین، دهلی

دهلیم لیلی و من مجنون از دهلیم ملی و من معشوق او
 دهلیم شیرین و من لعلها از سینه‌ی خود می‌کنم در یاد او
 دهلیم شمع است و من پروانه‌اش دهلیم ویرانه من دیرانه‌اش
 دهلی من گممهٔ حجابات جان دهلی من هست با دل ثوآمان
 من به دهلی عشق‌بازی می‌کنم از فراقش جانگدازی می‌کنم
 شهر دهلی چنانکه خوانندگان گرامی آگاه‌اند از حیث قدمت تاریخی
 روزمر و کمتر از شهرهای معروف دنیا مانند لندن و رم است. این دیار عجایب چه
 در دوره‌های پیش از اسلام و چه در عهد اسلامی و چه در دوران سلطهٔ انگلیسها به
 تنها شهر مهمی محسوب می‌شده است بلکه در بیشتر ازمه افتخار پایتخت بودن
 این کشور عظیم و پهناور را نیز داشته است.

مثنوی پیشی موفقی که در کتابخانهٔ امپیر (۱) در حیدرآباد نسخه‌ای خطی
 نویسندگان و شاعرانی که در قرن دوازدهم هجری می‌زیستند مورد مطالعه و بررسی
 قرار داده و به حسب فرسنگها دوری از زادگاه خود که همین شهر با عظمت
 می‌باشد، احساس غربت می‌کردم. چشمانم به آیات فوق که در یک جنگ
 فرسوده‌ای پیدا کرده بودم برخورد. در آن لحظه چنان سرور شدم که در همان آن
 نسخهای از آنها را یادداشت کردم.

اگرچه مشهور مذکور با این عنوان آغاز می‌شود:

«بیان شوق دهللی و تعریف آن شهر و المومنین و برانیش»

ولی نام اصلی این منظومه «مثنوی بامسطی» می‌باشد:

در مدح و شکلی گرفت این مثنوی نام این شد «مثنوی بامسطی»
و ما این بیت شروع می‌شود:

شوق دهللی او دلم کسی می‌رود باز می‌جنون چنانچه می‌رود
سرحدی و بی‌نهایت شاعری به نام شده غرض منحصراً به «بامسطی» می‌باشد که این
منظومه را در رثا، پیر خود «خواجده محمد باسط» سروده است:

موجستم از درد دوری موجستم زلفی و دردت به دل اندوختم
گر ز غم دل را سراپا خون گشتم چاره‌ای دود جذائی چون گشتم
بیاد صادا یاد باسط هر نفسی حاکم از زندگی این است و من
بهر تسکین دل ای غائی جناب خواهم ارم روز غیبت در لحظات
ای صغیرات حق عیان از ذات تو یاد می‌آید مرا حالات تو
سود از شادبخت در غیبت غمیر می‌پرستی از غم غشلی امیر
مگوانند اندندی صاحب تذکراتی به نام «سفینه‌ی هندو» (۲) اطلاعاتی

که درباره «خواجده باسط» فراهم کرده است عظامه را در آن استنباط می‌شود:

حضرت «خواجده باسط» علیه الرحمة:

حسب عارف و شاعری خواجده جعفر قدس سره است. سلسله نسبش به
«خواجده علاء الدین عطار» و حقه علیه می‌رسد. یکی از اجداد او از ماوراءالنهر به
هندوستان آمده در شهر آگره متوکل شد. ولادتش در آن شهر بوقوع پیوست. در
خدمت‌های پادشاهان و سلاطین و امیران و بزرگان و در آن شهر بوقوع پیوست. در
دهلی آمده همانجا رحل اقامت افکند. مرید و خلیفه و جانشین والد بزرگوار خود
گردید. چون در دهلی غریح و مرج شد، بر حسب تمناي نواب شجاع‌الدوله بهادر

مرحوم (۴) وارد شهر لکنئ شد و در همین جا رحلت نمود. در زمان حیات خود روزهای یکشنبه و پنجشنبه هر ماه را مجلس فقرا تزیین می‌داد. بعد از وفاتش دامادش حضرت میر نصر حلیفه و جانشین او شده بدستور آن مرحوم مجالس فقرا را ادامه می‌داد. این مجالس مورد استقبال خلق آه فراز می‌گرفت. حواجه مرحوم به مقتضای موردیت طبع گاهی شعر هم می‌سرود که در اینجا یک بیت به عنوان نمونه نقل می‌گردد:

بررقان شد به دیده سرگشایی منگوار خواست ما تو همچو چشمی
«حواجه باسطا» در صد هزار و یک صد و هشتاد و هشت (۱۱۷۸) هجری قمری رحلت یافت:

در هزار و یک صد و هشتاد و هشت عالم اندر دیده‌ی ما شیره گشت
مذت نثر نه پس از این واقعه شده غلی سرودن ابیات این شعری را آغاز کرد:
صدت نشی ماه او روز وفات سی‌خبر بر دم ز آثار حیات
صدت ازین دوری به یاد آن حساب ساعتی گشتم به ذوقی فیضیاب
در آغاز شعری شهر دهلی را به حاضرین این وصف کرده که «حواجه باسطا» نسبت به این شهر علاقه‌ی فراوانی را نشان می‌داد:

شوق دهلی حواجه چو بسیار داشت را سکه با درگاه جعفر کار داشت
سفر آه که وارد شد به دلی ذکر دهلی بود با او مشغول
شوق حواجه در دلی من کار کرد از سر سر شاعران آن بار کرد
شد از آن از شوقی دهلی افتناح کاندین حالت همین بوده صلاح
درباره شرح احوال سده علی اطلاعات ما بسیار محدود است. در تذکره صبح گلشن (۱۵) سمش سده علی درج گردیده ولی بگوانداس هندی (۶) او را میر سده علی دانسته است. معصعلی، صاحب تذکره عقد ثریا (۷) مفصل‌تر از دیگر تذکرها بیان درباره‌ی او نوشته است و می‌گوید:

«ماسطی» که بنده علیخان نام دارد و مخاطبه به شیرافکن خان سپهری دجتری موان شیرافکن خان پانی‌پتی و پسر نواب عزت‌الله خان و داماد روش‌الدوله که سلسله‌ای ایشان به سیده نصرت‌الله ولی می‌رسد، مولدش دارالخلافه شاهجهان‌آباد ادهلی است. اوائل عمر کتب فارسی را همچو بزرگ وادگیان پیشی یکی از دانشمندان افاده نموده چون موروثت جلی داشت و اکثر به شعر گفتن مشغول می‌بود به خدمت استاد فاضل و شاعر کامل «میر محمد افضل ثابت الهیادی» (۸۶) که آهش از اکبرآباد (شهر آگره فعلی) است، طولهای خود برای اصلاح می‌فرستاد و روی نگین مهرش این مصرع حک شده بود:

شیرافکن خان مرید ثابت است

و این دلالت داده بر غرض تصدیق. در آن روزها «سفت» نخلص می‌نمود. دیوانهای قصاید ایران مثل بابا فغانی و نظیری را او جمع نموده می‌گزیند دیوان «میرزا قلی حلی» به اهتمام او در هند رایج گشته. به تأیید رباعی و فیض الهی او شاهجهان خودش دیوانی ترتیب داده چون در پی امر او معاش حلاوی وطن کرد روزی در حلاوی شرف‌الدور ملازمت شیخ محمد علی حزین (۹) محمدید و دیوان خود را به استاد عرضه کرد تا نظر شیخ را نسبت به دیوان خود استعمال نماید. شیخ فرمود که از اول تا آخر شستی است. مخاطر موروثت طبع گاهی رباعی بگو. همین گره از آن وقت به سبب اینکه مرید خواجه محمد باسط اکبرآبادی شده به «ماسطی» نخلص گرفت. هر گاه میر شمس‌الدین فقیر (۱۰) به عزم زیارت قببات عالیات از دهلی به لکنؤ سفر می‌کرد نواب مدبّر خود را به شاعریش درمی‌آورد و بگفتن رباعی اکتفاء نمی‌کرد. کلامش بیشتر در ثناء سیدالشهدا علیه‌السلام و مدح بابی الشیخ اظهار است و چون ثروتمند بوده در شاهجهان‌آباد شعرا را حلقه و طایفه می‌داده است. عمرش نزدیک هشتاد سال بود. در لکنؤ در یک هزار و یک صد و بود و نه (۱۱۹۹) هجری به رحمت الهی پیوست.

چون این مثنوی اتمام یافت بنده علی آن را به خاطر تصحیح و اصلاح نزد استاد خود میر شمس‌الدین متخلص به «لقیر» فرستاد:

این زمان کین عورت اتمام یافت معنی افاض آن انجام یافت
سوی دهلی می فرستم با نیاز تا به اصلاحی نماید سرفراز
نشد گناه این غریب و این حقیر فخر دهلی «میر شمس‌الدین لقیر»
این مثنوی دارای ۹۵۹ بیت و یکده رباعی می‌باشد و مشتمل است بر رثاء پیر
روحانی سراینده، مدح ائمه اهل‌بیت و سلام بر آنها، ولی ما در حال حاضر تنها از
آن قسمت صحبت می‌کنیم که مربوط به ابدیه شهر دهلی است.

اگر چه «بامطی» برای منظوم‌های خرد وزن مثنوی معنوی را انتخاب کرده و در
بیت زیر را نیز دو سروده‌ی خود بکار برده:

ساز گور از لجه و از یاران لجه تا در و دیوار را آری به وجه
ساز گور از مسکن و ساوای ما ساز گور از یار پی‌روای عا
ولی علی و علائق که وی نش به عظمت گذشتی این شهر نشان داده است،
این ابیات تشبیه‌ی معروف خاقانی را به یاد می‌آورد:

این هست همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاک در او بودی دیوار نگارستان
این هست همان درگاه کز را ز شهبان بودی
دیلم ملوک بایل هندو شه ترکستان
در وصف جلال و شکوه شهر دهلی «بامطی» چنان بیان می‌کند:

این همان شهر است کز در روزگار بود بهر هر میر دارالعبار
این همان شهر است کز را در جهان کسی ندادی مثل و مانندی نشان
سوی این شهر بر مشهور بود قلعه‌اش هم سنگ کوه طور بود
این همان شهر است کز چون گلستان برده از جوش جمال گلرخان

مقبرهٔ همايون شاه (۹۶۲-۹۶۷هـ) از حیث طراحی به سبک پشاهای شهر اصفهان که در عصر شاهان صفوی بوده، موجود آمده و اولین عمارت برجستையست که در آن سبک معماری هندی و ایرانی عجیب شده است. نزدیک همین عمارت جانب شرق گسندی دیگر به چشم می‌خورد که به اسم مقبرهٔ خان خانان (۱۰۳۹-۹۷۴هـ) معروف است. مقبرهٔ همايون از دستبرد روزگار مصون مانده است ولی مقبرهٔ خان خانان که در زیبایی به هیچ وجه کمتر از مقبرهٔ همايون نبود حالا به شکل اعلیٰ خود قرار ندارد؛ علتش اینست که تواب مقبره جنگ (۱۶) وزیر وقت که می‌خواست در زمان حیات خود مقبره‌ای برای خود بسازد و سایر کسوفهٔ مخارج دست نخورده به سوی این بنای مازنین دراز کرده حکم داد که تمام سنگهای گرانقیمت که برای پوشش تمهید لازم است از این ساختمان گنبده شود. بنده علی این بنا را پیش از این که مقبره جنگ صورت آن را خراب کند به حالت اعلیٰ دیده بود، چنانکه می‌گوید:

هو رماضي هست از اهل عرب آن عمارت را همايون شد سبب
گنبد آفرش رفیع است و عجیب در مقابل نیز با طرح غریب
گنبد است از خاندانان همچو پادشاهان متصل با اوست هر با عزم و شان
پهلوی دهلی در کوهسده از رخام نرسنی آن در گنبداند از سیم خام
مور دهلی را چو صبح آن هر در کوه دو گنبد صافند و با شکوه
من سگور آن طرف گردیده‌ام صبح صادق را سگور دیده‌ام

شهر دهلی شهری است بسیار بسیار سخت جان. تاریخ شاهد است که روزگار نه مرتبه سعی کرد که آن را از پای درآورد ولی باوجود تمام سعی و کوشش نتوانست در این کار موفق بشود. ایام صعوبت مثل دوزخهای پاپیزی آمده و رفتند، هر وقتی که دقلی خراب شد پس از مدتی شهر دیگری بهتر از شهر قبلی پهلوی آن به وجود آمد، شهری که در میان شهر پناه است و حالا دهلی (قدیم) نامیده

می‌شود روزی روزگاری شهری با عظمت بود و به اسم دهلی نو معروف:

دهلی نام بود از شاهجهان گشته هم می‌داشت از شاهان نشان
 دهلی سو شاهی با آن کهن خوشی دو عالم داشت یکجای سخن
 نام هر دو بود در یکجا علم دهلی و شاهجهان‌آباد هم
 چنانکه در ابرام شهری و قریه‌ای دیده نمی‌شود که در آن قبه‌ای از امامزاده
 رحیم نهان باشد، دو عید خواجگان جای این امامزاده‌ها را گرفته‌اند و دهلی
 مدتی عرقا و علمای حقیقتاً پشمار می‌باشد. «باسطی» با کمال عقیدت درباره‌ی آن
 تذکر داده است:

خواجه قطب‌الدین بزرگ شان بود در گه از جنت و هیوان بود
 سعد ازین دگر نظام‌الدین کنم همچو عمرو نظم خود تبیین کنم
 آن چراغ دهلی آن شاه زمیں روشن از نور قبولش آن و این
 این بود شرح مختصری تحت عنوان «مقدمه» بر «مثنوی باسطی». حالا بقیه
 ابیات عیناً نقل می‌گردد:

بسم الله الرحمن الرحيم

بیان شوق دهلی و تعریف آن شهر و اقصای ویرایش

شوق دهلی از دلم کسی می‌رود باز مجنون چنانچه حس می‌رود
 این زمان آن شهر گم ویرانه است جای مالوف دل ویرانه است
 این همان شهر است که در روزگار بوده بهر هر هنر دارالعباد
 این همان شهر است که را در جهان کسی ندادی مثل و مانندی نشان
 موسی این شهر پر مشهور بود قلعه‌اش هم سنگی کوه طور بود
 این همان شهر است که چون گلستان بوده از جوش جمال گلرخان
 این همان شهر است و عشرت‌گاه ما کین زمانه گشته است عبرت‌گاه ما

- بوده هر کویسی ازان شهر خراب
تا به دهلی گرمی بازار بود
هر یکی ذوق تماشا داشته است
دائم آنجا باز و صحبت بوده است
مجمعی بوده است در هر گوشه‌ای
هیچ روزی آن زمان خالی نبود
اغلاط جاهلان با جاهلان
رابطه می‌نمود با معتمدان مدام
خیاط‌های جمعی ز مامن داشتند
آن هجوم و کثرت یاران چه شد
آن هیاهو و زوینست بازار کو
یادم آید کثرت باغات آن
در سواش بود خوش باغ و بهار
جوی‌های شهر جاری آن طرف
تا در توسع آن طرف در طول و عرض
ست آن باغات را حد و شمار
باغ‌های نامیش گنر بشمرم
باغ بیگم هست از نوع طلسم
باغ دیگر هست در دامان کوه
تال کتیره (۱۵) نام دارد آن مکان
من ندانم هست یا آن آب و تاب
طرفه باغ دلگشایی بوده است
در عمارت خمرچنه مانده تا تمام
- مطلع صید ماه و چندین افتاب
گرم جوشی رسم آن بسیار بود
عالمی حقیقی ز دنیا داشته است
روز و شب شغل شیاقت بوده است
هیچ کس خیالی نبود از توشه‌ای
کائدران نقریب خوشحالی نبود
کاملان را محبتی (۱۶) با کاملان
هر گروهی داشته عیش تمام
سیر هر مستی معین داشتند
شادی دیدار غمخواران چه شد
آن بهار و رونق گلزار کو
یادم آید هم بهارش هم خزان
یاد از آن باغات صفت شالimar
از طرف از شهر می‌دارد شرق
روغنه سردوس را می‌داد عرض
در حساب ارم چرا چندین هزار
بر زبان تمام هزاران آورم
همچو جان در شهر و شهر اوداست جسم
رونق آن برفروزد شان کوه
از محمّد شاه ما مانده نشان
با چو دهلی حال از هم شد خراب
از برای عیش جایش بوده است
عین سیر باغ قدسیه است عام

- آن‌مرد از عبادت شش پادشکار هم دلی درکار دارم هم دماغ زمین جهت و صفت مرادش می‌کنم تکبیدهای گوناگونی دایمیر کوه سرسبز است صفت عیدگاه می‌برد دل را برای آن سواد صفت ریشی رنگ دیگر داشت است هم به هر فعلش به رسم آن دیار هر کس وارد در وزیر آباد شد امر و خویش از شمال آنجا چمن در قطار و سرور از حوض خاص بسکه می‌گردم به گردش جا به جا نیست در عالم تطبیر آن همه هر غریبی را برای بادلی در سرای روشن‌را چا کنیم تا سرائی باغی است آقا مهربان از سرای چوک هم سازم بیجان چاندنی چوک است چان چوکها هم و باطنی صفت از اهل عرب گنبد قبرش رفیع است و عجیب گنبد (ست) از خانخانان همچنان بهلولی دهلی دو کوهند از رخام بر دهلی را چو صبح آن هر دو کوه
- چار اهل آنجا بود باغ و بهار تا نمایم مدتی مذکور باغ من به هر تقریب یادش می‌کنم هست در اطراف شهر بی‌تطیر ۲۵ سیر آن جانب بود عید نگاه سمت خضر آباد می‌آید به یاد چار اهل آن سبزه تر داشت است هر گلی را بود جزش تو بهار چون چمن را دید آنجا شاد شد ۴۰ کوه و صحرائش بود رشک چمن هست لطف خاص نزدیک خواص از سرادش ره یسرم سوری سرا بشمرم عشر عشیر آن همه مترکی باشد به مقصود دلی رای روشن را ازان پیدا کنیم ۴۵ هر غریبی فارغ است از فکر نان کتان به وسعت هست چون ربع جهان جای پر فیض و مقام با صفا آن عمارت را همایون شد سبب در مقابل نیز با طرح غریب ۵۰ مشعل باوست پُریا عزمو شان (۱۶) نی‌نی آن دو تخبیدانه از میم خام در گواه صادقند و یا شکوه

- من مکرر انطرف گردد دیده ام هیچ صادق را مکرر دیده ام
وصف گنبد ها به تقریب رباط کردم و جویم من از ومنه نشاط
ومنه هایش گهر پیام در شمار می شود دل والی ذوق شکار
رحلت آفرید به ومنه کم شود وحشی از جا رام چون آدم شود
تا کجا خوانم کابلطه ومنه را شرح سازم خویشی هر ومنه را
ست آن روشی چمن چو گنج بود سیر از جا راحت بیرونج بود
لقه خراش طهوه نادانیست دونه رحیف انطرف طولانیست
هر مکانش را شمارم گهر به نام لطف دهنی تمس گردد تمام
صلی ان ماری خرم بوده است شهر دهنی جان عالم پیوده است
فیضی صبحش یاد ارم یا ز شام خاصه انجاست لطف خاص و عام
هم خواصش در فضائل بی نظیر هم عوامش در لطائف دلپذیر
ومنه اصناف حلائق را هرس گهر نماید دل همین شعر است و بی
وصف اصل حمله دارد ایشان ذکر ان عالم ندارم در خیال
ساز گویم باز حرف اشتیاق باره ای نسالم هم از دست فراق

در ضمن تعریف دهنی و عذر شرح کیفیت صحبت دوستان

و بی بقاشی جهان

- باز ذوق آن مرا بیستاب کرد یاد خاکش باز دل را آب کرد
دل منی حواصی گد آنر روز و شب گهر کسی غموش دهد بل بی شب
با دل پُر شوره چون دیوانه ها هر سوزم هر نفس قاصد ها
ذکر آن معسوره در هر جا کنی یاد محبت های آن ما را کنم
یاد ارم دوستمان خویشی را بساد ارم ان زمان پیشی را
لیک لطف صحبت از آن دوستان راست نباید هیچ در شرح و بیان

گوییم مجملآ آن قصه را
 اکثری خود از جهان بشنود رخت
 از وطن این مانده‌ها آواره‌اند
 بیشتر زن‌ها به عزت میشل
 از جهان بگذشتگان وارستاده
 آن سکاران که رفتند از جهان
 این طریق را به لطفی شاد کن
 حاصل زین قصه الفروست و بی
 برها بسیار بزم خورده‌اند
 با قد هم چرخ می گردیده است
 چیدن و بر چیدن فانی بساط
 نالدم نی از غم آن محبت است
 گاوبار این جهان الهانه است
 داستانها را اگر مازم بیان
 داستان را گوییم طول کلام
 زان همه کیفیت بزم وصال
 آن قصه نقشی بر آبی بوده است
 نقش فانی قابل تحریر نیست
 لیکن انش ممکن مالموف من
 بر همان بهتر که درخت سنگ و غشت
 بسامد آید آن غمنازات و طبیع
 بسامد آید آن سواد دلگشا
 چاره هجران دملی چون کنیم

جا دهم در جهان محزون غنچه را
 هست باقی مانده‌ها را حال سخت
 یا در آنجا عاجز و بی چاره‌اند
 یک دو کس آنجا امیر ابتلا
 مانده‌ها در مانده و پا بسته‌اند
 منزل شان باد یارب در جهان
 دین اسیران را ز غم آزاد کن
 می‌کنم فریاد ای فریاد رس
 زمین الم دلها بی افروخته‌اند
 بر بساط بزمها بر چیده است
 نی غمی می‌خواهد این‌جا نی نشاط
 این بیانه‌ها در مقام عبرت است
 اشیا و یار آن بیگانه است
 از کجا پیدا کنم (من) آن زمان
 لیکن این افسانه کی گردد تمام
 رنگ و بوئی نیست الا در خیال
 چون گشودم دیده خوابی بوده است
 خواب غیبی لایق تعبیر نیست
 می‌نمایند طبع را راه سخن
 باز گوییم باز از آن خورم بهشت
 بادم آید لطیف هر چوکی وسیع
 بادم آید نهر فیض با صفا
 دور از دود و تفسلی چون کنیم

سخن از عالم عشق

- دھلیم لیلی و من مجنون او
دھلیم لیلی و من فرهاد او
دھلیم شمع است و من پروانه‌اش
دھلی من کعبه حاجات جان
۱۰۰ من به دھلی عشق بازی می‌کنم
ز آنکه هر جا آن نگاری بی‌مثال
ظاهر از حسن تجلی می‌شود
هست در هر گل زمینی صبر او
هست نام آن نگار پر غرور
روفته یارم در حریم کبریا
۱۰۵ نی ز مرگ لیلی‌اش باشد غمی
باشد از بی‌وگیش تیرنگ او
گر بخنداند دی خود شاد کن
شادی ما غم ازو غم هم ازو
هر چه خواهد می‌کند آن بی‌نیاز
عشق می‌باید که باشد در سرشت
سنگ و خشت او بود لعل و گهر
هر کجا در جلوه عشق بی‌غش است
۱۱۰ اری اری عشق دارد گارها
عشق چون فرمان به عالم می‌کند
عشق در طبیعت همه نور آورد
عشق گهر نیایی کند صنعت‌گری
دھلیم سلمی و من مفسون او
سینه خود می‌کنم در یاد او
دھلیم و پرانه من دیوانه‌اش
دھلی من هست با دل توامان
۱۱۵ از لقایش جانگدازی می‌کنم
کز رخس پیدا شده شکل جمال
گاه لیلی گاه دھلی می‌شود
دھلی و لیلی نباشد صبر او
دھلی و لیلی در افق ظهور
بی‌نیاز است از جمال مامور
نیز خرابی‌های دھلی مائمی
کس نمی‌گردد حریف جنگ او
ور بگریانند برو فریاد کن
شادی و غم چه همه عالم ازو
۱۲۰ نور همین با نام عشق او باز
عشق باید گو بود با سنگ و خشت
بل ز مهر و ماه باشد عربتر
هر چه از محبوب باشد دلکش است
۱۲۵ عشق دارد تگریمی بازارها
سنگ را هم‌رنگ آدم می‌کند
سنگ را در صورت صبور آورد
سنگ و خشت آنجا شود حور و پری

زین جهت دهلی به سوی خود کشد هر نفس دل را به سوی خود کشد
 و هر کسی خواهد دلایل مستقیم کافی اند آن هر دو در گناه عظیم ۱۲۰

بدج در گاه قدم رسول و شاه مردان صلوات الله علیهما

گهر چه می دانم که در بمقی بلاد بهره ای دارند زین دولت عباد
 لبیک در دهلی شرف تکرار یافت از دو نقش آن عزت و مقدار یافت
 نقش پای مستطقی و مرتضی داده آن را دولت هر دو میرا
 پیایدایند آن دو نقش عرش ما نقش بر سنگ اند این اعجازها
 سوده اند آن هر دو مولای امم بر که در راه خدا ثابت قدم ۱۲۵
 نقش پای هر دو لطف کردگار سجده گد باشند تا روز شمار
 از قهرور آن دو نقش محترم با محمّد مرتضی دان هم قدم
 جز امیرالمؤمنین زوج رسول در ره حق نیست همپای رسول
 در دو عالم هم خلی و هم جلی خوش نشسته با نبی نقش علی
 سنگی از آهن و باید پی درنگ جذب دلها می نماید آن دو سنگ ۱۳۰
 آن دو سنگ آئینه گهر خیزی نما رهبرند آن هر دو در راه خدا
 زائر آن هر دو سنگ با عیفا عاقبت یی می یزد سوی خدا
 آن دو سنگ آئینه انوار هم هر دو دست او یز آثار کرم
 هر دو معیار گمان کاملان هر دو چشم بینش خلق جهان
 چون ز یک معدن پدیدار آمدند هر دو خود با هم خریدار آمدند ۱۳۵
 هر دو سنگ با صفا ناز ملک هر دو بستانند هم باج از فلک
 هر دو مسجود خلایق صبح و شام عزت آن هر دو را باشد دوام
 آن دو سنگ نقش پارا بنده ایم در ره آن هر دو سر الگنده ایم
 روز و شب آن هر دو تا نقش قدم ماه و خورشیدند از نور قدم

- ان در نقش پادشاه بر عرش مجید
 سنگ تیز از قطب حق ناکام نیست
 بعضی آن هر دو قدم در کائنات
 نحو نماند ذکر محبت در کتاب
 بهرست نیست گفایت می کند
 سجده گاه جن و انس از محض نام
 آن در نقش پادشاه درون آب صاف
 چنانچه قیض آن دو حوض انرواند
 حوض راه خضر هر دو نقش پا
 خاک راه آن در حوض آب بقااست
 بحر فیض اند (ان) در حوض با صفا
 آن در حوض اثین انوار رب
 زان در حوض پرگرم چون قطره ای
 التبخار خویش داند جبرئیل
 و آن مراحمها کلزای بر می کنند
 آن مراحمها که من دیدم ز گل
 آن مراحمها بد صورت از گلند
 نشسته باشد چنان من آن آب را
 نشا شود بپراب زان آب در حوض
 اندرون شهر درگاه نبی
 مراحبا ای شهر دهللی مراحبا
 باطنیت از فیض احمد یا شرف
 باطن و ظاهر ترا نیکو بود
- ۱۴۰ سنگها گشتند زان نسبت سعید
 این سعید از راه جنود عام نیست
 می نماید خلق را راه نجات
 زان دو درگاهند خلقی فیضیاب
 عالمی کعب سعادت می کنند
 ان دو درگاهند چون بیت الحرام
 نور عبسین اند ای اهل طواف
 ز شرف هم چشم حوض کوثراند
 و آن در حوض اند آب روی در سرا
 نفع آب هر دو چون خاک شفاست
 گوهر احسان دو سنگ نقش پا
 فیض آنها را نمی یابد سب
 شا یبا بی از دو عالم بهره ای
 گهر شود شقای آن آب مبیل
 جسمها گزنی ز جان پر می کنند
 جملگی دارند شکل و طرح دل
 لیکن در معنی دل اهل دلند
 از خدا خواهند دل آن اسباب را
 فیضیاب و کامیاب آن دو حوض
 هست بیرون قدمگاه علی
 باطن و عیم طاهرت دارد صفا
 طاهرت از معجز شاه نسیف
 اول و آخر ترا نیکو بود
- ۱۴۵
 ۱۵۰
 ۱۵۵
 ۱۶۰

من فدای باطن و هم ظاهر
شوقی راهیت می برد از جا مرا
سرمن چشم ملک خاک درت
می کشد روییت دل شیدا مرا
از روی دیدنیت دارد دلم
از خدا خواهد دلم بر منزلت
ذکر رحمت از سر نو می کنم
در ره شوق این تنگ و دو می کنم

ایضاً ذکر دهلی و اظهار حیرت و مجمل مال احوال تیمور

از محلاتش اگر یادآورم
این که در غربت دلم ارازه است
کشور دل را به فریاد آورم
در برای سیر مالی واره است
همچو مالی واره چندین وارهها
پورهها هم پُر به خاطر بگذرند
چرب و نرمیهای نیلی واره رفت
در منظره کتون آن شور نیست
چون ز حیرت دستها شل گشته اند
بچهها چون گوسفند چورام کر
خاک آلوده حیرت بی آرام شد
هست در پهلوی آن چنار (۱۷) باغ
سزل خواجیه در اینجا بوده است
از محلات دگر گردم زخم
از محلاتش چه آرم در شمار
در شوارع سوی هر دروازه ای
هر گروهی داشت بازاری جدا
تا کجا بازارها (را) بشمرم
کوچههایش راه در دل داشتند
روشنی خود را به یاد آورند
روشنی آیدایش یکباره وقت
آن نمود و قوت و آن زور نیست
خانه جنگیها معطل گشته اند
دور از دل را دمی آرام کشو
رای ویران گوسفند چورام شد
سینام را کرده ویرانیش داغ
بنده اینجا بس جبین را سوده است
ملک عالم را همه برهم زخم
بوده اند آباد بیش از یک هزار
داشت هر بازار شکل تازه ای
فرقهها را پیشه و کاری جدا
تا ز اجمال آن به تفصیل آورم
زیبست و زیبه منازل داشتند

- کجوهه گم داشتی براسر دلربا
 سوا جمال و جلیوه تراز و آدا
- ۱۸۵ غولنه گیرانش ز خاکم برنیاز
 جملله در صحبت لطیفانه و ظریف
 هر بسکه از سازایان (ان) دیار
 باشد اندر کعب خود استاد گمار
- سحر گماری های آن صنعت گران
 بوده اندا جمع اهل هنر
 سبکتر انجا رواج اختراع
 این زمان یاد چه کنیم از
- ۱۹۱ انچه بعضی دو زمان پیش بود
 عقده دل را چند یگانه ایم از آن
 دهلی خود را خو حضرت دیدیم
 خوبیش بسیار بیش از پیش بود
- ۱۹۵ محض خود آن زمینی را پیش ازین
 مسکن و آرام و عشرت دیدیم
 دلتکش و زیبا به رنگ حور عین
 این زمان در یاد او دیوانه ایم
- ۲۰۱ حریف من پیشش نشسته بر روی
 و صف آنجا خرد او افسانه است
 عیش و عشرت را سراپا باب بود
 آن زمان مثل غمای افسانه
- ۲۰۱ در مقام خوبیش چون دریا به موج
 هر یکی مطرب به بزم زیند و زمین
 سوده اند اهل طرب در هر گذار
 هم شمار فحشه باشد قبیح
- ۲۰۵ روی آن چاد و گران بادا سیاه
 ورنه صد دفتر حکایتها بود
 تا بداند هر غریب آن دیار
 ساز از دهلی میگویم آشکار

- دہلی سر بود از شاه جہاد
دہلی تو متفضل یا ان کہیں
نام هر دو بود در یکجا علم
کہنہ خود دیوان مراہر گشتہ است
کہنہ را آثار بمضی قلعدہا
وای محارہ گشت دہلی وای وای
شہر نو را نیز ان زینت نمائند
حاصل ان شہرت است حالا جای یاس
گل زمیں ان ز بس پُر خار شد
این زمان در روزگار پُر خللی
در چہان شہری کہ بس آباد بود
می چرمہ اکنون بہ ہر جانب خزان
وای دہلی شد درین جزو زمان
گھر تیر نہد خاطر دلدار من
نالسم و این حرف گویم برملا
کامہاں را نیست این جا هیچ کار
حاصل ان شہری کہ برودہ چون بہشت
دارم امید ان کہ از لطف عظیم
این دو بہت متقاضی عاقلی
(در دل) آشفندام چا می کنند
باز گھر (احوال) از یاران نہد
باز گھر از مسکن و ماوای ما
این دو بہت گھر سرگرم سخن
- کہنہ ہم می داشت از شاہان نیکان
خوش دو عالم داشت یکجائی سخن
دہلی (و) شاه جہان آباد ہو
صورت نو نیز بہتر گشتہ است
ظاہراً مانده است در محارہ بجای
چون کنیم دل را تہلی وای وای
ریتم یکمتری است بماند
سرہمیش یکی سرفراری از فراس
دیدن دہلی بہ ما دشوار شد
باقیہ ان سرزمین (چندین زلیلی)
و شک مصر و غیرت بغداد بود
داد و ببیشتاد از جنمای آسمان
تختہ مشق جنای خالسمان
نیست غیر از راضی گفتار من
وین سخن ہی برودہ گردد جایجا
ہست این از بی نیازی های یار
از وجود ناگان شد چون کشت
بازش آبادی بیخشد ان گرم
وہشمای وادی صاحب دلی
شرق دہلی را دوبالا می کنند
تا دو و دہراو را وای بہ وجہ
باز گھر از یار ہی پرورای ما
وصف دہلی را بگویم باز من

۲۱۰

۲۱۵

۲۲۰

۲۲۵

- حضرت دهلوى است جهان شهرها
حضرت دهلوى است نور دیده ام
بر تن هندوستان دهلوى سر است
مسجد مطبوع با رفعت چنان
مسجد دیگر گنه با زینت بود
بوده پائین باغ (هست تا این زمان)
آن زمان آن مسجد عالى مقام
و عده گناهی صحبت احباب بود
آن زمان بوده است سیر ماهتاب
گرچه قائم هست آن عالى بنا
دور ازو گشتند چمن از مدتی
آب و تاب دهر فانی چون مراب
چشم خود گمرا و نمائی هیچ نیست
سگداز از دنیا به مسجد راه بر
شهر دهلوى راست مسجد بی شمار
گشودن حمام گمرا مازم بیان
از مداوس بحث مجمل بهترست
لیک حالا رسم علم انجا نماند
مؤمنان از انگور و دارالشفای
خانهای عده های آن دیار
آن ارم هم وقت و آن شادان رفت
ز انقلاب دوره شد تغییر حال
برج آن شاهان و تخت سلطنت
- گشودنش آسمان شهرها
در سوادش سرود می ها دیده ام
مسجد جامع سرش را افسر است
کس ندیده و نیبند در جهان
آسمان هشتیم از رفعت بود
شرف و بر متصل در باد من
سیر گناهی بود بهر خاص و عام
در جهان جای چنان نمایاب بود
در همان مسجد بسی با آب و تاب
لیک حالا نیست آب آن بجا
گشته بساب انجمن از مدتی
می فریید خلق عالم را به خواب
در جهان این خود نمائی هیچ نیست
خوشش را بسر دو گنه الله بر
جمله عالى از کسان نامدار
گرم گردد گلخن سرد جهان
گمرا دهم تفصیل دفتر دفترست
قدر عالم نیز در دنیا نماند
چار دیواری در آن مانده بجا
چون ارم بودند بیرون از شمار
هر که آمد در جهان برباد رفت
جای در برج اند دارد شغال
با جلال حق نداده منزلت

- دین به مدد هم نماند پایدار
 اعتباری پای تخت شاه هیچ
 ۲۵۵ ملک و مال دودۀ تیسر هیچ
 گور این‌ها هم نماند پایدار
 افتد از شان سراپا هیچ بود
 شد در این نثارخانه هیچ و هیچ
 نوبت این‌جا به دراست بود هیچ
 بر سر هیچ‌ست این جنگ و جدال
 ۲۶۰ مده گویم باز دهل دهل دهل
 لیلی از بسیاری از چو تار موست
 من به هر صورت به دهل مائل
 موده دهل مسکن و سازای من
 ۲۶۵ من در اینجا یافتیم نشر و نما
 اکثر عیسوی در آن مازۀ گذشت
 دلت غلظت نوجوانی بوده است
 داشته پر سرعت رفتن شباب
 این زمان از انقلاب روزگار
 ۲۷۰ عیسی و افساده در شهر عرب
 دهل دهل گفتیم از الفت است
 شکر آن موطن مده من واجب بود
 دهل او را غایت و انجام نیست
 گم به صورت پالت او شکل فنا
 ۲۷۵ هست اینجا استبان خوابگان
 دین به مدد هم نماند پایدار
 اعتباری پای تخت شاه هیچ
 ۲۵۵ ملک و مال دودۀ تیسر هیچ
 گور این‌ها هم نماند پایدار
 افتد از شان سراپا هیچ بود
 شد در این نثارخانه هیچ و هیچ
 نوبت این‌جا به دراست بود هیچ
 بر سر هیچ‌ست این جنگ و جدال
 ۲۶۰ مده گویم باز دهل دهل دهل
 لیلی از بسیاری از چو تار موست
 من به هر صورت به دهل مائل
 موده دهل مسکن و سازای من
 ۲۶۵ من در اینجا یافتیم نشر و نما
 اکثر عیسوی در آن مازۀ گذشت
 دلت غلظت نوجوانی بوده است
 داشته پر سرعت رفتن شباب
 این زمان از انقلاب روزگار
 ۲۷۰ عیسی و افساده در شهر عرب
 دهل دهل گفتیم از الفت است
 شکر آن موطن مده من واجب بود
 دهل او را غایت و انجام نیست
 گم به صورت پالت او شکل فنا
 ۲۷۵ هست اینجا استبان خوابگان

مدح بعضی از خواجگان نوراف که در دهلی آوردند و
تعریف درگاه حواجه قطب‌الدین در تمهید ذکر احوال وفات پیر مرشد
و حواجه محمد باسط قدس‌القدس

- خواجگان چنت را سیر منزل است
در گد هم یک مطاف خام و عام
حواجه قطب‌الدین بزرگ شان بود
سیر گاه حانفرا آن در گهوست
در سواد انسان انجمن است
فاسقان خطی و مبینی می‌کنند
حاجه آن درگاه دارد شور عشق
خبر آن در زمین در کوی عشق
عشق جای سره حیزد آن زمین
عشق سازد از در و دیوار آن
حاصل آن سرزمین عشق است عشق
عشق می‌گردد در آنجا چاره‌ساز
عشق آخر و نجاتی می‌کند
عشق آنجا حاکم و فرمانرواست
عشق بیرونست از شرح و بیان
حاصل آن سیر در حیات مثال
فست خوبی‌های آنجا پایدار
آن منار مرتفع سنگش خوش است
از کثافت زیم و زینت یافته
هر کرا پر منتهاش جا شود
- محترم در دیده اهل دل است
بناشد دهلی از آنها احترام
در گد از جنت و فساد بود
کعبه حاجت روا آن در گهوست
می‌شود هر کس به طوری کامیاب
عاشقان خود ترک می‌کنند
آب کوهش جاریست از زور عشق
در مقام آید ز خاکش بوی عشق
آن مکان را عشق می‌باشد مبین
عشق ریزد با گل و با خار آن
حاصل آنجا همین عشق است عشق
می‌برد سوی حقیقت از عجز
عشق پس مشکل گشائی می‌کند
عاشقی آن سرزمین را پادشاست
می‌نمایم باز وصف آن مکان
خامه در آهام سیر پر شگال
سربلندی نیز دارد از منار
کار جنگاکی و هم رنگش خوش است
پرشکوه و شان رفعت یافته
گد لهان از چشم و گد پیدا شود

- تا سر آن کسی رسد نثار نگاه
دور پائینش به قدر طول آن
لیک دور چرخ را نبود قرار
چون شود از فکر و هوش بهره مند
گرچه طبع من به هوش قاصرست
از بزرگی اشکار است آن منار
می دهد دل را نشانِ دهلیم
سوی دغلی و همنامش می کند
گویی از دور آن ولعت مکان
حرفی هست نالاب جوشی
جبهه گردد جان از آن آب و هوا
روح آن نالاب روح الذا بود
گشاید نالاب دارد در میان
سیر انجا سازاره خوشنماست
اب جهره می رود خوش مار پیچ
کوه سرمبز و لقای دلگشا
نقشه آن را چه آدم در میان
راه آن درگاه را هر کسی که دید
تا ز شهر کهنه پا بیرون نهاد
جای دلچسپی بود در هر قدم
اندوان ره خوشنما و باغهاست
بعضی از دیهات هم در هر دو سر
عست هر یک، دیده آن ده دلریا
- نیمه کاره در هوش گوار نگاه
از ره تخمین چه دور آسمان
وان بنا باشد ز عمری پناهدار
می شود طبع سخن سنجان بلند
در نظر اما به هر جا ظاهر است
با نگاه از دور می گردد دو چار
از بلندی های شانِ دهلیم
چاره دود جدائی می کنند
می دهد ز انگشت دغلی را نشان
خرش هوایی دارد و آب خوشی
از هوا خواهان او آب یقینا
قوت جانها قوت دلها بود
بحر را بشکر محیط آسمان
تا شود ظاهر که تعریفش بجاست
چشمه حیوان است با خربیش هیچ
می کشد دل را سوی لاد (۱۹) سرا
آنچه در دل هست چون سازم عیان
از آن از خود رفته تا در گه رسید
در ره پیر شور عشق نور افتاد
سیر آن ره سرسری باشد شیم
هر یکی در منزل خود بی بهاست
اندر این راه اند سرمبز و تکر
لطف خاصی دارد و فیض جدا

- غیر از یکجا رهنمائی می‌کنم
از مشرف باغ کسی دارد شرف
گفته واقع در میان چهار سو
مذنی آنجا به عرض آن عزیز
حیف یارائی که داشتند از جهان
حال کسی ظاهر نشد از نام او
نام نیکو را ز فعل نیکو جو
ذکر یاران در میان چون اووم
از و نور خاندان آن سرزمین
کاک آن درگاه باشد لوت راه
شیر آنجا هست از شهر بهشت
هر کجا مهر و نسی آنجا ممکن است
هر که چا در گنبد ادهم کند
آن ب تای روزگار اکبر است
بسی ز مرده‌ای که عارف بوده‌اند
شیخ حمید الحق به ذکر اولیا
بعد ازین ذکر نظام‌الدین کنم
سوره از سلطان میان اولیا
از نظام‌الدین به هندوستان نظام
لیکن او را بعضی از یاران خاص
زان میان افضل نصیرالدین شده
آن چراغ دهلیس آن ماه زمین
بایدم اکنون به مقصد ره برم
- وصف باغی ز آشنائی می‌کنم
آن مشرف بنده شاه نجف
اندرون ره بوده پس جایی نگو
مجمع خوش با چراغان بود نیز
چون دهم ز آنها بجز نامی نشان
حاصل او پس بود نام نیکو
با خیدا می‌باش و سوی او برو
به که زمین ره به درگاهی برم
در عمارت هست بنا دهلی قرین
زان تبرک دارم امید نگاه
روغن خوشبوی آن غیر مرث
بی‌شکلف نان او در روغن است
او به یک دم سیر صد عالم کند
عقل از پیچ رهش در شدر است
گردد آن درگاه خوش آمده‌اند
نعمه‌ای دارد بهین این مدعا
همچو خور نظم خود شیرین کنم
استان او میکان اولیا
در سواد هست لطیف اوست عام
داشتند اندر ره حق اختتام
بعد آن لایم مقامش این شده
روشن از نور فیوضش آن ر این
الشیانی سوی جعفر آورم

- دن ز طوق روحش بنگشاید
 خواجه جعفر مقتدای اهل حق
 خواجه جعفر موسوی و جعفریست
 خواجه جعفر قبله‌گاه باسط است
 حضرت باسط ز هر در گش
 دگر جعفر داشت او رود زبان
 اول و آخر بطبر از دوست نیست
 ساز دل جوانی ز نسبی می‌زند
 از طراق او چو طالت گشت طاق
 سوختن از درد دوری سوختن
 گمر ز غم دل را سراپا خون کنم
 باد بادا باد باسط هر نفس
 بهر تسکین دل ای عالی‌جناب
 ای صفات حق لیکن از ذات تو
 بوده از شادیت در عید غدیر
 مجتبی می‌داشت پس لیکن لعل
 دانست در عیدهای مؤمنین
 انبساط تو به هر روز همیشه
 عام گردی لیکن باسط باسط را
 خاصه در حالات وجد و ذوق تو
 باد آن وحدت به حالات سماع
 چرخ هفتم (۷۰) شعله جزاله بود
 شکل پا کروی و دست افشانیت
 جذبه‌ای از خواجه جعفر باهدم
 خواجه جعفر پیشوای اهل حق
 در دو عالم حضرتش را سروریست
 در طریقت جعفر راه باسط است
 جان خود را داد در شوق و هوش
 اولش آن بود در آخر همان
 گمر کسی گیرد که غیر اوست نیست
 پشت پا بر روی هستی می‌زند
 باز می‌تاند دل از دست فراق
 رفتی و دردت به دل اندوختن
 چاره درد حدائی چون کنم
 حاصلنم از زندگی این است و بی
 خواهی آدم روز شب در خطاب
 باد می‌آید مرا حالات تو
 می‌پرستی از غم عشق امیر
 روز جشن عید مولود رسول
 حال تو بوده است با بهجت قرین
 می‌گرفتشی صورت معنی عید
 دور گردی لیکن از دل‌های ما
 عالمی می‌گشت مست از شوق تو
 وان ظهور لیکن اولیات سماع
 با من نور خدا را عالم بود
 می‌نمودی جلوه روحانیت

- ۴۶۵ اه ازان حسن و جمال با صفا
روی چون ماهت سرایا نور بود
کار دل می کرد چشمت با دلم
کو چنان چشمی که کار دل کند
اه (اه) فریاد ازان دستار تو
وصف دستار چه ارم در بیان
آنکه گفتار ترا شنیده است
وصف حسن تو روحانی است
بوده رفشار تو بحر موج جود
قامت والات با ارج و کمال
تا ملندی در نظر مطبوع بود
هیچ شیخی با چنان حسن و صفا
حسن صورت با جمال معنوی
حامیت حق ترا بخشیده بود
صفت تو بود چون باغ و بهار
عالمی در صحبت تو بار داشت
در کمال معنوی برودی تمام
در بیان شرح اسرار حدیث
شخصت بوده است با اهل عرب
می نگرفت برده ای چون با عباد
می شدی یرسان احوائ همه
در ره حق هستی خرد ساختن
در سخاوت عبادت سوده گدا
- ۴۶۶ اه ازان خورشید اسوار خدا
مه چرا گویم چراغ ظهور بود
می گشودی هر نگاهت مشکلم
وز تگه مقصود جان حاصل کند
اه ازان گفشار و ان رفشار تو
بوده ان گفشار باغ چنان
تا شنیده راه حق را دیده است
من چه گویم این سخن وجدانی است
با نسیمی طی ارمی می نمود
بوده شمشادی ز فردوس جمال
تایمش ظهور و ان متبوع بود
دیده باشد کسی ز مردان خدا
داشتی خوش با کمال معنوی
حرمی هر در سرا بخشیده بود
خلوت از هر دو عالم بر کنار
خلوت از ماسوی الله عار داشت
خلوت در انحصار بوده مقام
ایده را می ساختی بار حدیث
رغبت بوده است با علم و ادب
هر یکی از حضرت می گشت شاد
الشفاعت بود بر حال همه
بوده قبول و فعل تو بی ساختن
در شجاعت شاه تو شیر خدا
- ۴۷۰
۴۷۵
۴۸۰
۴۸۵

- شیر حق آن را کند باشد پادشاه
من به قربان صفات ذات تو
پساده می‌آورم ز آیتنام و همال
پادشاهی که ای عالمی مقام
چون شدی ز آنجا مسافر باافسرود
پادشاهی که آن مآوای مسا
چون شدی وارد درین دار ملال
مادری که مآوای و املا
در هزار و یک حد و هفتاد و هشت
وقتی و هشتیم دو شهر غریب
در قدم این‌جا زمین هموار نیست
شد منور در زمین این دیوار
بسکه ناماز است این آب و هوا
ما رطوبت پر نعلین این زمین
اسجد احوال مقوی در نمی‌ست
نا گویا نالیم ازین آب و هوا
در ولایت (هست غم) در لکنو
شک زخم (۲۱) شان ندارد مرهمی
سودای دائمی تو از درد دلی
ماست ۹۹ غم دو بالا کرده است
هر گرا نبود غمت ای حضر راه
در حیانت بوده ذکرت یا حنین
چسار دوش تو از روی غمنا
- حد چو رستم از سنگش جوید پناه
شرح چون سازم خصوصیات تو
دین بود از جانب دل عرض حال
داشت دلی از وجودت احتیام
رفته زان مسکن همه عیش و سرور
از قدمت داشته فیض و صفا
زین مکان کردی به جنت انتقال
وقتی آخر زین دیار ر شد عزاء
عالم اندر دهنده ما تبره گشت
بی تو ما حیران و بیگس ای حبیب
جمله غیر از پشته و جز غار نیست
ممنی پشت و بلند روزگار
فرزت انسان چنان ماند بجای
مردیش باشد چنان گرمی چنین
مشی اعفاء در این‌جا دائمی‌ست
کرد بیداد این چنین آب و هوا
مینه چاکشانند محتاج رفو
نیست این غم سهل و آسان ماتی
تعمیریشدار حسین این عشی
در دل اهل دلاں جا کرده است
سنگ دل گرمی بود رویش سیاه
از جهان رفتی و هشی با حسین
پشت گرمی داشت از آل عیسا

- لِوَت شیر خدا یار تو باد / غیرت دین بسی کار تو باد
 ماتم شاه شهیدان اشکار / می گرانی ما دو چشم اشکبار
 جیمی از جهال چون از راه جهل / ماتم آن بسی دانسته سهل
 با مو پیرونده اگر راه خلاف / تا کسی گیر داشته بعد معاف
 در دل خوبی نه راهی کز شرمست / در حقیقت هین الله اندوه هست ۴۱۵
 در دلت غرونی نبود از هیچ کسی / نامر و حامی پداه هست و پی
 هیچ منظوم شد تالیف عام / چون نبود کاریت با کار عام
 میسر تخم دین حق برداشتی / قشر بهر منکران بگذاشتی
 چون نبود هیچ جز حقت مراد / خوش نبود از سریدان زهاد
 پاس شیشی در دلت راهی نداشت / اعتبار یک پر گاهی نداشت ۴۲۰
 عشق بازان را به سخی کار نیست / مقصد عاشق بغیر از یار نیست
 یار حق بودی و حق یار تو بود / روز و شب اظهار حق کار تو بود
 بود وای آن غیر المرحومین / پیش اهل حق یقین است اصل دین
 سر سره در غم شاه شهید / سپنه چاک از ماتم شاه شهید
 چون برون می آمدی ای مقصد / از خود و از خانه خود در عزا ۴۲۵
 شکل آن حالت چه اوم در خیال / از تصور می شدی تغییر حال

بیان آداب معزیاری که به طریق پیر و مرشد

«خواجه محمد باسطه قدس القصر» بود

- باز عاشورا رسید ای پیر من / خواجه من حقرت من میر من
 تو گجائی تو گجائی تو گجا / جنای تو خالیست حالا در عزا
 چشمه روزی یار ازان عالم بیا / باز بر عزیز از پی ماتم بیا
 باز بگشای عود در حالت مرا / باز کن تا کیند بهر این عزا ۴۳۰

- باز اجراء تعزیت او شاید کن
باز گو از سر معیبت باز گو
باز حریفی با دل آگاه گو
باز گو از قریب شاه تشنه لب
باز برپا باز نخل تعزیت
باز نخل مرغ دوزخ را ببین
باز بنمای آن قد و بالای خرویش
باز روشی همچو ماه خورد نما
باز در مجلس سیا با احترام
باز در مجلس در آینه رخت میز
باز آن قامت نما همچو علم
باز بسما آن در گیسوی رسا
عقد آن هر در گیسو باز کن
شمع ماتم دو شم شاه شهید
باز آن شمع سروزان را بیمار
باز در مجلس در آینه آن جمال
باز اوین غم راه ایمان را تما
باز تلقین کن غمی و هم جلی
باز ما را در بکاه (۲۲) پاری بکن
دستها را بار (پس) البال کن
باز دیگر ای کلام تو ملبیع
باز در خواب و رخت ای نادان حساب
باز تفحصی بی بده اجمال را
- باز ازین غم لاله و لریاد کن
با خواص خویش حرفه را از گو
را از سرزنش و سرزنش گو
باز گو از عاشق و معشوق رب
باز بنما باز اصل تعزیت ۴۳۵
شکل تخت خسرو دین را ببین
باز جو پیش علمها جای خرویش
باز رو از بهر شاه خود نما
با رخ نروانی ای ماه تمام
باز هانمزار شو از بخت سبز ۴۴۰
باز در ماتم دو بالا باز غم
عقدای بگشا تو از دلهای ما
روی خود را شمع مجلس باز کن
نور میبخشد به حد صبح امید
از زمین آن ماه تابان را بیمار ۴۴۵
رو دهد تا خلق را تغییر حال
تعزیتداری سرپندان را تما
هر نفس ذکر حسین این علی
جوی اشک از دیدهها جاری بکن
عالمی را باز صاحب حال کن ۴۵۰
خطبهای خوان با عبارات فصیح
تا شود از گریه خلقی فیض یاب
باز نفیسی بخش اهل حال را

- باز کن زان بسط لیلی خویش عام
باز دولی بخش از بسط کلام
- ۴۵۵ غرق هادت کن به تفصیلی بیان
باز بسا از اده غنی القصاد
- بر مستم گاران و اهدای خدا
باز تفرین کن و مانی بر ملا
- چرخ را از نیاله زیر پا بسیار
باز موج اشک بر دریا بر ار
- مرشیه عیوانی دگر ارشاد کن
باز قمرالان خود را باد کن
- باز کن ارشاد ذکر پا حسین
باز بر گلو را حسینا را حسین
- ۴۶۰ پنجه هوشید بر اثیندن
باز دست خویش را بر میثیدن
- سینه را و گسره از پره بر ا
باز در جوش اندرین ماتم در ا
- این هجوم خلق عالم را نگر
باز جوش و شور ماتم را نگر
- این علم بر عرش ای مولا بزن
باز دینی بر سر والا بزن
- با عروج و هم نزول این جا گذر
باز پایی گوی و دستی زن به سر
- ۴۶۵ تا رود از وجد شو خلقی ز هوش
باز رجده کن درین جوش و خروش
- از غم و درد شهید گویلا
خامه در عیاشور خود ای مقصد
- زان سر انور جهان پُرنور کن
باز دستار از سر خود دور کن
- روشنی ده دیده های کور را
باز عریان کن سر پرنور را
- تازه کن باز از غم دیرینه را
باز عریان کن سر و هم سینه را
- ۴۷۰ خاک را گل کن دگر از اشک پاک
باز خود را بر گلن بر روی خاک
- کرد خود را وقت جوش این عزا
باز بتگر کثرت خلق خدا
- روز عیاشوره ز در ماتم سرا
باز با نخل و علمها خود بر ا
- درد شاه دین به ما انعام ده
باز در بازار لیلی عام ده
- موی ماتم خانه ای دریای نور
باز از انجا دگر با جوش و شور
- ۴۷۵ گریه و فریاد کن بهر امام
باز بر جانی خود ای عالی مقام
- باد فرما مؤمنین را در دعا
باز بر خوان شامه ای ستاده

- باز آنجا در دعا امداد کن هم عمرماً هم خفوعاً یاد کن
باز آنجا با همان چشم پر آب ماهی بنشین تو ای عالمی جنایه
تا زمین بویست بجای آریم ما اول و آخر تسرا داریم ما
باز چون آخر شود آن روز غم هم به وقت شام برپا کن غم ۴۸۰
باز آن شام غریبان را بسین در حرم شو آن زمان ماتم نشین
باز بر دوش مبارک در حرم ماهی بودار در ماتم غم
باز احوال اسیران کن بیان سرگذشت بیگانه
سرگذشتی غم و خرد را با عیال از غم ال نسی کن پایمال
پایمال درد ال معطلی سرسرازی باید از تاج بقا ۴۸۵
دولت مافی تو داری ای ولی از غم درد حسین این علی
باز احوال اسیران یاد کن باز آریم غم ناله و فریاد کن
باز فکر احوال اولاد رسول آنچه شد از هجر فرزند بتول
باز از آن ملکود آن غم تازه کن با عیال خویش ماتم تازه کن
باز بر یاد غم ال نسی دز غریبان درد اولاد علی ۴۹۰
با عیال خویش اه و ناله کن سینۀ خود را به رنگ لاله کن
دور هانوار از محبت تا به شام گریه و فریاد می بودی تمام
ماهی آن روز آرامت نبود غیر جان دادن دگر کرامت نبود
من به قربان تو و ایمان تو کاش می گشتم فدای جان تو
باز ماتم دار شو تا اوسمین در عزای این خیرالمسلین ۴۹۵
باز در روز وفات معطلی تعزیت را تازه کن ای مقتدی
بعد ازین روز اوقات مر امام باز ماتم کن تو ای عالمی مقام
ای شو فانی در غم شاه شهید ای فتادی ماتم شاه شهید
تا آمد مانند شان محنتم من به فرمان زبان محنتم

- من پیدا نکردم به نام حقیقت زانکه از بود است مقبول دلت ۵۰۰
 چون تو رفتی زمین جهان بی وفا یاد دارم حکیم تو ای مستعدا
 تا بخوانم در حضور در گهت هم بیاسم رنجه خاک رحمت
 گویم از سرز غم و درد عزا مرگید مهر شهید کریلا
 هم نصایم نوحه و عریض سلام در جناب ای امام این الامام

مشیت سداشهداء و سلام بر آن

- ۵۰۵ را حسین را حسین را حسین
 ای چراغ دردمندان معظمتی
 از تو روشن خاندان معظمتی
 در تو پیدا عزت و شان عظمی
 قرب حق را این بود راه حصول
 حق به دست تمت یا حق مباحثی
 ۵۱۰ از تو قائم ملت ذین رسول
 شور این ماتم به عرش اعظمیت
 در غیبت مردن بود اهل حیات
 کرده واجب خلد را از پهر ما
 السلام ای راحت جان پستول
 السلام ای شاه مردان را خلیف
 ۵۱۵ السلام ای شاه هستای حسین
 السلام ای نور ایمان السلام
 السلام ای معنی ذبح مطهر
 السلام ای معظمتی را نور عین
 السلام ای افتخار کائنات
 ۵۲۰ السلام ای هادی راه نجات

- السلام ای صاحب خلق جمیل
السلام ای حامی دین رسول
السلام ای محرم ذات اله
السلام ای حق ز سمیت اشکار
السلام ای حجت حق السلام
السلام ای قوت دست خدا
السلام ای شیر دشت کربلا
السلام ای نور چشم هو تراه
السلام ای زور بازوی علی
السلام ای بگه نیاز و بی عدیل
در حضورت کرده ام عرض سلام
زان مصیبت دل حکایت می کند
اه اذان روزی کند از دشت بلا
گشته رقص کاروان اهل بیت
منزل ال نبی چون شام شد
اهل بیت مصطفی پیش یزید
اه اذان روزی که از شمشیر و تیر
این پیغمبر به خاک و خون افتاد
اه اذان روزی کند از حکم یزید
تبع کین بر جان پیغمبر زدند
تا مر این نبی شد بر میان
افشاد از خوف آن لرزان شده
ان سر برنور شد چون بر میان
- السلام ای مقصد ای جبرئیل
السلام ای جان شیرین رسول
السلام ای نور مرآت اله
السلام ای تو به حق، حق با تو یار
السلام ای قوت حق السلام
السلام ای عاشق مست خدا
السلام ای میر میدان و غا
السلام ای خاک واهت مشکاب
السلام ای وارث خوی نبی
السلام ای نشند لب شاه قلیل
یار نالم در عزایت یا امام
از جدائی ها شکایت می کنند
بعد قبضت ای امام ره نما
گرفته شد ای امثال اهل بیت
لشندای زمین راه در اسلام شد
آمدند و شور میخشد پدید
دو میان لشکر شوم شریر
عرش از جا رفت و برگردون (فتاد)
طرفه ای از رحمت حق نا امید
از شوم در عیبه آتش در زدند
پست شد زان روزشان آسمان
قوی گردون از ازل غلطان شده
پست سرگردان همه خلق جهان

بر فرازی بین که امن مصطفی
 او از آن روزی که اندر کربلا
 او از آن روزی که بیمار و غمگین
 او از آن روزی که زینب بوعده‌گر
 گفت آن مخلدومۀ هر دو جهان
 او راویلا کجائی یا حسین
 او راویلا کجائی او و او
 او راویلا مصیبت شد عظیم
 و ای سر حال مکتوبه و ای دای
 چو به خاک افتاد این بو تراب
 و ای حالا حضرت زهرا کجاست
 شما صد حال زانو ما بگریستی
 شهر بانو را گرفتگی در کنار
 می‌شدی هم عوار اولاد حسین
 ای پشیمان را نمودی دلبری
 گر بُدی امروز با ما مصطفی
 ما نمی‌گشتیم این‌جا عوار زار
 می‌شدی از عملدانش زیر و زیر
 او راویلا چه شد عباس ما
 او احمر شد علمداری او
 او راویلا علی اکبر چه شد
 گشته شد اولاد حیدر حریف
 وای آن مردان غازی و شهیدان

با سر بی‌شن کنند اصحابها
 از سوش تن گشت و از تن سر جدا
 مانده بی‌کس شاه زیر العابدی
 شد برای وارثه غیرالشر
 با دل صد چاک و چشم خون‌فشان
 ای رسول هاشمی و ایور عیسی
 بی تو شد در چشم ما عالم سیاه
 چون علی ابن الحسین شد بنیم
 رای ویران شد مدینه و ای دای
 یثرب و بطحن همان دم شد عراب
 وای دور از ما به قاهر هم چرامنه
 با شهید کربلا بگریستی
 گریه‌ای کردی به حالش و او زار
 می‌گرفتگی دست معاذ حسین
 شفیقتی کردی و مهر مادری
 با بجای مصطفی شیر جدا
 از جفا و جور قوم ناسکار
 در دمی این لشکر نبیادگر
 شد علم رنگین به خون او چرا
 و آن مددگاری و غمخواری او
 او راویلا علی امیر چه شد
 شد شهید ال پسر حیف حیف
 و آن هزاران شکاری و شهیدان

- ما امیرالمومنین الکسوی ای دروغ
ما به چشم شامیان خواریم و زار
خوار گوی دارند قوم بی‌شمیز
او و او بیلا کجا رفت آن امام
او بر ما این همه پیداد چیست
چون پسندیدند قوم بی‌حیا
در گم‌خیزی مذهب و ملت بود
وین چه آفت بود این اسلام چیست
این چه شرعت و چه اتفاق‌ای فغول
این چه اجماع مسلمانان بود
کاین پیغمبر چون بیفتد بر زمین
لوحه زنده نیاید در میان
لعنت حق باد بر آن بی‌ادب
هر کد جنوری کرد بر آن رسول
در در عالم رو سپاهاند و لعین
- ما بخیریم باقیم محزون ای دروغ
عزّت ما هست پیش کرد گدار
پیش حق ال نبی باشد عزیز
او و او بیلا چه شد آن احترام
چون نمی‌دانند کین اولاد کینست
این شتم بر اهل بیت مصلحتا
جائز این جنوری گزین آفت بود
ای مسلمانان برای نام چیست
شرم از دعوائی دین رسول
این چه پاس عزّت قرآن بود
هر بر مومنان شود متبر نشین
از دل خود من پیارم بر زبان
کاین چنین مانع شده او را عجب
از مسلمانان چه شد او را حصول
ظالمان و اولکین و اخیرین

طلب حاجات از جناب حضرت امام علیه‌السلام

- باز می‌آیم به زاری در خطابه
ای امام هر در عالم شاه دین
خواجده باسط آن غلام خامی تو
آن محمّد باسط آن پیغمبر ما
باشد از قرب حضورت بهره‌مند
زیر پای ثمت روحش سربلند
نقش تعلیم شو گشته افش
نقش حاجات از جناب حضرت امام علیه‌السلام

- اندوین عاشر باشد پیش تر
از حدایت مرد خدمت پادشاه
خود در آن درگاه و اینجا در عزرا
روح از او دود تو در غم هنوز
هر کجا شمع به ماتم خانه دایت
زایکد سرگرم است ذوق او هنوز
جوش او باقی است با ما در عزرا
ب اشک او بود در جوی ما
از معین ما بود در هر مقام
چون توفی شاه کرم ابن الکرم
این سنگ درگاه باسط عباسی
کسز رمی خواجه صیر زمان
آن رمی خواجه آن مزلای ما
غصیر راه عالم سر تسمی
هم ز فرزند بزرگ آدنایاب
ساز روشن این چراغ خاندان
آنکه از را خواجه جت مادریست
آن که باشد نور چشم آن رمی
قبیله من سرشد من پیر من
هم در سرشد زاده عباسی مبار
نام این هر دو محیط است و محیط
با محمد هر دو را نام و نشان
این دو سیدزاده عقیقند و صغیر
- شعریتش دار شو آن دوریش شو
آجر درد این معسیت پافته
می نماید روح او امداد ما ۵۹۰
می نماید ناله در ماتم هنوز
در عزایت روح او پره اندایست
می نماید رقص شوق او هنوز
هست جازای یارهایش وقت بکجا
او مدد دارد به غنا و غوی ما ۵۹۵
خاصه در وقت عزایت یا امام
وصف ذات تو بود فضل عظیم
دارد از فضل تو آید قوی
فیض بخشی یاد باقی در جهان
آن مریدان را چو خواجه رهتیا ۶۰۰
عز شد بر حق تضرع الدین علی
کز وجود اوست خلقت فیض یاب
تا ظهور صاحب عصر و زمان
آنکه از فضل الهی پیرویست
از دو جانب هست او بر حق ولی ۶۰۵
حضرت میبد کبیرالدین حسن
ماتده انداز خواجه من پادشاه
فیض اینها یاد در عالم محیط
هر دو را دارد محبت در امان
هر دو را باشی معین و هم تغیر ۶۱۰

- تا بجای آورند آن حکم پند
و آن و محبت عرض دارم مختصر
حاجل آن باشد که از پیر و من
یعنی از سید کبیرالدین حسن
تربیت یابند و بیعت هم کنند
تا قدم ثابت به راه حق نهضد
معد تحصیل کمال و پیروی
حاجل شأن باد فیض معنوی
راصل حق کامل ایمان شوند
کعبه جان خواجه دوران شود ۶۱۵
ای امام و سید هر دو جهان
واقعی چون از ضمیر بندگان
مطلب و مقصودم ای فریداد من
خود تو میدانی و فعلی است و بر
گرجه محتاج سوالم نیستی
بی غیور گاهی ز عالم نیستی
لیک چون محتاج از راه ادب
می نمایم (من) ز درجاست طلب
درست دنیا و دین ده با امام
شده ای بحر احسان السلام ۶۲۰

خاتم

- تا جدا گشتم ز دهلوی ز افسردار
برده ام از دوری آن بیقرار
حار حار دهلیم در سینه بود
زانکه آنجا مکن دیرینه بود
لیک چون افسردگی رو می نمود
ذوق موزون کردن شعری نبود
نی دماغ (و) نی دلی بوده بجا
تا زبانم در بیان بی گشت و
این چنین حالت قریب پنج سال
در غریبی داشت این افسرده حال ۶۲۵
آخر آن سال پنجم از قضا
کرد رحلت خواجه از دارالافتا
صدت شش ماه از روز وفات
می خسر بودم ز اتسار حیات
بعد ازین روزی به یاد آن جناب
ساعتی گشتم به ذوقی فیهیاب
اندر آن حال دل من جوش زد
میر در آن حالت و ای خورون شدم
مستیی آن ذوق راه هوش زد
شوق دلی خواجه چون بیار داشت
شاعر دیوانه چون مجنون شدم ۶۳۰
زانکه با درگاه جعفر کار داشت

- مصرع اول که وارد شد به دل
شوق خواجه در دل من گدار کرد
شد اول از شوق دهلی احتیاج
در سه مه شکلی گرفت این منغوی
این زمان کین صورت اتمام یافت
سوی دهلی می‌فرستم با نیاز
فیلدگاه این عربست و این حقیر
راشف است از مؤمن گماصل از من
نیکی بهر دیگران این اعتذار
طبع من در شاعری گد ناوسمت
گرچه دایم ذوق فطری با سخن
در انون و غلم حاضر نیستم
بی‌کمالم مایه تکمیل هیچ
شعر (من) خود قابل فخریه نیست
عزیم در شاعری نبود موس
طبع ما را ذوق دل مرزون کند
ذوق دل سرما به می‌بخشد مرا
ذوق دل چون می‌نماید زور خویش
گفتن شعری ز ذوق آمد به یاد
هیچ نگشود است از تدبیر من
بسکه دل از یاد از بی‌شاد شد
جذبه یادش به دل چون رو نمود
نام جاها تا دم یک یک نشان
- ذکر دهلی بود یا او مشعل
از سر تو شاعرم آن یاد کرد
کاندین حالت همین بوده صلاح
نام این شد «منغوی بامطی» ۶۳۵
معنی آغاز آن انجام یافت
تا به اصلاحی نماید سرفراز
فخر دهلی میر شمس‌الدین فقیر
هم ز حال و رقیه من دو سخن
می‌نمایم من ز راه اشکبار ۶۴۰
عذر خواهم اعتواف من برست
حاصلم شد صحبت ارباب فن
هم به کتب شعر قادر نیستم
بپریم آقا پایه تکمیل هیچ
خوش بود گر لایق فخریه نیست ۶۴۵
در یحاط من همین ذوقیت و بی
هست دل مائک مضمون کنند
رقعت آن مایه می‌بخشد مرا
کار طبعم می‌دود در شعر پیش
رویه من بی‌ذوق بودم در چشاد ۶۵۰
ساعت این ذوق باشد پیر من
چون عطیه از شوق قشع الباب شد
فیض ذوقی آن در معنی بخشود
اصطلاح هند هم کردم بیان

- ۲۵۵ آنچه گفتم جمله از داروغه و شوق می‌فرستم قدیمی‌های ما شوق و ذوق
 ۲۵۲ یک ریاضی شیر در عظم کلام می‌فرستم در حسابش و السلام

دعای پند سواد دلیلی‌ری دارد در دهر چه طرح بی‌نظیری دارد
 ابداً از بد این خبری بالی‌ست گز بادشهن نیست قلی‌ری دارد

توضیحات و حواشی:

۱. اکبر الیسن کتابخانه مرکزی ایالتی، STATE CENTRAL LIBRARY, HYDERABAD گذاشته شده است.
۲. تاریخ پند شاه محمد مظفر الرحمن صفا کاکری، پنتا (ایالت چهار)، جلد ۱، ۱۹۵۸، صفحه ۳۲.
۳. مصفاالدوله خاندوران خان بهادر: نام اصلی خوانده حاکم بوده. نیاکاشی از به‌عنوان مهاجرت سواره وارد هند شد و در شهر اکبرآباد (شهر آگره فعلی) اقامت گزید. در ابتدا وی به صورت یک کارمند ساده وارد دستگاه دولتی پادشاهان مغول مابری هند شد و در عهد فرخ‌میر شاه بابر (۱۵۲۵، ۱۵۲۶ هجری) داروغگی دربار به وی تعیین گردید و لقب اشرف خان از پادشاه وقت به وی داده شد. پس از مدتی به سمت میرانش با نقاره و نشان و منصب هفت هزاره هفت هزار سوار و لقب مصفاالدوله خاندوران خان بهادر منصور جنگ سرازیر گردید. نورانی که بعد شاه افشار وارد ایالت پنجاب شد وی برای جلوگیری از اوش ایران به محلی به نام گرنال رسید و با سپاه ایرانی برخورد کرد و در آن نبرد که به سن ۶۵ سالگی در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۷۴۹ گشته شد.
۴. شجاع‌الدوله بهادر: نام اصلی او جلال‌الدین حیدر و پسر نواب منصور علی‌خان ملتان جنگ صوبدار (استاددار) ایالت اوده (ODHA) بود. وی در سن ۱۱۴۴ هجری متولد شد و پس از وفات پدرش جانشین وی گردید. در ۱۱۸۵ هجری در فیض‌آباد که در آن وقت مرکز استان اوده بود فوت کرد و در همان شهر در محوطه‌ای به نام گلشنجاری (باغچه) مدفون گردید.

۵. صبح گلشن تألیف نواب میرزا حسن خان، صفحه ۵۰.
 ۶. نفسه قدسی، صفحه ۴۲.

- ۱۶- عقد ثریا: تألیف غلام محمد امین، صفحه ۱۱، ترتیب دکتر عبدالعزیز (احمد نیرفی اردو) (هند) ۱۹۴۲م
- ۱۷- میر محمد اقصی متخلص به اناس: بیابانیش از بدخلاله آمده در شهر اندامه مسخر شسته. وی در همان شهر متولد شد و در هجرتها دو سنه ۱۱۵۱ هجری وفات یافت.
- ۱۸- شیخ محمد علی میرزا شمس‌الدین که ابراهیم‌آصل بوده در اصفهان بزرگ شد و از ترس بادار شاه افشار از آنجا فرار نموده وارد هند شد. پیشتر اوقات زندگانی خود را در شهر بارس گذرانده و در همان شهر در ۱۱۵۱ هجری درگذشت.
- ۱۹- میر شمس‌الدین متخلص به فخر (۱۱۱۵-۱۱۵۳ هجری) در دهلی متولد شد و در همین شهر درگذشت.
- ۲۰- میرزا میر (۱۱۶۴-۱۱۷۳ هجری) متغلب به خان خانانده پسر میرزا خان یحیی از امرای دربار جلال‌الدین اکبر پادشاه مغول باری هند بود. وی هنوز به سن چهار سالگی برنجیده بود که پدرش در یک نبرد کشته شد. چون به سن بلوغ رسید صحت پدرش را از اکبر شاه دریافت نمود.
- ۲۱- صدر جنگ: میرزا مفیم متغلب به منصور علیخان در عهد احمد شاه پادشاه هندی (۱۱۶۱-۱۱۶۷ هجری) منصب وزارت مغلی شاهی آمد و پس از وفات پدرش مهدی ناسک به او توفیق گردید. وی در سن ۱۲۷ هجری وفات یافت و در مقبره مسند جنگ که در دهلی بود و از زمان وی هنوز باقیام مانده بود، دفن گردید.
- ۲۲- در اصل: صحبت؟
- ۲۳- در اصل: شادمان.
- ۲۴- تال کنوره.
- ۲۵- در اصل: سحر.
- ۲۶- در اصل: چمنان.
- ۲۷- از سن زهر.
- ۲۸- لاله به دار کامی (۱۱۷۹)
- ۲۹- در اصل: حجت.
- ۳۰- در اصل: رحمت.
- ۳۱- در اصل: رحمت.
- ۳۲- در اصل: کاف.

معرفی کتاب

فرهنگ زبان فارسی، انگیلی:

گردآوری و تالیف: دکتر مهشید نظری.

این فرهنگ که اخیراً توسط انتشارات سروش منتشر شده، به روش القیاسی قیاسی تنظیم گردیده است. در این روش از طریق روابط قیاسی و منطقی موجود میان واژه‌ها تصویر متجانس ساختاری و معنیه‌ای از گروه‌های واژگانی گوناگون به دست داده می‌شود. به این ترتیب واژه‌های هر گروه به کمک هم می‌آیند تا متغایلاً تعیین کننده ارزش یکدیگر باشند.

انتخاب نشر معاصر فارسی:

گردآوری دکتر شریف حسینی فارسی و دکتر محمد اسلم خان.

مجله فارسی دانشگاه اهلی، نظر به احتیاج کتاب فارسی نشر معاصر فارسی «انتخاب نشر معاصر فارسی» را ترتیب داده، به چاپ رسانده است. این انتخاب مفصلی در ۴۴۸ صفحه دارای مقالات تحقیقی، ادبی، تاریخی و داستانهای کوتاه و نمایشنامه‌ای به نام دیکنه از مجتهد مراد می‌باشد. برای معرفی مفصل این انتخاب عنوانها مقالات و داستانهای کوتاه و اسمها نویسنده‌شان آنها، در اینجا آورده می‌شود:

شعر نو: دکتر پرویز ناطق خالطری، راه نو: دکتر احسان یار شاطر، شعر مرگ: دکتر پرویز ناطق خالطری، شعر و شاعر: دکتر سید فخرالدین شادمان، علت دوام بقای برخی از اشعار: دکتر غلام حسین یوسفی، پادشاه نشر: علی دشتی، درس فارسی: دکتر سید فخرالدین شادمان، غلام املائی، عباس اقبال اشتهیانی،

استفاد: دکتر پرویز نائل، خاندلوی، دفاع از زبان فارسی: دکتر پرویز نائل، خاندلوی، زبان فارسی: مسائل فکر و فرهنگ ما: دکتر غلام حسن یوسفی، اشقی با ادبیات: دکتر عبدالرحمن روزین کوب، دانشمند محترم: دکتر احسان یار شاطر، شیوهٔ انصاف: دکتر احسان یار شاطر، اندیشه و عشق: عباسی انبال، اشتیاسی، مهائما گماندی: دکتر محمود حسامی، غمور دوباره: محنتی میروی. ماه بخشبه: سعید نفیسی، اثار مغرب: سعید نفیسی، خانهٔ پدری: سعید نفیسی، اولین روزی که بخاطر دارم: دکتر لطف علی جورنگر، از دفتر خاطرات یک الاغ: دکتر لطف علی جورنگر، شیرین کلا: محمد حجازی، محسن عیادت: محمد حجازی، مادر زن: محمد حجازی، درستی خیاله خرسه: محمد علی جمالزاده، همراه: صادق چوبک، عدل: صادق چوبک، آخر شما: صادق چوبک، مرگ مادر: علی دشتی، بهای عشق: شی، پرنه، از این در با از آن در: شی، پرنه، ادهم پیلد دور: شی، پرنه، چهارگل: یوسف اعظم‌الملک، کونتر و کلاخ: یوسف اعظم‌الملک، فاتح هرمود: سید فخرالدین شادمان، بچهٔ مردم: جلال آل احمد، پسرک لبو فروش: محمد بهرنگی، ماهی کوچولو: محمد بهرنگی، محلل: صادق هدایت، دیگنه (نمایشنامه): گوهر مراد.

منتظر هستیم که انتخابی با کتاب درسی مناسب نشر معاصر فارسی ناگسری در هند چاپ برسیده بود و پاسداران فارسی در دانشگاهها و دانشکدهها می‌خوانند که انتخاب نشر معاصر فارسی به چاپ رسیده بدست آنها گزارده شود. امیدواریم که انتخاب مورد نظر نیاز دانشگاهها و دانشکدهها برای کتاب درسی نشر معاصر فارسی را تا حدی مرتفع خواهد ساخت و بخشهای فارسی دانشگاهها انتخابی از این کتاب را شامل درس برای هر دو لیسانس و فوق لیسانس خواهند کرد. باید عرض شود که انتخاب نشر معاصر فارسی که دانشگاه دهلی چاپ کرده است، چنانکه از تفهیل سالای محتوای آن معلوم می‌شود، شامل مقالات از

موسیقی‌گدان و استادان برجسته و داستانهای کوتاه از معروفترین نویسندگان ایران می‌باشد.

غزلهای حافظ:

ترتیب و تحبیه: استاد قدیر احمد.

ناشر: خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو.

بها: ۱۰۰ روپیه.

جناب استاد مدیر احمد حافظ شناس برجسته و شناخته شده جهان فارسی است. ایشان تاکنون آثار حافظ را از مجموعه‌های قدیمی و نسخهای خطی دواوین حافظ که تاکنون معرفی و با چاپ نشده بودند، با روش دقیق تحقیقی ترتیب داده، سیاه رسامه‌ای. این غزلهای حافظ که خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو چاپ کرده مشتمل بر یک قصیده و یکصد و بیست و شش غزل حافظ می‌باشد. استاد مدیر احمد این غزلهای حافظ را از مجموعه لطایف و سنین ظرایف اقتباس کرده است. مجموعه لطایف و سنین ظرایف را دانشمندی بنام سیف جام خوری در هند در میان سالهای ۷۶۲ و ۸۰۴ هجری گردآورده است. قسمت بزرگ این مجموعه درباره صنایع و مذاهب است که واضح بعضی از آنها خود مؤلف است و سه صفحهای که درباره موسیقی شامل این مجموعه است، از دو جهت دارای اهمیت فوق‌العاده می‌باشد. اول اینکه عربی است و دوم اینکه در ضمن بیان پرده‌های موسیقی ایرانی، استاد پرده‌های موسیقی هندی هم آمده است. در حالیکه اطلاعات ما درباره گردآورنده زیاد نیست ولی از بعضی مطالبی در این مجموعه استنباط می‌شود که گردآورنده فردی دانشمند و بویژه در ادبیات و شعر دستگامی کامل داشته و علاوه بر زبان و ادبیات فارسی با عربی هم آشنا بوده.

مقری استاد مدیر احمد مجموعه لطایف و سنین ظرایف یکی از قدیمی‌ترین

ملاحظه برای شعر حافظ می باشد. استاد نصیر احمد در پیشگفتاری عالمانه به این چاپ که حاوی بر پنجده و پنج صفحه است، اهمیت ادبی و تاریخی خود مجموعه و آثار حافظ شامل آن را توضیح داده و اصمناً بعضی نکات مربوط به غزلیات حافظ را مثلاً انتساب غزلی به حافظ، تعداد ابیات غزلی و احوال بعضی لغات در غزلیات که از دیوان مورد بحث و مباحثه در میان حافظ شناسان هندی و ایرانی می بوده است، بررسی نموده سخن کرده است به متجمل بلندی و قلمی برسد، پاروینها که استاد نصیر احمد در زیر هر غزل ترتیب داده به آنها اینکه متجمل و دقیق است لشکر در حقیقت خود چاپهای مختلف و اساسی دیوان حافظ را هم معرفی می کند و اختلافات حتی جزئی در واژه های هر غزل حافظ شامل مجموعه مورد نظر را روشن می سازد. باید ابریم که حالا بعد از چاپهای مختلف دیوان حافظ بر اساس نسخ گوناگون قدیمی و اساسی یک متن کامل و منقح و ابتدای دیوان حافظ یا همگاری علمی حافظ شناسان ایرانی و هندی بجا خواهد رسید و در انجام این کار توانمند مهم و اساسی چاپ این غزلهای حافظ سهم بزرگی خواهد داشت.

تاریخ زیان و ادبیات فارسی (به زبان اردو):

نویسنده: دکتر خان محمد عاطف (دانشگاه لکهنو).

سال نشر: ۱۹۹۰.

مها: ۳۰ روپیه.

صاحب آقای دکتر خان محمد عاطف در این اثر خود تاریخ ادبیات فارسی را از حدود هزاران تا عصر معاصر تالیف نموده است. نویسنده در سه باب اول، تاریخ مختصر ادبیات ایران قبل از اسلام را بیان کرده و سپس تاریخ ادبیات فارسی بعد از اسلام را آورده است. احوال بیشتر شجرای معروف و معروف فارسی در این کتاب با اختصار گردآوری شده و نویسنده در ضمن تاریخ ادبیات فارسی خود

تاریخ اجتماعی و حتی سیاسی را هم اجمالاً نوشته است. انتظار داشتم که آقای دکتر عاطف تاریخ ادبیات فارسی در هند را بتفصیل بررسی خواهد کرد ولی متأسفانه این جسته تاریخ ادب فارسی در این کتاب بسیار مختصر است. بهر صورت چاپ این کتاب یادآوری می‌کند که ما علاقه‌مندان به زبان و ادبیات فارسی در هند نیاز به تاریخ مفصل و معتر زبان و ادبیات فارسی داریم که شامل تاریخ ادبیات فارسی در هند هم باشد. امیدواریم که این نوع کتاب انشاء الله پردی با توجه استادان گرامی و ارشد فارسی در هند تألیف شده بچاپ خواهد رسید.

سویتی، ناجیکی ادبیات بانی (بنیان گذاران ادبیات تاجیکی):

نویسنده: پرفسور کبیر احمد جایی،

سال انتشار: ۱۹۸۹.

بها: ۵۰ روپیه.

پرفسور کبیر احمد جایی رئیس بخش مطالعات اسلامی، دانشگاه علیگر، هند، یکی از استادان معروف زبان و ادبیات فارسی، در این اثر خود بزبان اردو که چهار باب متقسم است، ادبیات تاجیک را معرفی نموده است. غالباً کتابی به اوج درباره این موضوع تاکنون بچاپ نرسیده بود و همچنین در هند دانشجویان فارسی درباره ادب فارسی در تاجیکستان اطلاعات زیادی نداشتند. بنا بر این کتاب مورد نظر مهم می‌باشد.

پرفسور جایی قبلاً تاریخ ادبیات تاجیکستان را به اردو برگردانده، بچاپ رسانده است و مطالعات عمیقی در این زمینه دارد.

در باب اول این کتاب بعضی درباره جغرافیای آبای مبان، ترکستان، توران و ماروا الشه است که ادبیات تاجیکستان تقریباً در همین سرزمین بوجود آمده است. بخلاف تاریخ مختصر تاجیکها و زبان تاجیک در این باب بیان شده است.

باب دوم کتاب مشتمل است بر احوال و آثار صدرالدین عینی که بقول نویسنده «همان اول این ادبیات می‌باشد». پرفسور جایسی آثار منظوم عینی را با روش تحقیقی و تاریخی بررسی نموده است و نشان داده است که این شاعر تاجیکستان با اوضاع تاریخی و اجتماعی میهن خود نه تنها آشنائی داشت بلکه برای بهتر سازی اوضاع اجتماعی از شعر خود استفاده کرد و شعر در دست وی وسیله‌ای برای مطرح کردن پیشنهاداتی در این زمینه بوده. او با بیشتر نهضت‌های اجتماعی و سیاسی میهن خود علاقه داشت و در آنها بطور فعال شرکت کرد.

باب سوم کتاب دربارهٔ ابوالقاسم لاهوتی است که شاعر انقلابی برجستهٔ زبان فارسی تلقی می‌شود. زندگانی لاهوتی هم در نهضت‌های علیهٔ استبداد حاکمان مظاهر صبری شد و شعر برای او وسیلهٔ بیدار کردن مردم علیهٔ فساد کارهای طبقهٔ حاکم بوده. «از جدا تا بسا» جلد دوم از بخشی آریانه‌پور و «تاریخ ادبیات تاجیکستان» از پرواز بیچکا از جمله مآخذ اساسی پرفسور کبیر احمد جایسی در این باب می‌باشد.

پرفسور جایسی نمونه‌هایی از شعرهای عینی و لاهوتی را هم نقل کرده است که نمونهٔ خواننده‌گان در هند را جلت خواهد کرد. وی هم‌رشته این اثر پرفسور جایسی برای آشنائی با ادبیات تاجیکستان «نقش اول» است امیدواریم که خرد نویسنده برای تکمیل این حتمهٔ تاریخ ادبیات تاجیکستان کار خود را ادامه خواهد داد.

مرآت الاحوال جهان نما:

ترجمه: آقا احمد بن محمد علی بهبهانی.

مقدمه، تصحیح و حواشی: آقای علی دوانی.

ناشر: مؤسسهٔ انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۰.

میراث الاحوال بهمانها از جمله آثار آورنده و تاریخی آقا احمد بن محمد علی بهبهانی (۱۱۹۱-۱۲۳۵ هـ) است. نویسنده از ۱۲۳۰ هـ تا ۱۲۳۵ هـ تقریباً برای پنج سال در هند بسر برد و از شهرهای مختلف این کشور دیدن کرد و آنچه در هند دیده و شنیده، آنرا در صفحات این کتاب قید کرده است.

آقا احمد بهبهانی با خانواده معروف علمی ایران علاقه داشت، او پسر آقا محمد علی بهبهانی کرمانشاهی (م: ۱۲۱۴ هـ) فرزند ارشد آقا محمد باقر اصفهانی مشهور به وحید بهبهانی (م: ۱۲۰۵ هـ) است. آقا بهبهانی بعد از تکمیل تحصیل علوم دینی در محفل اشرف، شش سال در عنایت عالیات بسر برده و از علمای بزرگ آنجا بهره گرفته به ایران برگشت. آقا احمد بهبهانی سپس عازم هند شد. اوّل به بندر عباس و سپس به مسقط و از آنجا حرکت کرده در ماه صفر ۱۲۳۰ هـ وارد بمبئی می‌شود.

احوال زندگی آقا احمد بهبهانی و افراد برجسته دیگر خانواده‌اش در بخش پنجم میراث الاحوال جهاننما آمده است. بخش دوم این اثر احوال زندگی آقا احمد بهبهانی در هند و مسافرت‌هایش در این کشور و ملاقات‌های او با افراد مختلف در هند و تاریخچه سیاسی و اجتماعی هند را دربرمی‌دارد. در همین بخش دوم آقا احمد بهبهانی از جاذبت انگریزه یا انگلیسیه و عادات و رسوم آنها که کمیانی هند شرقی را در اختیار داشتند و با لطایف الحیل بر این مملکت پهناور تسلط یافتند، به تفصیل یاد می‌کند.

آقا احمد بهبهانی با برخی از امیرای انگلیسی تماس داشت و تاریخچه انگلستان و فرانسه و آداب و رسوم آنها در هند و تسلط بر مصر و تاریخ مملکت چین و اسپانیا را به هم متصل شرح می‌دهد. همچنین از اعرام سفرای فرانسه و انگلیسی به ایران و مقاصدی که آنها داشته‌اند، سخن می‌گوید. علاوه بر این از جمله یاد به هند و قتل عام مردم آنجا و سوختن شهر دهلی یاد می‌کند. از راحت طلبی

شاه سلطان حسین که عامل بزرگ ایرانی مملکت بوده است و حمله دوم (عثمانی) به ایران سخن می‌گوید.

چون اقا احمد بهبهانی این اثر خود را تمام محمد علی میرزا دولتشاه پسر فتح علی شاه قاجار تألیف کرده و به او هدیه نموده است، لذا لقب آخر را که بسیار عجیب و غریب است به تصایح متعلقه به ارکان دولت و کار گزاران امور مملکت اختصاص داده است.

از احمد بهبهانی در مراثی الاحوال جهان‌الما از آقا شیخ محمد علی حزین الهی (مؤلف مذکور حزین) و میر عبد اللطیف شوشتری (مؤلف تحفة العالم) استفاده کرده است. این دو نفر پیش از بهبهانی راهی سفر هند شده و سفرنامه های خود را محیطه تحریر آورده‌اند.

نویسنده ما بدون اقامت خود در هند، چنانکه قبلاً گفته شد، از نواحی مختلف این کشور پهناور دیدنی کرده و به پاسخ پرسشهای مختلف هندوها درباره فقه اسلامی پرداخته. توضیحاتی که نویسنده در مورد مسائل مختلف فقه اسلامی «ناگوار» به شکل مسائل موجود است. اقا احمد بهبهانی با وجود اینکه دارای آثار علمی زیاد می‌باشد ولی نسخ خطی همه آثارش در کتابخانه‌های مختلف هند و خارج از هند بدست نمی‌آید و سرور زمانه غالباً از دست رفته یا تاکنون جایی معرفی نشده‌اند.

حزین‌حال هستیم که این متن اساسی و تاریخی لازمی که در هند آماده شده بود، اخیراً از ایران با توضیحات لازمی بچاپ رسیده است. امیدواریم که بتوانیم دیگر که همانند مراثی الاحوال دارای اهمیت تاریخی، ادبی و فرهنگی می‌باشند و در هند تألیف شده‌اند، شرحه دانشمندان ایرانی را بزودی جلب خواهند کرد و در ضمیمه آن بروی چاپ شده بدست علاقمندان گزارده خواهند شد.

اخبار فرهنگی و ادبی

کنگره بین‌المللی بزرگداشت نهمین سده تولد «حکیم نظامی گنجوی»:
کنگره بین‌المللی بزرگداشت نهمین سده تولد «حکیم نظامی» که از روز
اول تیر، (۲۶ ژوئن) با شرکت دهها اندیشمند، ادیب، شاعر، نویسنده و
پژوهشگر، در دانشگاه تبریز آغاز به کار کرده بود، بعد از ظهر روز ۴ تیر
(۲۵ ژوئن) با صدور یک بیانیه به کار خود پایان داد.

کنگره بزرگداشت نهمین سده تولد «حکیم نظامی گنجوی» برای اولین بار
به همت دانشگاه تبریز و با همکاری سازمان علمی و فرهنگی یونسکو و با شرکت
بیش از یک صد تن از دانش‌آموختگان، ادیبان، شاعران و نویسندگان برجسته از کشورهای
هند، ژاپن، ترکیه، جمهوری آذربایجان شوروی، پاکستان، ایتالیا، انگلستان و
جمهوری اسلامی ایران طی چهار روز در تبریز برگزار شد.

این سمینار با پیام جناب آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور آغاز به
کار کرد.

در ادامه جلسه افتتاحیه این کنگره دکتر حبیبی، معاون اول ریاست جمهوری،
طی سخنانی، برگزاری کنگره بزرگداشت «حکیم نظامی» را فرمتی بزرگ و مغتنم
برای ارزیابی مجدد سرودهای این شاعر گرانقدر دانست. وی گفت «حکیم نظامی
گنجوی» از ارکان ادب و فرهنگ فارسی و مقدم الشعرا است و شیوه و سبک
داستان پردازی وی در سطحی است که هر چه بعد از او گفته و سروده شده
تقلیدی از وی بوده است.

دکتر حبیبی سپس به تشریح شرایط زمانی و مکانی «حکیم نظامی گنجوی»
پرداخت و با بیان خصوصیات و جنبه‌های متمایز شعر «نظامی» وی را شاعری

«حسرو و تیمور»، استاد سید امیر حسن غابادی از هند دربارهٔ «نظامی در هند»، دکتر شریف حسین قاسمی از هند، راجع به «لیخ خطی انسانی و تاریخی آثار نظامی در هند» به سخنرانی پرداختند.

همزمان با بزرگداشت بهمنی سدهٔ تولد «حکیم نظامی» از محسنهٔ این شاعر رسمی ایران طی مراسمی توسط دکتر مصطفی معین وزیر فرهنگ و آموزش عالی، در تبریز برپا گردید. این محسنه با همکاری شهرداری تبریز و توسط هنرمند دیگر استاد نریری بهرام مقدسی ساخته شده و در میدان «حکیم نظامی» این شهر نصب شده است.

برنامهٔ موسیقی ایرانی ویژه بزرگداشت بهمنی سدهٔ «حکیم نظامی گنجوی» از سوی مرکز سرود و اشکهای انقلابی و با همکاری انجمن موسیقی ایرانی در تالار وحدت برگزار شد.

موسیقی این برنامه بومیهای اشعاری از منظومهٔ «حسرو و تیمور» که در آن «ساز و ساز» و «کیسه در» «مجلس آرامش حسرو در شکارگاه» ترمیف شده، توسط استاد فرهنگ فخرالدینی ساخته شده است و گروه شیدا به سرپرستی «پشتنگ کاشکار» و آواز «کاره دیلمی» آن را اجرا می‌کند.

فانی زکریاست که در مراسم پایانی این گنجره چند تن از شعرا به قرائت اشعار خود پرداخته و دو تن از میهمانان خارجی نیز سخنانی ایراد کردند. در پایان، سوی ستاد برگزاری گنجره هدایایی به کلیه میهمانان داخلی و خارجی اهداء شد.

آنکه در اریل سال تحصیلی جاری جلسهای در بحث فارسی دانشگاه دهلی ترتیب داده شد. همهٔ دانشجویان کلاسهای دیپلم، فوق‌دیپلم و فوق‌لیسانس و دکتری در این جلسه شرکت کردند و رابرد محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو

جناب آقای محمد باقر کریمیان این جلسه را گشایش دادند. در ضمن سخنرانی خود جناب آقای کریمیان به اسناد و دانشجویان فارسی در دانشگاه دهلی اطمینان دادند که خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو آماده است هر نوع کمک و همکاری با آنها در زمینه ترویج و گسترش زبان و ادب فارسی در هند محل اورد. علاوه بر این بعضی برنامه‌هایی را هم به اطلاع حضار گرامی رسانیدند که خانه فرهنگ ایران قصد دارد برای تقویت مطالعات زبان و ادب فارسی در سران هند پیاده کند. دکتر محمد اسلم خان، رئیس بخش فارسی دانشگاه دهلی، به پیشنهاد محترم و حضار گرامی دیگر خوشامد گفتند و تاریخ مختصری مبحث فارسی و دولقیتهای حاصله آن در زمینه ترویج زبان و ادب فارسی را بیان کردند.

دکتر شریف حسین قاسمی دانشیار بخش فارسی دانشگاه در ضمن سخنرانی خود اهمیت زبان و ادبیات فارسی در هند را بررسی نموده و اظهار امیدواری کرد که نظر به رن حیاتی که زبان و ادب فارسی در شئون مختلف زندگانی هند بازی کرد، این زبان و ادبیاتی هیچوقت در هند اهمیتش را از دست نخواهد داد. استاد سید امیر حسن عابدی که ریاست این جلسه را بعهده داشتند، در پیشنهاد گرامی برای شرکت آنها در این جلسه تشکر کردند.

۱) سمیناری راجع به مهم دهلی در گسترش زبان و ادبیات فارسی
روز چهارشنبه ۲۵ دیماه ۷۱ (15. 1. 1992) در سالار تاجور دانشگاه دهلی بسیاری تحت عنوان: «مهم دهلی در گسترش زبان و ادبیات فارسی» برگزار گردید. در این جلسه که با حضور استادان دانشگاه و پرفسور ناظر معاون دانشگاه دهلی و پرفسور گوپتا رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسان آن دانشگاه تشکیل گردیده، آقای کریمیان ویزن فرهنگی جمهوری اسلامی و آقای ثروت رئیس

مرکز تحقیقات فارسی و آقای دکتر رضا مصطفوی استاد دانشگاه علامه طباطبائی و استاد مدعو دانشگاه‌های دهلی نیز حضور داشتند.

ابتدا آقای پرفسور مانگوت ساروب استاد باورشنه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلی جلد را افتتاح کردند و مطالبی درباره اهمیت موضوع سیمار بیان داشتند. سپس آقای دکتر محمد انکم خان رئیس بخش زبان و ادبیات فارسی دانشگاه درباره سابقه برگزاری سیمارهای مربوط به زبان فارسی و علاقه و توجه دانشگاه دهلی نسبت به برگزاری اینگونه سیمار سخن گفتند و به بعضی از این سیمارها که در گذشته در آن دانشگاه برگزار گردیده، اشاره کردند.

حاج آقاي گریه‌بان رهبر فرهنگی طی سخنانی اهمیت و نقش زبان فارسی را در منطقه بیان داشتند و خدمات زبان فارسی را از جهت ورود و گسترش دین مبین اسلام در منطقه پر شمرده و یک دانشگاه تلویزیونی و ویدئو همراه با جلد جلد برای فارسی به بخش فارسی دانشگاه اهدا فرمودند. آقای پرفسور مانگر معاون دانشگاه سیمارو بعدی بودند که ضمن اشاره به روابط کهنسال میان هند و ایران در مورد استحکام هرچه بیشتر روابط فرهنگی دو کشور سخن گفتند و گسترش زبان فارسی و آموزش بیشتر امرا افروختی برای این تلاش‌ها دانستند. ایشان از آقای گریه‌بان بواسطه هدیه ارزشمندشان سپاسگزاری کردند و امرا دلیلی بر حسن نیت و علاقه ایشان نسبت به استواری بیشتر روابط فرهنگی هند و ایران دانستند. در این جلسه آقای نبوت درباره شهرت اشعار شعرائی هندی در میان اهل ادب ایران مطالبی بیان داشتند و سرودهایی نیز از این اشعار خواندند و زبان فارسی را رابطه استوار و ناگسسته میان دو ملت ایران و هند دانستند.

گروهی از سیمار جلد ش از اعضاء هیات علمی دانشگاه‌های دهلی و از جمله آقای پرفسور عبدالودود اهلر دهلوی، حاتم دکتر بلقیس فاطمه حبیبی، حاتم دکتر لرنگس جهان، حاتم دکتر ریضانه خانون، آقای دکتر ادیس احمد، آقای دکتر

چندر شیکھر، آقای دکتر شریف حسین قاسمی دربارهٔ موضوع‌های مربوط به سینما و سخنرانی کردند.

در پایان بسیار آقای دکتر مصطفوی که ریاست جلسه را به عهده داشتند، به جمع‌بندی مطالبه و سخنرانی‌های ارائه شده به بسیار پرداختند و در مجموع برگزاری بسیار را بسیار سودمند دانستند و ضمن سپاسگزاری از دانشگاه دهلی و مخصوصاً رئیس و استادان بخش فارسی آن دانشگاه، اظهار امیدواری کردند که چنین مسافرهاتی که در استحکام روابط فرهنگی ما بسیار تأثیر دارد، همواره برگزار گردد.

۳ حضور رایون فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در سینما تصوف در هند در محل بین‌المللی هند در روز ۱۲ نوامبر ۱۹۹۱ و شرکت چهار تن از دانشمندان برجسته ایران آقایان دکتر رضا اعرافی، دکتر مهدی محقق، دکتر فتح‌الله مجتبیانی و دکتر بروجردی در سینما تصوف و سخنرانی هر یک و حضور رایون فرهنگی و ملاقات با معاون ریاست محترم جمهور دکتر شیکو دیان شرما و صاحب‌تلقیونی دکتر اعرافی و وادیربی دکتر بروجردی.

۴ جمهوری اسلامی ایران در هفتمین فستیوال بین‌المللی فیلم کودکان هند که در شهر نریم‌دروم از تاریخ ۱۳ لغایت ۲۳ نوامبر ۱۹۹۱ برگزار گردید. با ۷ عنوان فیلم به نامهای «گلبد»، «باتو»، «عریقه کوجک»، «شهر عوئها»، «ابر قدرتها»، «یارگشت»، «چشمهای مانا» و «مرغ حسابه» شرکت نمود. فیلم «چشمهای بابا» در این فستیوال برندهٔ جایزهٔ بهترین کارگردانی گردید.

۵ شرکت وابسته فرهنگی جمهوری اسلامی ایران بهمن کار شناسان جهانگردی

ایران در کنفرانس بین‌المللی توریسم جهانی در روز ۱۸ نوامبر ۱۹۹۱

③ شرکت رهبر فرهنگي جمهوری اسلامی ایران در انجمنهای غالب در روز ۲۰ دسامبر ۱۹۹۱ بمناسبت بزرگداشت «غالب دهلوی».

④ شرکت رهبر فرهنگي جمهوری اسلامی ایران در مراسم یادبود مهدی نظامی شاعر معروف زبان اردو در روز ۲۰ دسامبر ۱۹۹۱ در خانه آکادمی دهلوی.

⑤ چهاردهمین کنفرانس استادان فارسی هند از ۲۸ دسامبر تا سی‌ام بین ماه در دانشگاه جامعه ملی اسلامیه، دهلوی نو، برگزار گردید.

پیر کنفرانس سه‌روزه در صبح ۲۸ دسامبر ۱۹۹۱ با تلاوت آیه‌ای چند از کلام الله مجید شروع بکار کرد. جناب آقای ابراهیم رحیمپور مدیر مجتمع جمهوری اسلامی ایران، دهلوی نو، پیر کنفرانس را در تالار استادان جامعه افتتاح کردند. بسیاری از استادان فارسی مراسم هند و دانشمندان دیگر در مراسم گشایش شرکت کردند. جناب آقای ابراهیم رحیمپور به خدمتگزاران فارسی در هند مجدداً اطمینان دادند که دولت جمهوری اسلامی ایران آماده است هر نوع همکاری با استادان فارسی در هند برای ترویج و گسترش زبان و ادب فارسی در این کشور پهناور بعمل آورد.

رئیس جامعه ملی اسلامیه آقای پرفسور مجیب رحیمی طی اظهارات خود به تاریخ مختصر زبان و ادبیات فارسی در هند اشاره کردند. باینه یادآور شد که آقای پرفسور مجیب رحیمی استاد زبان هندی هستند و بنا بر این گفتند که زبان فارسی نه تنها زبان اردو و زبانهای دیگر هند بلکه حتی خود زبان هندی را هم تحت تأثیر قرار داده است و حتی بعضی قریب‌المنتهای هندی ترجمه عرب‌المنتهای

فارسی می‌باشند.

جناب آقای محمد باقر کریمیان، رایزن محترم فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهللی‌نو، طی اظهارات خود در اجلاس افتتاحیه درباره برنامه‌هایی که رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران «دهللی‌نو» برای گسترش و تقویت زبان و ادبیات فارسی اجرا کرده و بنا در نظر دارد که در آینده به اجرا گذارد، مطالبی ایراد کردند. همچنین آقای پرفسور شعیب اعظمی که ریاست جلسه را برعهده داشتند درباره نقش فارسی در جملدهای مختلف حیات ادبی و اجتماعی هند اظهار نظر نمودند.

انجمن استادان فارسی هند هم سال به یک نفر استاد ممتاز بازنشته فارسی جایزه می‌دهد. در سال جاری آقای پرفسور محمد رفیعی از دانشگاه الوماد به دریافت این جایزه نایل آمده‌اند. علاوه بر این جایزه، رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهللی‌نو، هم بصورت تقدیر از خدمات بارز این استاد ممتاز فارسی در هند، جایزه‌ای باز اعطا کرد.

جناب آقای پرفسور عبدالودود اظهر دهلوی، دبیر انجمن استادان فارسی هند در پایان جلسه از میهمانان و عفار گرامی تشکر نمودند.

در جلسه‌های مختلف این کنفرانس که تا امروزه ادامه داشت استادان و دانشمندان مختلف مقالات علمی و ادبی و فرهنگی متعددی ارائه دادند و گفتگوهای بسیار درباره این مقالات هم در گرفت که در حقیقت متمم مقالات بود.

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهللی‌نو، در سیام دسامبر شبانه شامی با افتخار شرکت کنندگان در این کنفرانس ترتیب داد که در آن علاوه بر استادان فارسی‌عمدی مقامات ارشد سفارت و رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران و دانشگاه جامعۀ ملیۀ اسلامیۀ شرکت کردند.

در جلسه نهایی این کنفرانس که در عصر روز سیام دسامبر برگزار گردید، جناب آقای ام. کد. کتایب معاون رئیس کمیسیون اعطایی دانشگاهها در این مراسم شرکت کرد و به حضار گرامی اطمینان داد که اهمیت زبان و ادبیات فارسی در هند همیشه مورد توجه این کمیسیون هست و کمیسیون مذکور از هیچ نوع کمک و همکاری برای حفظ حولیت زبان فارسی در هند دریغ نخواهند نمود.

جناب آقای دکتر سرکارانی و خانم سرکارانی استادان محترم دانشگاه تبریز در این کنفرانس شرکت کردند و مقالات پرمغز خودشان را در یکی از جلسات کنفرانس قرائت کردند. چون این کنفرانس در مدتی بسیار کوتاه ترتیب داده شده، متأسفانه استادان دیگری از ایران امکان شرکت در آن را نیافتند و جای آنها در جلسات کنفرانس خالی بود.

③ جمهوری اسلامی ایران در بیست و دومین فستیوال بین‌المللی فیلم هند که از تاریخ ۱۲ لغایت ۲۲ ژانویه ۱۹۹۲ در شهر بنگلور برگزار گردید با ده عنوان فیلم سینمایی شرکت نمود. در این فستیوال فیلمهای «در کوچه‌های عشق» و «گلروآب» در بخش اصلی و فیلمهای «کلید»، «خارج از محدوده دوران سربی»، «زمان از دست رفته»، «گشتی آنجلیکا»، «مادر»، «نار و نس» و «شاید اونی دیگر» در بخش نمایشهای ویژه به نمایش درآمدند.

④ جمهوری اسلامی ایران در دومین فستیوال بین‌المللی فیلمهای کوتاه و مستند که در شهر بسنی از تاریخ یکم تا هفتم فوریه ۱۹۹۲ برگزار گردید با چهار عنوان فیلم سینمایی بنامهای «ابر قدرتها»، «بازگشت»، «چشمهای بابا» و «مرغ همایند» شرکت نمود. فیلم «چشمهای بابا» در این فستیوال موفق به اخذ تقدیر نامه گردید.

۱) اولین هفته «فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند» همزمان با برگزاری «نمایشگاه بین‌المللی کتاب دهلی» در محل پراگشی میدان برگزار گردید. بین برنامه که در راستای توسعه فعالیت‌های فرهنگی و نمایندگی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند انجام پذیرفت، در روز ۱۲ بهمن ۱۳۷۱ (22. 1992) مصادف با دهه فجر انقلاب اسلامی توسط آقای بالرام جاکر وزیر کشاورزی و رئیس سابق مجلس عمومی هند افتتاح و به مدت یک هفته ادامه یافت. در مراسم افتتاحیه که با حضور سفیر و رایزن فرهنگی و سایر ایرانیان مقیم دهلی و همچنین مدعوین و برخی از سفرا و نمایندگی‌های کشورهای خارجی برگزار گردید. وزیر کشاورزی هند با اشاره به روابط دیرینه فرهنگی فی‌مابین ایران و هند خواستار توسعه و گسترش فعالیت‌های درجابه فرهنگی ایران و هند گردید. هفته فرهنگی ایران شامل نمایشگاه‌های نقاشی، خطاطی، معماری، طبیعت ایران، شهر تهران، مینیاتور، فرش و نمایشگاه‌های هنرهای تجسمی (میناکاری، کاشیکاری، فن‌کاری، حاتم‌کاری) و قهوه خانه سنتی بوده است. در حاشیه نمایشگاه هفته فیلم ایران در سالن شاکونتالام برگزار گردید.

جمهوری اسلامی ایران در همین «نمایشگاه بین‌المللی کتاب دهلی» با نمایش قریب به هزار عنوان کتاب و اختصاص غرفه‌های مناسب عنوان دومین را به خود اختصاص دارد. در این نمایشگاه علاوه بر حضور رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، سازمان جامعه‌التشاورات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نیز سازمان تبلیغات جمهوری اسلامی ایران هر یک غرفه جداگانه‌ای داشتند.

۲) برای اولین بار «هفته نمایشگاه فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» از تاریخ ۲۴ فوریه لغایت سوم مارس ۱۹۹۲ در شهر کلکته در اکادمی هنرهای زیبای کلکته برگزار گردید. این نمایشگاه شامل آثاری از خط و نقاشی، معماری، صنعت ایران، مینیاتور، قالیبالی بود. نمایشگاه به مدت یک هفته مورد بازدید

علاقه‌مندان دو شهر کاشکند قراقرز گرفتند. این جایگاهها توسط شهردار کاشکند افتتاح گردید.

③ شرکت رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در جشن یادبود حضرت علی(ع) در روز سوم مارس ۱۹۹۲ کد توسط وکلای نیچه در شهر لکهنو برگزار گردید.

④ بازدید از مدرسه ندوةالعلماء و تنظیم‌المکانت و اماضاره در شهر لکهنو در روز سوم مارس ۱۹۹۲

⑤ ملاقات رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با فرماندار ایالت یو. پی. در روز چهارم مارس ۱۹۹۲ در رابطه با ارتباطات فرهنگی و توسعه روابط مذاکرانی بعمل آمد.

⑥ ملاقات رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با مولانا ابوالحسن لیدی از علمای برجسته اهل نسل و شیخ‌الجامعه مدرسه ندوةالعلماء لکهنو در رابطه با تفریب بین‌المللی و آموزشی زبان فارسی گفتگو در روز چهارم مارس ۱۹۹۲ بعمل آمد.

⑦ ملاقات رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با آقای حمیدالحسن رئیس مدرسه ناطیه لکهنو در روز چهارم مارس ۱۹۹۲.

⑧ بازدید ریاست مرکز تحقیقات زبان فارسی رایزن فرهنگی جناب آقای نبوت و استاد اعراسی از دانشگاه علامه طباطبائی جناب آقای دکتر رضا مصطفوی در روز چهارم مارس ۱۹۹۲ از دپارتمان زبان فارسی دانشگاه لکهنو و چاپخانه نون کشور

آکادمی که بیشترین آثار ادبیات فارسی و تاریخ و کتابهای علوم مختلف اسلامی در دو قرن گذشته را به چاپ رسانده است.

۱۲) اولین «هفته فیلم جمهوری اسلامی ایران» در دانشگاه جواهر لعل نهرو از تاریخ ۲۱ خرداد ۲۷ اسفندماه ۱۳۷۱ (March 11 to 17, 1992) برگزار گردید و در اختتامیه مراسم رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و وابسته فرهنگی به همراه دانشجویان دپارتمان زبان فارسی و نیز دیگر دانشجویان شرکت نموده و آقای پرفسور اظهر دهلوی رئیس دپارتمان زبان فارسی ضمن خوشامدگویی از همکاری خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران در برگزاری این مراسم تشکر و قدردانی نمود. انگاد رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران ضمن سخنانی با اشاره به فعالیت‌های نمایندگی فرهنگی در زمینه توسعه و گسترش زبان فارسی در هند و تقویت دپارتمانهای زبان فارسی آمادگی جمهوری اسلامی ایران جهت توسعه و همکاری‌های فرهنگی و کمک و مساعدت به بخش‌های زبان فارسی دانشگاه‌های هند اعلام نمود. انگاد فیلم شایه وفتی دیگر به نمایش درآمد. در این فستیوال هفت عنوان فیلم سینمایی ایرانی به نمایش درآمد.

۱۳) شرکت رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در روز ۲۶ آوریل ۱۹۹۲ در بزرگداشت حضرت نظام‌الدین اولیا دهلوی و ایراد سخنرانی.

۱۴) جلسه بزرگداشت پرفسور عابدی

روز شنبه ۲۹ بهمن‌ماه ۷۰ (18. 2. 1992) به مناسبت اهداء جایزه علمی رئیس جمهور هند به آقای پرفسور عابدی استاد ممتاز زبان و ادبیات فارسی دانشگاه دهلوی، جلسهای در تالار ناگور آن دانشگاه تشکیل گردید و آقای پرفسور ناگور معاون دانشگاه دهلوی، پرفسور گوپتا رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه دهلی و استادان دانشگاه‌های دهلی و ولسای گروه‌های آموزشی و دانشجویان دانشگاه و آقای نورت مسؤل واحد تحقیقات فارسی حضور داشتند.

در این جلسه آقای وحیدپور سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو نیز حضور داشتند و ضمن قدردانی از آقای پرفسور عابدی و زحمات و خدمات ایشان به زبان و ادب فارسی هدیه جمهوری اسلامی ایران را به ایشان اهدا کردند.

در این مجلس آقای دکتر رضا مصطفوی استاد مدعو دانشگاه دهلی تحت عنوان: «خدمات پژوهشگران و دانشمندان هندی به زبان و ادب فارسی» سخنرانی کردند که مندر سخنرانی ایشان به طور جداگانه در این مجله به چاپ رسیده است.

۸) استاد سید امیر حسن عابدی اخیراً به دریافت جایزه‌ای از طرف مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی، تهران، ایران، نایل آمده‌اند. استاد نامبرده در زمینه زبان و ادبیات فارسی خدمات شایانی انجام داده‌اند. صدها مقاله علمی، فرهنگی و ادبی ایشان علاوه بر تألیفات ارزشمند متعدد درباره زبان و ادبیات فارسی هند و ایران به‌چاپ رسیده و توجه و قدردانی دانشمندان علاقمند به این رشته را جلب نموده است. استاد عابدی بیشتر از پنجاه سال معرفی زبان و ادبیات فارسی را به‌عهده داشتند و بحمد الله امروز هم بیش از پیش باجدیت کامل به خدمت این زبان و ادبیات غنی آن اشتغال دارند.

بنیاس خدمات قابل ملاحظه استاد عابدی رئیس جمهوری هند و سازمانهای مختلف علمی و فرهنگی هند نیز در اوقات مختلف جوایز گرانقدری به این استاد محترم و معروف تقدیم نموده‌اند.

بیانست جایزه‌ای که مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی، ایران، به استاد عابدی تقدیم نموده است، ما به این استاد دانشمند و محقق شهر تبریک صمیمانه عرض می‌کنیم و از خداوند متعال خواهان زندگانی طولانی و پربرابر و سلامتی و علویت و صحت ایشان هستیم.

عکس نامه استاد سید جعفر شهیدی، رئیس مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی، ایران که در آن تعلق جایزه به استاد عابدی اعلام شده است:

شماره ۸۸۸۸/۳۴

تاریخ ۱۴/۱۲/۱۳۷۱

پیوست

جمهوری اسلامی ایران
دانشگاه تهران

مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی

International Center For Persian Studies

بسمه تعالی

استاد محترم جناب آقای امیرحسن عابدی

بهار خدمات چندین ساله آن جناب در گسترش زبان و ادبیات فارسی - از راه تدریس، تألیف و ترجمه - برای این جانب موجب نهایت مسرت خواهد بود که بنام مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی جایزه‌ناچیزی (که مبلغ آن پانصد هزار دلار است) تقدیم آن استاد بزرگوار نمایم. اطمینان دارم بالتأقی که به این ارادۀ تعدد دارید و با حرمی که به این مرکز می‌باید بپردازن آن این جانب و مرکز بین‌المللی را ممنون خواهد ساخت.

دکتر سید جعفر شهیدی

رئیس مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی



عکس نامه جناب آقای دکتر عزیزالدین احمد عثمانی، مستشار فرهنگی هند در تهران که در آن اطلاع داده شده است که سفیر محترم هند در تهران، این جایزه را در مراسمی با حضور جناب آقای دکتر ولایتی، وزیر محترم امور خارجه ایران تحویل گرفتند:



A.A. Usmani,
First Secretary (C&I).

BY REGISTERED POST

राष्ट्र की सेवाएँ,
भारत
EMBASSY OF INDIA
TEHRAN

No. TEH/CUI/322/4/92

Dated: 16th April, 1992

My dear Professor Amir Sahab:

This is in continuation of my telephonic conversation with you informing you about the ECO Literary Award given to you by the International Centre for Persian studies. As I told you on telephone the award of U.S. \$1000/- in cash was handed over to our Ambassador in a ceremony where H.E. Dr. Velayati, Hon'able Foreign Minister was present. We are very happy and please accept our congratulations.

Bank Draft No. 043254 dated 8th April, 1992 issued at Bank of Baroda, Dubai cashable at Overseas Branch, Bank of Baroda, New Delhi along with a letter of Dr. Shahseedi addressed to you is enclosed herewith.

Kindly urgently acknowledge receipt of the Bank Dr

With regard,

Yours sincerely,

A.A. Usmani
(A.A. Usmani)

Dr. A.H. Abedi,
7015-B-10,
Vasant Kunj,
New Delhi - 110030.

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو

۱. پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند (ج ۱) شهریور ۱۳۶۴/محرم الحرام ۱۴۰۶ هـ، بها: ۵۰ روپیه هندی.
 ۲. پاسداران زبان و ادبیات فارسی در هند (ج ۲) خرداد ۱۳۶۵/رمضان المبارک ۱۴۰۶ هـ، بها: ۵۰ روپیه هندی.
 ۳. عصمت نامہ یا داستان لورک و مینا، تحقیق پرفسور سید امیر حسن عابدی، ابان ۱۳۶۴/صفرالمظفر ۱۴۰۶ هـ، بها: ۴۰ روپیه هندی.
 ۴. فهرست نسخہهای خطی کتابخانہ شعبہ تحقیق و اشاعت کشمیر و کتابخانہ حمیدہ بہوپال، بہمن ۳۶۴/فروردین ۱۹۸۶ م، بها: ۱۰۰ روپیه هندی.
 ۵. فهرست نسخہهای خطی فارسی، کتابخانہ ندوۃ العلماء لکھنو، فروردین ۱۳۶۵/آوریل ۱۹۸۶ م، بها: ۲۰۰ روپیه هندی.
 ۶. فهرست نسخہهای خطی عربی کتابخانہ ندوۃ العلماء لکھنو، مرداد ۱۳۶۵/ذی الحجہ ۱۴۰۶ هـ، بها: ۲۰۰ روپیه هندی.
 ۷. فهرست نسخہهای خطی کتابخانہ راجہ محمودآباد، لکھنو، بہمن ۱۳۶۶/جمادی الثانی ۱۴۰۸ هـ، بها: ۲۰۰ روپیه هندی.
 ۸. غزلیات حافظ، بر اساس نسخہ مؤرخ ۸۱۳ هـ، ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی ۱۳۶۷/جمادی الاول ۱۴۰۹ هـ، بها: ۶۰ روپیه هندی.
 ۹. دیوان حافظ بر اساس نسخہ مؤرخ ۸۱۸ هـ، ترتیب پرفسور نذیر احمد، دی ۱۳۶۷/جمادی الاول ۱۴۰۹ هـ، بها: ۱۲۰ روپیه هندی.
 ۱۰. فهرست نسخہهای خطی و چاپی دیوان حافظ در هند، ترتیب دکتر شریف حسین قاسمی، دی ۱۳۶۷/جمادی الاول ۱۴۰۹ هـ، بها: ۱۰۰ روپیه هندی.
-

QAND-E-PARSI

No. 4, Bahar 1371/June 1992

Chief Editor
Cultural Counsellor,
Embassy of the Islamic Republic of Iran

Editor
Prof. S.H. Qasemi

The office of the Cultural Counsellor
Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi.